

پیشروان اجتماع باید بکتابخانه دانش ریشتر

۲

انقلابیست

xalvat.com

اندیشه نو و خردآوران اندیشه نو
 پر نامه هفت ساله
 آرزوهای مردم
 تاریخ تحول علم گریزات
 دکتر یان ماری (مترجم)
 اشقاد در باره ترجمه های سوادیک
 اقلیتها
 مرآه پرنده (مترجم)
 حکیم غلامان در رم قدیم

مهندس رجبانی
 رحمت الهی
 مهندس قندهاریان
 فضل الزهرجانی
 ایراهیم گلستان
 مهندس حسین ملک
 نادر - نادر پور
 انور حمامه

اندیشه نو

xalvat.com

جلد دوم - بخش دوم

۱۰ دی ماه ۱۳۳۷

اندیشه نو و خردگان

انتشار اندیشه نو همانطور که انتظار میرفت توجه و نظر آن گروه از روشنفکرانی را که با مطبوعات همی و تئوریک آشنا هستند جلب کرد و نظریات موافق و مخالف گوناگون و متنوعی را در افکار مختلف برانگیخت.

اندیشه نو از یکسو با اظهار علاقه و تشویق عده فراوانی از برجسته ترین و دانشمند ترین روشنفکران و عناصر آگاه و مبارزه جوی طبقات ستکس مواجه شد و از سوی دیگر مورد انتقاد های گوناگون واقع گردید که از منابع مختلف و احساسات متفاوتی سرچشمه می گرفتند.

مابدون اینکه بخواهیم ارزش علاقمندی ها و تشویق های دوستان و دوستاناران اندیشه نو را از نظر دور داریم و با توجه کامل باین نکته که این ابراز علاقه ها و تشویق ها برای ما محرک شایسته ای در انجام وظیفه اجتماعی میباشد.

اینک به بحث درباره انتقادات صمیمانه که از ما شده هستیم میپردازیم.

گروهی از خوانندگان ما متذکر گردیده اند که اندیشه نو آنطور که باید به بحث درباره مسائل مربوط بایران نپرداخته و بیشتر مقالات آن درباره مسائل خارجی بوده است.

مثلا یکی از خوانندگان ما یا نهایت صمیمیت ببا خاطر نشان ساخته است که «آیا بجای تنبیح در باره قیام های غلامان دروم بهتر نبود که به تجسس در باره قیام های غلامان در ایران مانند شورش صاحب الرنج می پرداختیم؟»

با کمال صراحت باید قبول کنیم که این انتقاد بجاست و همانطور که خوانندگان ما توجه کرده اند یکی از قاصص نخستین بخش اندیشه نو این بوده که

بیشتر مقالات آن مربوط بایران نبوده است. اما این موضوع بهیچوجه دلیل این نیست که ما از این وظیفه مهم خویش غفلت داشته ایم و با اینکه آگاهانه بیعت درباره مسائل کشور خودمان نپرداخته ایم. بالعکس، یکی از هدفهای اصلی نویسندگان اندیشه نو اینست که هر اندازه میتوانند بیشتر درباره مسائل مربوط بایران بخصوص مسائل اقتصادی و اجتماعی به تنبیح پردازند و گوشه های تاریک زندگی ملت خودمان را روشن سازند. زیرا هر قدر وضع اجتماعی و اقتصادی ایران با عنق علمی بیشتری آشکار شود بهمان اندازه نیز مبارزه مترقیانه ملت ایران پایه عمیق تری گرفته و استحکام بیشتری خواهد یافت. متأسفانه باید قبول کرد که اینگونه تبعات با آنکه لزوم فراوانی دارد تا حدود زیادی بدست فراموشی و عدم توجه سپرده شده و کمتری آن کار شده است. مسائل مربوط بایران بخصوص مسائل اقتصادی بقدری مبهم است که روشن ساختن آن ها مستلزم کوشش فراوان و تجسس خستگی ناپذیر و طولانی است. آنچه بر اشکال این امر میافزاید آنست که حتی راه این تجسس نیز تا حدود زیادی بسته است و وسائل آن مانند آمارهای اقتصادی و اجتماعی، و مدارک و اسناد تاریخی نایاب یا لااقل بسیار کمیاب است. در مورد آمارها، گذشته از اینکه آمارهای رسمی و دولتی ایران باستثنای چند مورد خاص اساساً وجود ندارد و اکثر منابع موجود آمارهایی است که بیگانگان درباره ایران تهیه کرده اند، تازه همین آمارهای موجود نیز چندان مورد اطمینان نیست و باید قبلاً درباره صحت آنها تحقیق کرد.

اما درباره اسناد و مدارک تاریخی نیز چنانچه معلوم است بسیاری از این اسناد و مدارک، بخصوص آنچه مربوط به پیش از یورش مغول است دستخوش آتش و

نابودی گردیده و آنچه باقیمانده نیز تقریباً فاقد ارزش برای تجسّات اجتماعی بوده و صرفاً شرح رزمها و بزم-های شاهان و شاهزادگان و اطرافیان و زبردستان آنهاست.

بدین علت با نهایت علاقه ای که نویسندگان اندیشه نو با انجام وظیفه اصلی خویش دارند ناگزیر نمیتوانند تمام آنرا یکباره عملی سازند و ناچارند با آنچه فعلاً میسر است قناعت کنند و در ضمن با نهایت کوشش بی جو باشند که تجسّات خود را بسایر زمینه های زندگی ملت ایران بسط دهند.

ما امیدواریم که در این کوشش خود کامیاب شویم و در آینده نسبتاً نزدیکی بتوانیم بیشتر مقالات اندیشه نو را بیاعت مربوط با ایران تخصیص دهیم. ضمناً از خوانندگان علاقمند خود انتظار داریم در انجام این وظیفه اجتماعی ما را یاری کنند.

انتقاد دیگری که از ما شده مربوط به ذکر بعضی اصطلاحات لاتینی غیر مأنوس بوده است. در این مورد نیز ما با خوانندگان خود عهد استایم که باید از اقراط در استعمال الفاظ نامأنوس بیکانه که بی شک موجب صعوبت فهم مطلب خواهد گردید، حتی القدر برهیز گردد. وظیفه هر نویسنده منطقی است که از بیماری بزرگ نمائی که بصورت استعمال الفاظ نامأنوس و اصطلاحات نوظهور تجلی میکند برحذر باشد و اگر بدان گرفتار است بی درنگ در صدد علاج خویشتن برآید، زیرا مطبوعات برای بزرگ نمایاندن و مهم جلوه دادن نویسنده نیست بلکه برای بیان رسای مطالب است، اما در عین حال باید اعتراف کرد که بعلمت محدود بودن زبان فارسی از نظر بیان بعضی از اصطلاحات علمی و اجتماعی جدید، ناچار از استعمال الفاظ لاتینی آنها نمیتوان صرف نظر کرد. ضمناً باید دانست که وحشت و فرار غیر منطقی از استعمال اصطلاحات اروپائی با وضع فلسفی زمان ما که برای همه آنها کلمات رسائی نداریم خود نیز یک بیماری است که بهمان اندازه بیماری اول نویسنده را از بیان ساده مطلب دور کرده و فهم آنرا برای خواننده دشوار میسازد.

نویسندگان اندیشه نو تصور میکنند که با کمال دقت این روش را بکار بسته اند. اگر خوانندگان ما موارد مشخصی را در نظر دارند که ما از این روش منحرف شده ایم صمیمانه از آنها خواستاریم آنرا با نشان دهند تا در جریان آن کوشش شود.

برای بعضی دیگر از انتقاد کنندگان ما لحن اندیشه نو با اندازه کافی شدید یا با اصطلاح «تند» نبوده است و آنها متوقع بوده اند که تعرض ما بنواقص و معایب موجود، از این شدید تر بوده باشد. باید دید منظور از شدید چیست. اگر منظور اینست که معایب و کجروی-های زیان بخش در تمام حدود و جزئیات آن بمدد قضاوت منطقی مشخص گردد و زبان های آن با صراحت کامل آشکار و علل آن معلوم گردد و راه جلوگیری از آن

نشان داده شود در این صورت ما تصور میکنیم که وظیفه خود را بتمام معنی انجام داده ایم و کوچکترین مستی از ما بروز نکرده است. ولی اگر مقصود از «تند» نبودن اینست که ما متوسل به لفاظی و جمله پردازی یا جملات پرسرو صدا و تو خالی نشده ایم در این صورت باید صریحاً بگوئیم که این روش اساساً در نظر ما پسندیده نیست و خوانندگان ما هرگز نباید چنین انتظاری از ما داشته باشند.

بالاخره يك انتقاد دیگر با اینست که بنظر بعضی از خوانندگان، اندیشه نو خود را آنطوریکه باید و شاید در نخستین مقاله بخش اول معرفی نکرده و روش خود را روشن نساخته است.

برای رفع این سوء تفاهم ما در زیر قسمتی از همان مقاله را میآوریم:

«اندیشه نو کوشش خواهد کرد که نمونه های با اندازه کافی مستدل و تعمق یافته ای از فلسفه علوم طبیعی و اجتماعی، تاریخ، ادبیات و هنر در دسترس خوانندگان خود بگذارد.»

«اندیشه نو در عوض میتواند بخوانندگان خود اطمینان دهد که در صفحات آن از هزلیات نفرت انگیز یا داستان هائی که تیره آن چیز تعریک صفات زشت و ناهنجار اخلاقی چیز دیگری نیست، یا اخبار و تفسیرهای اغراق آمیز، و خلاف واقع سیاسی چیزی نخواهند یافت.»

«اندیشه نو میتواند بخوانندگان خود اطمینان دهد که در تمام نوشته های خویش روش سنگین و منطقی خود را ادامه خواهد داد و هیچ هدفی جز بالا بردن سطح پرورش اجتماعی خوانندگان خود نخواهد داشت.»

«اندیشه نو خواهد کوشید که تمام نوشته های اصلی وی بوسیله پیوند يك منطقی واقع بینانه و پیشرو هم آهنگی داشته باشد ولی در عین حال از درج آثار با ارزش سایر نویسندگان خودداری نخواهد کرد مشروط بر اینکه این آثار از نظر اجتماعی مفید باشد.»

«اندیشه نو نه تنها با نهایت دقت و توجه بهر گونه انتقاد منطقی و غیر مفروضانه ای گوش فرا خواهد داشت بلکه مشتاقانه خواستار چنین انتقادهائی است، تا از پرتو آن از نقائص خویش بکاهد و راه تکامل خود را هموار تر سازد.»

این مطالب، روش اندیشه نو را در زمینه های مختلف روشن میسازد و خطوط اصلی کار آنرا آنطور که باید معرفی میکند.

در پایان يك بار دیگر از انتقاد کنندگان صمیمی، سپاسگزاری میکنیم و امیدواریم که با ادامه انتقادات صمیمانه خود ما را یاری کنند و مخصوصاً بیشتر سپاس گزار خواهیم بود اگر این انتقادات را برای ما بنویسند.

«اندیشه نو»

قیام غلامان در رم قدیم (۲)

انورخامنه

« در قسمت پیشین تحت عنوان « مبارزات طبقاتی در رم قدیم » اوضاع اقتصادی و اجتماعی و تولیدی اجتماع رم را مورد مذاکره قرار دادیم و تحول آرائانه گام آغاز امپراطوری بررسی کردیم و دیدیم که چگونه رفته رفته تولیدکنندگان اجتماع تقریباً منحصر بگلامان گردیدند و سایر طبقات از کارهای تولیدی دست شستند و ضمناً وضع اقتصادی طبقه غلامان و شکل رژیم تولیدی غلامی را مورد بررسی قرار دادیم و سرانجام باین نتیجه رسیدیم که وضع اقتصادی و اجتماعی غلامان موجب ایجاد روحیه انقلابی حادی در آنان شد و فساد طبقات حاکمه نیز بدان مزید گردیده وضع کاملاً بحرانی و آماده برای انقلابی را در اجتماع رمی پیش آورده بود. اینک می پردازیم بشرح جریان قیامهای غلامان و نتایج آن. اینک پیش از شروع بآن لازم است مختصری درباره طرز ترکیب طبقه غلام و وضع روحیه وی سخن بگوئیم تا در هنگام شرح جریان قیامها احتیاج بتوضیحات اضافی نداشته باشیم »

طرز ترکیب طبقه غلام

طبقه غلام از لحاظ قومی و نژادی هیچوجه متجانس و یکتواخت نبود و از انواع

نژادها و اقوام مختلف در آن وجود داشت. طبقه غلام در حقیقت نمونه کامل و مظهر برجسته امپراطوری رم بود بنام معنی وسعت قلمرو این امپراطوری را از روی آن میشد فهمید. زیرا همانطور که دیدیم بلافاصله پس از فتح و تصرف هر کشوری و سرزمینی سیل غلامان از آن کشور و سرزمین بسوی رم و شهرهای رمی سرازیر میگردد و نوع جدیدی بر انواع رنگارنگ غلامان افزوده میگشت. در حقیقت طبقه غلام معجونی از کلیه اقوام تابعه امپراطوری رم بود و در آن گروههایی از مردمان کارتاژ و مصر و سوریه و اهالی آسیای صغیر و یونان و ساکنین اسپانیا و بالاخره اقوام گل و ژرمن بهم آمیخته شده بودند. این مردمان از همه جهت با یکدیگر اختلاف داشتند. از لحاظ نژادی گلوها و ژرمنهایی که از نژاد نوردیک (شمالی) بودند در پهلوی غلامان سوریه ای و کارتاژی که از نژاد سامی بودند و بردگان مصری و حبشی که از نژاد افریقائی بودند قرار داشتند. از لحاظ درجه تمدن اجتماعی نیز میان آنها تفاوت فاحشی موجود بود. گلوها و ژرمنها از رژیم قبیله ای اشتراکی و اهالی مقدونیه و تراکیه و ابیر از اقتصاد شبانی به غلامی کشیده شده بودند، در حالیکه مردمان کارتاژ و مصر و آسیای صغیر دارای تمدنی دست کم هم پایه تمدن رمی بودند و زندگی اجتماعی و عادات و آداب آنها بسیار با کوه نشینان و صحرائ نشینان فوق فرق داشت از لحاظ فرهنگ و سطح دانش و تفکر نیز اختلاف فاحشی میان آنها موجود بود، همه گرده اشخاص با طرز تفکر و فرهنگ مختلف میان غلامان وجود داشت:

از کوه نشینان و صحرائ نشینان ساده لوح و بدوی تا دانشمندان و هنرمندان عالی مقامی که از یونان و مصر بگلامی آورده شده بودند دیده میشد. البته باین اختلافات نژادی و تمدنی و فکری اختلاف زبان و عادات نیز اضافه میگشت و عدم تجانس غلامان را تکمیل میکرد. يك مامیلیا یعنی مجموعه غلامان يك کارگاه درست به برج افسانه ای باپسل شباهت داشت و نمونه هایی از اغلب اقوام دنیای آنروز با سطح تمدن و فرهنگ مختلف و آداب و عادات متنوع و زبان های گوناگون پهلوی هم انباشته شده و همه ماتنهم یکسان بکار طاقت فرسا و جانگزا کشیده میشدند.

ولی نکته ای که قابل توجه و مزاوار دقت است اینست که اینهمه اختلافات نژادی و تمدنی و فکری و زبانی و آدابی هیچکدام مانع این نگردیده بود که غلامان نه تنها ماهیت طبقاتی واحد و یگانه ای داشته باشند بلکه بنام معنی باین وحدت طبقاتی خویش آگاهی داشته و همبستگی و استحکام طبقاتی کاملی از خود بروز دهند که کمتر در تاریخ جنبشها و مبارزات طبقاتی نظیر داشته است. در حقیقت میتوان گفت غلامان رم يك طبقه بین المللی و شاید اولین طبقه بین المللی در تاریخ بوده اند و این خود کافی است که اهمیت جنبش طبقاتی آنها را با نشان دهد.

روحیه و طرز تفکر غلامان
 روحیه و طرز تفکر غلامان
 معلول شرایط زندگی و
 غلامان
 موقعیت تولیدی آنهاست.

استثمار شدید و بی رحمانه آنها را بجان آورده و نسبت وضع اقتصادی موجود کین توز بسازد. در نهاد غلام رمی حس کینه و انتقام جوئی خویشی نسبت باریاب، نسبت بهره جیزی که وابسته بلاو باشد، نسبت باجتماع رمی و نسبت بآداب و عادات آن نهفته است؛ تضاد غلام

یونانی یا کارتازی و مخصوصاً غلامانی که از اهالی سوریه و آسیای صغیر بودند مردمانی هوشمند و زیرک بودند و در مبارزه خود به نیروی عقل و تدبیر و استفاده از هوش و ذکاوت اتکاء داشتند و این نوع مبارزه را بر پیکار بی باکانه و از روی تهور برتری میدادند. این اختلاف نظر در نوع مبارزه گرچه در هنگام پیکار موجب تشتت و تفرقه ای نیز گردیده معیناً این نتیجه را نیز داشته که قیامهای غلامان واجد هر دو نوع مبارزه گردیده و از هر دو جهت نمونه های برجسته و حتی بی نظیری از خود نشان داده است و این امری است که در تاریخ مبارزات طبقات محروم کمتر نظیر داشته است. از این اختلاف کلی که بگذریم اختلافات کوچک و جزئی دیگری نیز وجود داشته که ناشی از همان عدم تجانس غلامان از لحاظ نژادی و قومی و آداب و زبان بوده است که در پیش گذشت.

اهمیت جنبش غلامی و عبوق بودن ریشه های آنرا هنگامی میتوان درست درک کرد که

قیامهای غلامان

بوسمت و شدت قیامهای غلامان توجه شود این قیامها که بی شک یکی از برجسته ترین فصول تاریخ مبارزات طبقات محروم و ستمکشیده بشری است مدت یکقرن و نیم اجتماع رومی را آشفته و متزلزل ساخته و کاخ جبروت کشور گشایان رومی را که شرق و غرب عالم آنروز را زیر نگیب حکمروائی خویش در آورده بودند بلرزه انداخته بود. این موج وسیع قیام غلامان تقریباً بلافاصله پس از پایان دومین جنگ یونیک یعنی از ابتدای قرن دوم قبل از میلاد آغاز میگردد و تا سال ۷۰ قبل از میلاد مرتباً در فاصله های نسبتاً کوتاهی تجدید شده و دوام می یابد یعنی دوران این قیامها را تقریباً از ۲۰ تا ۷۰ ق. م باید دانست ولی از این تاریخ یعنی پس از ریشه کن شدن جنبش اسپارتا کوس بطور کلی پایان یافته و مبارزه غلامان و طبقات محروم اجتماع رومی مسیر خود را تغییر داده از صورت حاد و انقلابی بشکل منفی و عرفانی تبدیل شده بصورت جنبش مسیحیت تجلی میکند، ولی نباید تصور کرد که قبل از ۲۰۰ ق. م مبارزات و قیامهای غلامی وجود نداشته و تنها از این تاریخ آغاز میگردد بالعکس مبارزه غلامان حتی دوسه قرن قبل از این تاریخ هم نظائر و نمونه هایی داشته و در رم و سیسیل چندین بار عصیانهای شدیدی از طرف غلامان روی داده است. ولی چون این عصیانهای قبلی اغلب مخصوص غلامان نبوده و بیشتر با مبارزات پلب بر ضد پاتریسین ها همراه بوده است و باضافه شرایط اجتماعی غلامان در آن ادوار با دوره اخیر فرق داشته و نوع و هدف عصیانهای آنان نیز صورت دیگری دارا بوده، اینست که ما این عصیانهای قبلی را کنار میگذاریم و مستقیماً به تشریح مبارزات دوره اخیر می پردازیم که در حقیقت فصل مشخص و مستقلی را در تاریخ رم تشکیل میدهد.

نسبت با اجتماع رومی جزیک قضاوت ویران کننده نمیتواند باشد؛ غلام نمیتواند به دستگاه تولیدی اجتماع رومی، دستگاهی که این اندازه برای او جان فرسا و نا آشنا بوده علاقه داشته باشد یا حتی آنرا قابل استفاده فرض کند؛ برای او این دستگاه همراه استشار غلامی محکوم شده است و باید نابود شود. از این لحاظ غلام با کارگر امروزی (مزدور) فرق دارد برای کارگر مزدور استشار سرمایه داری هر اندازه شدید باشد مانع این نیست که او میان دستگاه تولیدی (صنایع، کارخانه ها و غیره) و استشاری که همراه این دستگاه از وی میشود و بعبارت دیگر میان وسائل تولید و طرز تولید فرق گذارد و آنها را از هم تشخیص دهد و درک کند که همین دستگاه تولیدی در شرایط دیگر نه تنها زیان بخش نیست بلکه مفید و مورد استفاده میتواند باشد ولی برای غلام چنین تیز و تشخیص میسر نبود، در حقیقت می توان طرز قضاوت غلام را شبیه نخستین نسل های کارگران دوران سرمایه داری دانست که بجای مبارزه با استشار سرمایه داری با ماشین مبارزه میکردند و ماشین را خورد و ویران می ساختند.

از طرف دیگر کار دست جمعی که ناشی از شکل تولیدی فامیلیا یعنی کوئوپراسیون بود آنها را دارای روحیه ای اساساً انقلابی و اجتماعی میساخت و مایل به مبارزه ای اجتماعی و پیکاری بوسیله سازمان منظم میکرد. غلام از این لحاظ با سرف ها یعنی دهقانان قرون وسطی فرق اساسی دارد. سرفهای قرون وسطی و حتی دهقانان امروزی کشورهای عقب مانده یا نیمه صنعتی با وجود اینکه مانند غلام داری طرز قضاوت ویران کننده هستند ولی از لحاظ نوع مبارزه بیشتر دارای روحیه فردی بوده و مبارزات فردی و غیر سازمانی را می پسندند و غایت آسمان آنها آنارشی و هرج و مرج میباشد در صورتیکه غلام رومی بهیچوجه دارای چنین روحیه ای نبود و چنانچه در ضمن جریان قیامها دیده خواهد شد همه جا این قیامها بشکل اجتماعی و با حس وحدت طبقاتی بی نظیری صورت گرفته و حتی سازمانهای وسیع مبارزه ای (مانند ارتش های منظم و غیره) نیز بوجود آورده است. دو مورد فوق (یعنی از نظر طرز تفکر و قضاوت ویران کننده و روحیه مبارزه ای اجتماعی) خاصیت مشترک و عمومی طبقه غلام است و مشخص کننده این طبقه میباشد. ولی از این دو صفت مشخص کننده که بگذریم غلامان از لحاظ روحی و فکری دارای وجه اختلافی نیز بودند. مثلاً غلامان گل و ژرمن بیشتر طرفدار مبارزه جنگی بودند و بشجاعت و دلآوری خود اتکاء داشتند و این تهور و بی باکی که از خواص غالب صحرا نشینان و کوه نشینان است گاهی بدرجه ای خلاف عقل و منطق میرسید، در هر حال این گروه کمتر با مبارزه منطقی و ابتکارات فکری آشنا بودند و بیشتر بزور بازوی خویش مینازیدند. در صورتیکه غلامان

هنگامیکه رمیها سرگرم یکی از جشنهای خود هستند قیام کرده و شهر را بتصرف در آورند و سپس بلافاصله با کمک غلامان شهرهای اطراف آن هارا نیز آزاد ساخته و جنبش خود را توسعه دهند. ولی این توطئه کشف گردید و نیروی کمکی سرعت از روم رسید و از آن جلوگیری کرد (۱) هنوز این کار پایان نیافته بود که عصیان دیگری از طرف غلامان در شهر پرنست Preneste روی داد ولی آن نیز سرکوبی شد و ۵۰۰ تن از عصیان کنندگان محکوم بمرگ شدند (۲) دو سال بعد عصیانی شدید تر در میان غلامان کشاورزی اتروری Etrurie روی داد این بار ارتش روم برای سرکوبی آنها ناچار بود بیک نبرد حقیقی دست زند و بوسیله جنگ عصیان را خاموش کند. سرکردگان عصیان پس از شکست فراروان مصلوب شدند و افراد عادی به صاحبان سابقشان مسترد گردیدند (۳) کمی بعد در سال ۱۸۵ ق-م غلامان فراری و کوه نشینان آپولی Apulie با یکدیگر متحد شده و بعصیان وسیعی دست زدند ولی آنان نیز پس از نبرد شدیدی درهم شکسته شدند و فاتحین رومی ۷۰۰۰ نفر از آنان را محکوم بمرگ کردند که « بعضی از آنها موفق بفرار گردیدند و دیگران در زیر شکنجه هلاک شدند » ۴

در سال ۱۴۳ ق-م غلامان شهر مین تورنا Minturna عصیان کردند و پس از شکست ۴۵۰ تن از آنان بصلیب کشیده شدند. در سال ۱۴۱ ق-م در شهر سی توئنا Sinuessa شورش دیگری روی داد و پس از خاموش شدن ۴۰۰۰ نفر از عصیان کنندگان اعدام گردیدند کمی بعد در خود شهر روم توطئه غلامی دیگری کشف شد و ۱۵۰ تن از توطئه کنندگان محکوم بمرگ شدند.

چنانچه از نمونه های فوق معلوم میشود روز بروز جنبش غلامان دست بیشتری یافت و هر بار مقاومت و آمادگی آنان بیشتر میگشت و محیط برای قیامهای وسیع غلامی آماده میشد.

در نوشته هایی که از مورخین رومی و در درجه اول از دیودور سیسیلی درباره جریان و ماهیت این قیام بازمانده است طبق روش معمولی مورخین روم و بطور کلی مورخین عهد عتیق کوشش شده است که جنبه داستانی بآن داده شود باین ترتیب که از یکسو این جریان را وابسته باراده یک فرد و نیات او نشان داده اند و در باره نقش و تأثیر یکی از رهبران این جریان بنام اونولوس Eunoüs چنان اغراط و اهراف کرده اند

(۱) تاریخ تیت لیو - قسمت ۴۲ - (۲) همان کتاب - همان قسمت -
(۳) همان کتاب - قسمت ۴۲ - (۴) - همان کتاب - قسمت ۴۹
(۵) - مطالب تاریخی این بند از کتاب ۴۴ تاریخ دیودور سیسیلی اقتباس گردیده است و آنچه میان گیومه آورده میشود عباراتی است که عیناً از تاریخ فوق نقل شده است.

اما در همین دوره نیز عصیانهای فراوانی روی داده که بسیاری از آنها چندان توسعه شایانی نداشته یا اینکه از توسعه آنها سرعت جلوگیری بعمل آمده و مدت آنها کوتاه بوده است. این گونه عصیانها را در حقیقت می توان بعنوان مقدمه و نشانه قیامهای وسیع تر یا نتیجه و اثرات آنها تصور کرد. و ما قبل از اینکه به شرح و بحث درباره قیامهای اساسی بپردازیم نگاهی اجمالی باین نوع عصیانها می اندازیم تا بیشتر شرایط آن دوره و محیطی را که در آن قیامهای اساسی فوق روی داده درک کنیم. اما این قیامهای اساسی نیز به دوره مجزا و مشخص تقسیم میگردد که هر یک را جداگانه و از روی تقدم زمانی مورد بحث قرار خواهیم داد به ترتیب زیر: ۱- نخستین قیام غلامان در سیسیل که به نبرد اول غلامان موسوم است از ۱۴۱ تا ۱۳۱ قبل از میلاد ۲- دومین قیام غلامان در سیسیل که به نبرد دوم غلامان مشهور است از ۱۰۵ تا ۱۰۱ قبل از میلاد و ۳- قیام غلامان در جنوب ایتالیا یا قیام اسپارناکوس که به نبرد گلادیاتورها معروف است از ۷۳ تا ۷۱ قبل از میلاد.

مانطور که در پیش گفتیم از ابتدای قرن دوم قبل از میلاد موج مبارزات و عصیانها

غلامان شروع میگردد. در هر گوشه و کنار و در هر جایی که فرضی و امکانی دارند غلامان دست به عصیان میزنند و برضه از بابان خویش و برای رهائی خود بشورش برمیخیزند؛ هر جا مجالی می یابند توطئه ای ترتیب میدهند و هر زمان فرصتی می یابند بی تأمل دست بکار اقدام میشوند. البته این اقدامات کوچک و مجزا از هم عموماً بدون نقش و خودرو و بهمین مناسبت کم وسعت و محدود است. ولی بدون شك همین اقدامات خودرو است که زمینه را برای قیامهای وسیع و اساسی بعدی آماده میسازد و در طی همین پیکارهای کوچک است که طبقه غلام تجریبات اساسی مبارزه خود را فرا میگردد و عناصر انقلابی اصلی خود را بدست می آورد و در حقیقت در پرتو همین تجریبات اساسی و همین عناصر انقلابی است که قیامهای بعدی تا آن اندازه وسعت می یابد و مظاهری از خود بروز میدهد که از هر حیت درخور تحسین و شگفتی است. خلاصه طبقه غلام نیز مانند طبقه کارگر مبارزه خود را ابتدا از حالت خودرو و بدون نقش شروع میکند و سپس بمرحله مبارزه آگاهانه و دارای نقش میرسد. اینک چند نمونه مهم از این عصیانهای مقدماتی:

کمی پس از پایان دومین جنگ بونیک در شهر ستیا Setia واقع در لاتئوم نخستین توطئه انقلابی غلامان صورت میگردد. عده از غلامان کار تازی که در این شهر تحت نظر قرار گرفته بودند با سایر غلامان این شهر و اطراف آن تبانی کرده و با غلامان شهرهای مجاور تماس میگیرند و نقش عصیان خود را بدین شکل تهیه میکنند که در

است که این جریان را يك حادثه اتفاقی و خود روی جلوه دهد که مثلاً اگر داموفیلوس نبود باید رفتاری نمیکرد صورت نمیکرفت در صورتیکه تمام شرائط اجتماعی موجود و قرائن بسیاری نشان میدهند که این قیام و جریان های نظیر آن ریشه اجتماعی بسیار عمیق داشته و حتی الوقوع بوده و تنها وابستگی به اراده های فردی و حوادث اتفاقی نداشته است.

در همین نوشته های دیودور قرائن فراوانی موجود است و تقریباً مسلم میکند که این قیام بهیچوجه يك جریان خود رو نبوده است و اگر دلائل کافی برای اینکه اجرای آن نتیجه نقشه ها و اقدامات يك سازمان وسیع غلامی باشد بدست ندهد، دست کم این نکته را مسلم میکنند که آمادگی قبلی برای این جریان موجود بوده و مقدمات آن چه از لحاظ آگاهی و انتظار غلامان و چه از لحاظ تهیه نقشه ها و وسائل اقدام، از پیش فراهم گردیده بوده است. اهم این قرائن یقیناً زیرین است:

۱- طبق نوشته دیودور قیام بدین طریق آغاز میگردد که بکروز بطور ناگهان و بدون سرو صدا چهارصد تن از غلامان شهر انا با اسلحه کافی متمرکز میشوند و بصورت يك گروهان حمله آماده گردیده و نعت فرماندهی انوثوس به شهر حمله برده و آنرا تسخیر میکنند. در صورتیکه يك چنین عملی از لحاظ تهیه اسلحه و آماده شدن افراد و تشخیص شکل سازمان حمله ای و جهت حمله که همه غیر طبیعی بنظر میرسد بدون يك آمادگی قبلی امکان پذیر نیست.

۲- غلامان در طی جریان این قیام در هیچیک از مراحل گرفتار آنا رشی و هرج و مرج نگردیده و در همه مراحل بطریق سازمانی و طبق اصول اجتماعی منظمی رفتار کرده اند. مثلاً مطابق نوشته دیودور پس از تسخیر شهر انا چون داموفیلوس نامبرده و زنش فرار کرده بودند فوراً يك دسته اکتشافی بتعقیب آنان و برای یافتنشان فرستاده میشود که هر دورا یافته و به شهر برمیگردانند آنگاه مجمع عمومی غلامان برای محاکمه آن دو در سالن تئاتر بلدی تشکیل میگردد و پس از دادرسی در همان محل هر دورا بقتل میرسانند. همچنین بلافاصله پس از نخستین پیروزی غلامان سازمان اجتماعی و نظامی و دولتی خود را معین میکنند. از لحاظ سازمان حکومتی حتی از گفتار دیودور نیز برمیآید که مبتنی بر اصول دموکراسی بوده است زیرا مورخ نامبرده پس از آنکه اظهار میدارد که غلامان انوثوس را به شاهی برگزیدند اضافه میکند که «اوشورانی از مردان هوشمند و دانات تشکیل داد که در میان آنان مردی بنام آکه موس Acheaüs از اهالی یونان که بحزم و احتیاط و دلاوری و بشجاعت مشهور بود» و در همه حال بامشورت این شورا کنار میگردد است. اما آنچه از جریانات بعدی برمیآید اینست که فرمانروائی اصلی در دست این شورا متمرکز بوده و خود انوثوس با وجود

تمام جریان را گرد شخصیت او متمرکز ساخته و او را گاهی بصورت يك مدعی اعجاز و نبوت و زمانی بشکل جادوگری افسونگر و منقلب مجسم ساخته اند. و از سوی دیگر لزوم تاریخی جریان را از آن سلب کرده و آنرا بمنوان يك امر اتفاقی و حادثه ای اختیاری نشان داده اند که بستگی به فلان پیش آمد یا عمل فلان فرد داشته است و اگر این پیش آمد ها و اعمال بمیان نیامد این جریان نیز روی نمیداد.

در مورد اول یعنی درباره شخصیت او نوثوس طبق گفتار دیودور سیبیلی مردی از اهالی ایامه Apamée از شهرهای سوریه بوده که بغلامی نزد یکی از ثروتمندان شهر انا Enna از سیبیل زندگی میکرد و «چنین وانمود میساخته که در خواب او امر خدایان بوی الهام میگردد و میتواند آینده مردمان را پیش گوئی کند و با چنین مکر و خنده فریب خوردگان فراونی گردد آورد. وی از این اندازه نیز در گذشت و علاوه بر ادعای پیش گوئی هنگام خواب مدعی رؤیت خدایان در بیداری و آگاهی از حوادث آینده گردید». دیودور درباره شخصیت او نوثوس افسانه های عجیب و غریبی نقل میکند و شعبده بازیهای شگفت انگیزی مانند بیرون آوردن شعله از دهان و غیره بوی نسبت میدهد بطوریکه قسمت اعظم نوشته های وی درباره او دور میزند و شامل داستانهایی است از قبیل پیش گوئی وی دایره بشاء شدن خویش که آنرا در محضر ارباب خویش و میهمانان وی نیز اظهار میداشته و وسیله استهزاء و تسخیر آنها میگردیده و همچنین درباره مهربانی هائی که دختر ارباب او پنهان از پدر بوی نمیکرده و او پس از موفقیت مهربانی های این دختر را پاداش داده است و غیره که در هر حال بفرصت صحت ارزش تاریخی و اجتماعی زیادی نمیتواند داشته باشد و برخلاف آنطوریکه دیودور میخواهد جلوه دهد در پیدایش و ایجاد این جریان انقلابی تأثیری نداشته و اگر هم داشته فرعی و ناچیز بوده است. در هر حال نکته مسلم اینست که شخصیتی باین نام که بعد ها به آن تیکوس antiochos ملقب میشود وجود داشته و در رهبری جریان نقش مؤثری دارا بوده است بالا اقل بمنوان نماینده رسمی جنبش از طرف عموم شناخته میشده است.

اما در زمینه دوم نیز دیودور و سایر مورخین بتعمیت از او علت اصلی و منشاء پیدایش قیام را در رفتاری یکی از ثروتمندان یونانی الاصل تازه بدوران رسیده بنام داموفیلوس Damopilos وزن او نسبت بغلامان خودشان میدانند. بدین ترتیب که غلامان وی بجان آمده و از روی انتقام تصمیم بقتل وی میگرفتند ولی قبل از اجرا از انوثوس مشورت میکنند که «آیا خداوند با نقشه آنان همراه است» و مدعی نبوت پس از گرفتن الهام اعلام میدارد که «خدایان موافقت خود را اعلام داشته اند» و آنان را با اجرای تصمیم خود تشویق میکند و از همین جا قیام آغاز میگردد. بدین ترتیب کوشیده

بسر میبردند و براهزنی مشغول بودند و در حقیقت يك ارتش پنج هزار نفری را تشکیل میدادند به قیام کنندگان پیوستند و بدین ترتیب بر قدرت حکومت غلامی افزوده گشت. بالاخره دیده میشود که در طی یکی دو سال در تمام نواحی سیسیل غلامان خود را مجهز ساخته و به ارتش انونوس می پیوندند بقسی که طبق گفته دیودور نقرات وی بدویست هزار تن می رسد و مهمترین شهرهای سیسیل از قبیل سیرا کوز Syracuse و کاتان Catane و تورومه نوم Tauromenium بتصرف وی در میآید. و مدت هشت سال فرمانرمانی مطلق جزیره سیسیل بدست حکومت غلامی میآفتد و کلیه سرداران رومی از وی شکست میخورند. چگونه ممکن است تمامی این حوادث را ناشی از يك اتفاق دانست و مربوط بیک جریان خودرو یا اراده يك مدعی نبوت یا مکر و خدعه بکنفرانسو نگردانست.

۴- روش انقلابی قیام کنندگان و طرز رفتار آنها نسبت بسایر طبقات ستمکش نیز مؤید همین آماجگی و میناداشتن این جنبش است. طبق نوشته دیودور قیام کنندگان منتهای خشونت را نسبت به ثروتمندان و استثمار کنندگان و بخصوص غلامداران بخرج میدادند ولی در عین حال نسبت به طبقات ستمکش و بخصوص کشاورزان فقیر کمال مهربانی را بکار برده و همکاری آنان را بسوی خود جلب میساختند شمار اصلی آنان « جنگ بر ضد کاخها و صلح با کلبه ها » بود و در حالی که اموال ثروتمندان را ویران میکردند و محصول آنان را میسوزاندند به گندم دهقانان کمترین آسیبی نمی رساندند بقسی که بزودی دهقانان بکمک غلامان می بردند و با آنها پیوستند و مطابق نوشته دیودور دهقانان « بجای اینکه از مصائب فراوان مالکین بزرگ متأثر شوند برعکس شادمان میگرددند زیرا آنان نیز در نتیجه عدم برابری ثروت و مقام نسبت با آنان حسادت میورزیدند » و بنوبه خود بوبران ساختن و غارت اموال و اراضی و محصولات آنها میپرداختند این همکاری دو طبقه ستمکش غلام و دهقان در اولین جنبش وسیع طبقه غلام بسیار شایان توجه است و آنرا صرف نظر از پایه طبقاتی آن میتوان عملاً مربوط به روش انقلابی صحیحی دانست که قیام کنندگان اتخاذ کرده بودند و این روش نیز بی شك نمونه آماجگی قبلی قیام کنندگان است.

بنابراین بخوبی معلوم است که برخلاف ادعای مورخین رمی این قیام وابسته و مربوط بسوابق نسبتاً طولانی و آماجگی کاملی بوده است و اگر نخواهیم وجود يك سازمان مخفی را در میان غلامان نواحی مختلف سیسیل قبول کنیم لااقل باید بپذیریم که يك نوع ارتباط ذهنی و فکری میان آنان موجود بوده و عملاً از لحاظ روحی خود را آماده برای چنین قیامی ساخته بودند از این گذشته در بعضی مراکز تمرکز غلامان مانند شهرهای بزرگ شکل ارتباط نیز از این حد فراتر رفته بوده بقیه در صفحه ۴۷

لقب شاهی که دیودور باو نسبت داده است بیش از فرمانده عالی نبردهای نظامی سستی نداشته است در حقیقت دستگاه حکومتی که قیام کنندگان برای خود انتخاب کرده اند خیلی شباهت دارد بسازمان های اجتماعی قبائلی که در آخرین مراحل بربریت و در آستانه تمدن قرار دارند نظیر سازمانی که در مورد قبائل سازنده شهر رم مشاهده کردیم (اجتماع کوریها، شورا یا سنا و رکس) و همانند آن در نزد قبائل اولیه یوتان و قبائل ژرمن و نظائر آنها دیده شده است. و این امر نیز غرابتی ندارد زیرا اکثر این غلامان یا مستقیماً از چنین قبائلی گرفته و جدا شده بودند (مانند اهالی تراکیه و اپیر و غیره) و یا توده های محرومی از سوریه و مصر و کارتاژ بودند که هنوز آرزوهای نیم زنده ای از دوران خوشبختی پیشین در خاطرشان مانده بود. تشکیل يك چنین سازمانی را میتوان بکنوع بازگشت بقب و برگشت بروز کار پیشین تلقی نمود ولی در هر حال نشان میدهد که از این لحاظ آماجگی و نقشه های قبلی موجود بوده است.

نظیر همین آماجگی و اقدام طبق نقشه را در روش قیام کنندگان درباره تنظیم زندگی اجتماعی میتوان یافت. طبق نوشته دیودور بلافاصله و پس از تشکیل حکومت جدید توجه بتعیین سر توش مالکین و ثروتمندانی که باقیانده و از کشتار هنگام قیام جان بدر برده بودند معطوف گردید، از میان آنها کسانی که بیش صنعتی داشتند بکار گاهها فرستاده شدند و بکار تولید اسلحه که برای ارتش غلامان لازم بود گماشته گردیدند و آنانکه هنر و پیشه ای نداشتند بلا استثنا بهلاکت رسیدند. کاخهای آنان به غلامان سابق ایشان تسلیم شد تا در آن مسکن گزینند، بخوبی دیده میشود که چنین روشی نمیتواند ناشی از يك جنبش خودرو باشد و باندازه کافی تجربه و آگاهی طبقاتی لازم دارد.

۳- آنچه بیش از همه معرف و نشان دهنده آماجگی قبلی غلامان است وسعت و شکل سازمان نظامی آنهاست. دیودور مینویسد « در فاصله سه روز ارتشی متجاوز از شش هزار تن که به بهترین وجهی مجهز بودند فراهم آورد که در دنبال آنان مردانی که به تیرو تبر و فلاخن و سیخ مطبخ مسلح بودند، روان بودند و بوسیله آنان سرتاسر کشور (مقصود سیسیل است)، بیاد غارت و یغما گرفته شد. او نوئوس پس از آنکه گروه پیشماری از غلامان بدور خود گرد آورد خود را همطراز و همشان فرماندهان رومی تصور کرد و بر اثر فراوانی نقرات در برخورد های فراوانی پیروزی بچنگ آورد » واضح است که يك جریان خودرو نمی تواند در ظرف سه روز ارتش مجهز شش هزار نفری فراهم آورد و فرماندهان رومی را گرفتار شکست سازد و بی شك از این حیت نیز آماجگی قبلی وجود داشته است. آنچه بیشتر مؤید این امر است توسعه و افزایش سربح ارتش قیام کنندگان است. در فاصله کوتاهی جنگجویان کوه نشینی که تحت فرماندهی شخصی بنام کلئون Cleon در نواحی دریایی

دفتر یادگاری

فضل الله - مگر گانی

بمن دفتر چه داد آن بت شیرین بیان من
 که آنرا هر چه خواندم تازه تر گردید جان من
 سراسر داستان عشق و اسرار نهانش بود
 سراسر داستان عشق و اسرار نهان من
 همه سوزدرون، اشک محبت، بیم رسوائی
 همه بود، آنچه در دفتر چه خواندم، از زبان من
 بیان عشق و شیدائی، حدیث آرزو مندی
 چه نیکو خوانند، آن دلداده، در گوش روان من
 خزان رفت و بهار آمد، چه روزی شاد و خوش دارم
 که پرریحان و گل بینند مردم، بوستان من
 چو سر بر آستانش مینهادم، خود ندانستم
 که يك دنیا سعادت سرنهند بر آستان من
 من آن مرغم که دائم سر بصحرا بودم و وحشی
 هم آواز من ! اینک من و این آشیان من !
 زمن پرسند یارانم : چرا ترك جهان کردی ؟
 نمیدانند کافوش تو میباشد جهان من
 در آنجائی که دلها می طپد از عشق یکدیگر
 در آنجا دوست میدارم که باشد خانمان من
 گل یز مرده من پر تو مهر « تو » را خواهد
 چه سازم، این چنین پرورده من را باغبان من

تاریخ تحول علم فیزیک

xalvat.com

مهندس قنار بیان

بر خوانندگان محترم آشکار است که عنوان فوق تنها بصورت یک کتاب مفصل میتواند بیان شود و در یک مقاله که با اصطلاح «باید سرمطلب را در گرفت» حق مطلب ادا نمیشود. با اینحال کوشش میشود که در حدود امکان در این باره چیزی نوشته شود و آنچه در دو مقاله - مقاله اول را شروع قرن بیستم ختم میکنیم و آنرا نیز دو قسمت مینمائیم: قسمت اول درباره شکل رابطه فیزیک با عوامل دیگر. قسمت دوم شکل تغییرات ایده های فیزیکی (درحالی که مسلم است که این تقسیم صحیح نیست).

از لحاظ احتیاجات علمی روز و وسعت فوق العاده ای که علوم مختلف یافته است امروزه فیزیک معنی محدودتری دارد و علوم دیگری که در واقع قسمتهای مختلف فیزیک است عبارتند از:

ستاره شناسی (شرح نموده های فیزیکی در حدود ابعاد آسمانی) - شیمی فیزیکی یا فیزیکوشیمی (علم ساختمان درونی اتمها و روابط ماده و انرژی) علم شیمی را نیز میتوان فیزیک دسته بندی آنها و چگونگی شکل ملکولها دانست. تاریخ تحول فیزیک را از لحاظ شکل تغییرات مباحث آن میتوان به چهار دوره مشخص تقسیم کرد:

دوره اول پیدایش ایده های فیزیکی - دوره دوم شکل فیزیک از زمان ارسطو تا گالیله دوره سوم تحول علم فیزیک یا فیزیک کلاسیک تا زمان پلانک. دوره چهارم فیزیک قرن بیستم یا فیزیک نو.

دوره اول پیدایش ایده های فیزیکی - فیزیک بهترین نمونه برای درک این واقعیت است که فهم هر موضوعی فقط در ارتباط با تاریخ آن موضوع ممکن است. دانشمندان زیادی هستند که با دسته ای از فلاسفه هم آهنگ شده و عامل محرکه در فعالیتهای بشری را تنها در «اصرار بشناسایی» بشر میدانند، در حالیکه اگر بسیر تکاملی موجودات زنده که داروین طراح آن است معتقد شویم باید قبول کنیم که خواه ناخواه در مرحله ای از تاریخ عقل و عوامل حاصله از آن در مغز اسلاف بشر اولیه پایه گرفته است در حالیکه حتی قبل از این تاریخ در این موجودات عوامل محرکه ای وجود داشته است.

بدون اینکه وارد جزئیات شویم کفایت اشاره کنیم به اینکه: مفاهیم وحدت و کثرت و دیگر مفاهیم فلسفی و فیزیکی برای بشر در دوره های بعد که در اثر تکامل و مسائل تولید شکل زندگی اجتماعی او تغییر

تاریخ علم فیزیک و رابطه آن با علوم دیگر - فیزیک کلمه یونانی است که برای اولین بار ارسطو در ۳۳۰ پیش از میلاد بانگارش کتابی با این نام آنرا بکار برده است و منظور ارسطو از این اصطلاح علم به طبیعت بوده است. ولی از زمانی که بشرین جاندار و بیجان فرق گذارد فیزیک بمعنی اعم برای بیان «دانش طبیعت بیجان» مصطلح گردید.

وظیفه فیزیک عبارت است از «توضیح ساده ترین و در عین حال کلیترین خواص ماده - ماده بمعنی اعم یعنی آنچه که واقعیت خارجی دارد» و کار فیزیک نیز اصولاً کمی است و تنها چیزهایی که قابل سنجش باشند می - توانند موضوع کاوشهای فیزیکی قرار گیرند پس در واقع علم فیزیک پایه تمامی علوم طبیعی است ولی در ضمن علوم دیگر نیز بنوبه خود سبب تکامل این علم می شود.

فیزیک از یک جهت چون مضامین آن بسیار وسیع و کلی است و دعاوی اصولی آن صورت مقدماتی دارد در کنار تئوری معرفت قرار میگیرد و از این جهت فهم واقعی تحول فیزیک و توضیح علل آن بدون وارد شدن در آراء فلسفی ممکن نیست، چه اصولاً نظریات فلسفی بر پایه شناسایی های فیزیکی مقدماتی ریخته شده و در مقابل همین نظریات فلسفی پایه های بعدی تکامل علم فیزیک شده است و بدین ترتیب متقابلاً برهم تأثیر داشته اند. یعنی از نظر تاریخ و از نظر وجودی فیزیک و فلسفه بهم پیوستگی دارند. از جهت دیگر اطلاعات تکنیکی ساده اولیه که احتیاجات تولیدی بشر آنها را ساخته بود سبب پیدایش قوانین و اصول فیزیکی شده است و سپس خود این قوانین در تکامل بعدی فن بکار رفته اند.

چنانکه دیده میشود نمیتوان تاریخ پیدایش فیزیک را از تاریخ پیدایش علوم دیگر مجزی ساخت. و در تاریخ هر علمی تاریخ علوم دیگر نیز وارد میشود.

دارد و آنهم برای اثبات نظریهٔ منا فیزیکی فینالیستی اوست. مفهوم حرکت در نظر او شامل تغییرات، جوهری، کمی، کیفی و حرکت در مکان است و زوایای او جنبهٔ دینامیکی دارد. ولی کار اصلی او ارشیدس انجام داده که قانون اهرم و تغییر وزن اجسام را در مایعات یافته است.

بعد از ارشیدس در فیزیک دیگر کار جزئی میشود. مسلمین و رومیها در این باره کاری ندارند و فتودالیم هم که اصلاً شکل اجتماعی پس زدن تمدن بوده است و بعدها که از قرن ۱۰ به بعد ارتباط آنها با مسلمین عمیقتر میشود و زمینه های تجارتمندی آماده میگردد از اکناف اروپا دانشمندان برای تحصیل فرهنگ اسلامی به اسپانیا مسافرت میکنند و این مسافرتها تا قرن سیزده نیز ادامه مییابد و نتیجه آن تاسیس اوپورسینته های زیادی در شهرهای مختلف اروپاست: در پاریس و کسبرج (۱۲۰۰) در ناپل (۱۲۲۴) در پالم و بلنی و پادو (۱۲۲۹) در پادی و پراک (۱۳۴۸) در وین ۱۳۶۵ و در هیدلبرگ ۱۳۸۶. همین پایه هاست که باعث پایان یافتن تمدن قرون وسطایی و ایجاد رنسانس در قرن ۱۴ میگردد.

شکل تولیدی اجتماع فتودالی (وسائل تولید محقر و تولید فردی و بسیار مختصر و لنهم برای مصرف تولید کننده یا مصرف فتودال) و همچنین منافع کلیسای فتودالی که علم را در استخدام کلیسا وارد کرده بود هر گونه تکاملی را در علم سد میکرد. ولی در طی قرون اشاره شده کم و بیش تغییراتی پیش میآید که مخصوصاً همراه با ایجاد طبقه تازه ایست با اسم بورژوا چون با ایجاد این طبقه توجه با افزایش تولید پیش میآید احتیاج به تکامل ماشینها و در نتیجه احتیاج به علوم پیدا میکنند که از قید کلیسا آزاد باشد و در خدمت آنها انجام وظیفه نماید ایست که کم کم تجارت و صنعت میگردد، وسائل تولید تکمیلتر میشود، بازارهای تازه (امریکا، افریقا اقیانوسیه) ایجاد میشود، وسائل حمل و نقل توسعه یافته سریعتر میگردد. دیگر سیک فتودال مانعی برای صناعت محسوب میشود. پس مخالفتها، طغیانها و جنگها پیش میآید و بالاخره با سیر تکامل علم و صنعت بورژوازی پیروز میگردد.

ولی آنچه که تکامل علمی را بیشتر تسریع میکرد ارتباط فراوان بین دانشمندان اکناف اروپا بود که همراه با تمرکز مداوم و وسائل تولید و صنعت میشد و زبان رسمی شناخته شدهٔ لاتین نیز این ارتباط را سهلتر میکرد.

میتوان گفت که تازه در قرن ۱۷ فیزیک بصورت علم مستقلی در میآید. جالب توجه اینکه بیشتر علما و مکتشفین از استادان نبودند بلکه از رجال بودند که حرف دیگری داشتند. در این قرن دیگر مجالس خصوصی این مکتشفین کم کم از طرف دولت بر رسمیت شناخته میشود و نام آکادمی بخود میگیرند از جمله آکادمی

میافته، در ارتباط با قبیل و بعدها در ارتباط قبیل او با سایر قبایل پیدا شده است.

بعدها که این تکامل و مسائل تولید اجتماع را به طبقات مشخص با منافع متضاد تقسیم کرد عامل دیگری که بر فعالیتهای اجتماعی اضافه شد توجه هر طبقه بتبیت و یا تغییر، به حقانی بودن یا غیر حقانی بودن وضع موجود بود. البته ایده های حاصله از این امر بسته به اطلاعات علمی و اندازه استادی و تسلط بر بکار بردن ابزار کار موجود میباشد و از طرف دیگر زائیدهٔ اندازه فشار احتیاجات روز، فراوانی این اطلاعات و چگونگی قضاوتی است که شخص از مجموعه این عوامل حاصل میکند و بنابراین بسته به وضع اجتماعی شخص نیز هست، از این نظر با تغییرات وضع اجتماع شکل تصورات عمومی و بالتجربه شکل تصورات فیزیکی نیز تغییر مییابد. کلدانها و همچنین مصریهای قدیم اطلاعات مختصر تکنیکی داشتند ولی هیچگونه توجهی بجمع آوری این اطلاعات یا تطبیق آن با اصول منظمی نداشتند پایه های افکار آنها را تصورات ناشی از میتولوژی تشکیل میداد و بسته به محیط کشورشان کارهای اختصاصی هم انجام داده اند: کلدانی ها از حرکات ستارگان اطلاعات نسبتاً زیادی داشتند. مبنای تقسیم زمان به طریقه اکتون در همه جا معمول است از آنهاست و از اینجهت در ریاضیات نیز کارهای اساسی داشته اند. مصریها مخصوصاً با قوانین علی اهرم آشنائی داشته اند و در ساختن اهرام بکار برده اند.

در یونان قدیم این ایده ها با افکار فلسفی مخلوط میشود و چون با نظر کلی بجهان مینگرد و همه چیز را در حال تغییر و تحول درک میکنند دارای قضاوت دینامیکی میباشند ولی چون از جزئیات اطلاعی ندارند بالضروره قضاوت آنها ناقص است.

هراکلیت بخار را هوای متراکم میدانست و دو نوع هوای سرد و گرم قائل بود. اهدکل دونیسکره روشن و تاریک تصور میکرد که شب و روز را تشکیل میدهد و خورشید را تصویری ناشی از انعکاس نیسکره روشن در سطح زمین و متمرکز شدن اشعه منمکسه در نقطه ای از آسمان میدانست و اولین کسی بود که تاریکی را بعنوان یک نوع ماده معرفی کرد. آناکسیاندر معتقد به گردش کیهانی و غلاف بین ستارگان میشود. دموکریت همه هستی را از ذرات بسیار ریزی بنام اتم میدانند که با سرعتهای مختلف و اندازه های مختلف در فضای خالی حرکت میکنند و میگویند هر چیز دیگری مانند تلخی، شوری، سردی و غیره قضاوت ماست.

دوره دوم شکل فیزیک از زمان ارسطو تا **تالیله** اینک این دوره را با ارسطو شروع میکنیم برای این نیست که تئوری صحیح فیزیکی را بنا کرده است بلکه برای این است که دست کم نام فیزیک با او شروع میشود. توضیحات او در این زمینه بیشتر جنبه های فلسفی

ساده‌ای شروع کنیم که با وجود سادگی شایان توجه زیادی هستند.

۱- ایده سقوط آزاد

قوانین استاتیک را از قبیل تعادل در اهرمها یا در مایعات مخصوصاً ارشیدس بادقت بیان کرده است ولی برعکس دینامیک را اولین بار گالیله بنا گذارده است در این زمینه ارسطو نیز نظریاتی بقرارزیر دارد: مفهوم حرکت از نظر ارسطو شامل تغییرات جوهری، کمی، کیفی و حرکت در مکان میباشد. حرکت در مکان را دو نوع میداند: طبیعی و جبری. پایه دینامیک ارسطو بر این است که هر جسمی محیط تعادلی دارد. اگر جسم را از آن محل دور کنند (حرکت جبری) بسوی مکان اصلی خود بازگشت خواهد کرد (طبیعی). هر یک از این دو نوع حرکت جبری و طبیعی نیز بر دو نوع است: مستقیم و دورانی. رانیز محصول دو حرکت مستقیم الخط قائم و افقی میداند که قائم را طبیعی و افقی را جبری تشخیص میدهد و معتقد است که در موقع سقوط جسمی هر چه آن جسم سنگینتر باشد سریعتر سقوط میکند.

گالیله متوجه شد که جسمی که ساقط میشود سرعت آن متناسب با زمان سقوط زیاد میگردد در حالیکه مسافتی که ساقط میشود متناسب با مجذور زمان زیادتر میشود. در سطح شیب دار هم پیدا میکند که گرچه همین رابطه برقرار است ولی هرچه زاویه شیب کمتر بشود افزایش سرعت کمتر است و از اینجا نتیجه میگیرد که در سطح افقی اگر مانعی برای حرکت جسم نباشد با همان سرعت اولیه خود دائماً حرکت میکند. و باز ثابت کرد که کلیه اجسام با یک تندی سقوط میکنند و تنها مقاومت هواست که در مقدار سرعت اجسام تغییر میدهد ولی در خلاف این تفاوت پیش نیاید (البته در آن موقع هنوز راجع به خلا ایده‌ای نبود).

تا آنروز چنین قضاوت میشد (چون مشاهده عادی اینگونه نشان میداد) که تا بر جسمی قوه‌ای اثر نکند جسم نمیتواند با همان سرعت برود و کم کم سرعتش کم میشود. نیوتن مفهوم سرعت را بسیار وسیعتر میکند بدینقرار: وقتی جسمی بکنواخت راه معینی را در مدت معینی طی کند سرعت آن مساویست با راه طی شده تقسیم بر زمان لازم یا عبارت دیگر مساویست با راهیکه این جسم در مدت یک ثانیه طی میکند. اما اگر حرکت جسم بکنواخت نباشد در اینحال سرعت چه خواهد بود؟ در اینحال اگر راه طی شده را بر زمان آن تقسیم کنیم عدد حاصل را سرعت متوسط مینامیم یعنی اگر جسم با این سرعت از اول راه تا آخر راه را میرفت همان مدت زمانی لازم داشت که با سرعت متغیر رفته است ولی این سرعت متوسط نه مساویست با سرعت اول جسم نه سرعت آخر جسم بلکه عددیست مابین این دو.

اکنون اگر تفاوت زمان را کوچک بگیریم راه طی شده نیز کوچک میشود و تفاوت سرعت در ابتدا و انتها کم میگردد بطوریکه سرعت متوسط تقریباً مقدارش

تجربی فلورانس (تاسیس ۱۶۵۷)، آکادمی جمیعت پادشاهی لندن که در سال ۱۶۶۲ هم زمان آکادمی پاریس تاسیس مییابد. یکی دیگر ایجاد رصدخانه هاست مانند رصدخانه پاریس در ۱۶۶۷ و گرینویچ در ۱۶۷۵ است. دیگر برای حوادث و اتفاقات فیزیکی میخواهند توضیحات کمی، منطقی و فرموله شده بیابند.

مهمترین شخصیت این دوره گالیله است که علم واقعی را پی میریزد و مکانیک را میسازد. علم قرن ۱۸ دنباله علم قرن ۱۷ است زیرا هنوز قلمروهای فیزیکی عمیق نشده از یکطرف در باره مکانیک و از طرف دیگر در باره نور تحقیقات بعمل مییابد، هویگنس و نیوتن دومرد هم زمان و دو مبارز مخالف هم هستند که در این قرن برتوانکننده اند. الکتریسته هنوز صورت علمی ندارد و از مایشهای مختلف جمع میشود تا در قرن ۱۹ طبقه بندی شود و بالاخره ما کسوتل یا نظریه میدان الکترومغناطیسی خود فصل تازه‌ای بگشاید.

در واقع تا آخر نیمه اول قرن ۱۹ فیزیک کلاسیک در حال توسعه است. در این قرن است که آزمایشها، تجربیات و نظریه‌ها و فرضیه‌های وسیع و غنی پیش میآید و در همین قرن است که فیزیک کلاسیک منتها حد قدرت علمی را حاصل میکند تا همین توانایی و قدرت نمونه‌هایی بدست دهد که بکلی زمینه را برای فیزیک غیر کلاسیک یا فیزیک نو در قرن بیستم آماده سازد.

توسعه دوم

در این قسمت توضیح ساده و مجملی از شکل پیدایش ایده‌های فیزیکی و نواقص آن نسبت به نظریات بعدی داده میشود. البته چون ممکن نیست هر موضوعی را بطور جداگانه و مستقل توضیح داد بنابراین آنها را بترتیب اهمیت آنها منظم نموده از ساده‌ترین شروع کرده و به بفرنج‌ترین ختم میکنیم.

موضوع اول - مکانیک کلاسیک

مکانیک کلمه ایست یونانی بمعنی ماشین و اسباب. علم مکانیک شامل دانش قوا و تأثیرات آن میباشد و به استاتیک، دینامیک و سینماتیک تقسیم میشود. در دینامیک از روابط قوا و تغییرات حاصله از تأثیر این قوا روی سرعت و جهت حرکت اجسام مادی بحث میشود. استاتیک را میتوان حالت خاصی از دینامیک دانست و آنهم وقتی که قوای مؤثر باهم خنثی شده و تعادل برقرار شود (سکون یا حرکت مشابه) سینماتیک نیز فقط بحث در حرکات یا کار ماشینها میباشد.

مکانیک منگی بر قوانین محدودیست که در عمل بدست آمده است و آنها عبارتند از اصول (با اکتیو مهای) نیوتن و اصل ثبات انرژی و مادرز بر فقط اصول نیوتن را توضیح میدهم.

برای فهم اصول نیوتن بهتر است از موضوعهای

۴ - قانون جاذبه نیوتن (دینامیسم نیوتن) کپلر بکمک رصد هائی که روی سیاره ها شده بود و آزمایشهای خود اوسه قانون گذارد:

قانون اول - هر سیاره بر محیط یک بیضی حرکت میکند که خورشید در یکی از کانونهای آن قرار دارد.

قانون دوم - شعاعی که خورشید را بسیار متصل میسازد در مدت های مساوی سطحی مساوی (از بیضی) را طی میکند.

قانون سوم - نسبت مجذور زمان یکدور گردش دو سیاره بدور خورشید مساویست با نسبت مکعب محورهای دویضی که آن دوطی میکنند.

نیوتن میگوید همان عاملی که سبب سقوط جسم در سطح زمین میشود همان عامل سبب حرکت دورانی سیارات بدور خورشید میگردد. باین معنی که بین سیارات مختلف و خورشید قوای جاذبه ای متناسب با حاصل ضرب دو جرم آن سیاره و خورشید تقسیم بر مجذور فاصله شان مؤثر است.

نیوتن در ۱۶۶۶ باین نظر میرسد ولی در آن زمان محاسبه در آن موقع قدری تطبیق نمیکرد، در نتیجه نیوتن فرض میکرد نیروهای دیگری نیز باید مؤثر باشد که از نظر او مجهول است. اما پس از ۱۶ سال اندازه گیریهای روی محیط زمین این محیط را با اندازه یک ششم بزرگتر نشان داد و در نتیجه محاسبه نیوتن با این عدد تازه بخوبی تطبیق میکرد ۸ سال بعد اثر معروف او منتشر میشود که در واقع پایه مکانیک است. در اینجا اصول مکانیک را بیان کرده، قانون جاذبه بعد اثر معروف او منتشر میشود که در واقع پایه مکانیک است. در اینجا اصول مکانیک را بیان کرده، قانون جاذبه بین اجرام را گذارده مکانیک آسمانی را بر این زمینه می سازد، جزرومند هم بدینصورت توضیح داده میشود و باز از این روابط سه قانون کپلر بصورت یک علت و معلول علمی بدست میآید.

یوانکاره راست گفته است که میگوید: بشریت از آسمان و حرکات سیاره ها مکانیک را آموخته است. اما خود کپلر فرض کرد که این سه قانون یبانی از زیبایی و هم آهنگی خلاقه خدائی است از لحاظ فیزیکی «فهمیدن» یعنی توضیح موضوعها به کمک اصول اولیه ای که برای ما این اصول قابل قبول باشد. وقتی برخلاف نظرات سطوح قبول کردیم (نه اینکه فهمیده باشیم) جسم بلامانع سرعت ثابت خود را حفظ میکند علت و قوانین حرکتی منظومه شمسی را «فهمیده ایم». ولی به بینیم قوای جاذبه سیارات روی خودشان چه اثری دارند. البته نسبت بجرم خورشید این تاثیر بسیار کم است و اشکالاتی در مسیرهای بیضی کپلر بوجود میآورد. نیوتن خود متوجه این اشکالات شده بود و فکر میکرد که کم کم ممکن است این تاثیرات جهانی برسد که دو

بمقدار این دوسرعت نزدیکتر میشود و هرچه این تفاوت زمان را کوچکتر بگیریم تفاوت دو سرعت از سرعت متوسط کمتر میشود تا اینکه در مدت زمان بینهایت کوچک (که آنرا بصورت dt نشان میدهند) که راه بینهایت کوچک (بعلامت ds) طی میشود سرعت متوسط که مساویست با نسبت این راه بزمان (ds/dt) لازم دیگر مساویست با دوسرعت ابتدا و انتهای این زمان بینهایت کوچک و بدینشکل در هر لحظه زمانی کوچک جسم دارای سرعت معینی است. این نسبت را نیوتن مشتق مینامد و از اینراه میتواند کلیه مقادیریکه در هر لحظه متغیر میباشد ولی تغییرات آن تابع عامل یا عوامل معینی است حساب کند. پسینتر نیز از راه هندسی بهمین مفهوم مشتق میبرد که نیوتن از راه مکانیکی رسیده بود یعنی احتیاجات روز که پیوسته مفهومهای مختلف را بیشتر میشکافت احتیاج به این محاسبه پیدا کرده بود و در نتیجه پیدا شد. این محاسبه امکانات بسیار وسیع و عالی چه در ریاضیات و چه در علوم طبیعی ایجاد میکند. از این راه نیوتن مفهوم سرعت را تا به حرکات کلی منحنی و متغیر تعمیم میدهد، در ضمنی که اصل تقسیم حرکات را به دو محور عمود که ارسطو بیان کرده بود نه تنها میببرد بلکه بیشتر تعمیم داده و شامل جمیع حرکات، قوا، و سرعتها و غیره میکند.

۴ - قوه و حرکت

گفتیم گالیله نتیجه گرفت که در سطح افق اگر حرکت جسم بلامانع باشد سرعتش ثابت میباشد. بلامانع فرض کردن حرکت جسمی تا پیش از گالیله ممکن نبود، تنها پس از اینکه کپرنیک و سپس قوانین کپلر نشان داد که زمین بدور خورشید حرکت بلامانع دارد و گالیله هم معتقد بکروی بودن زمین بود که در نتیجه زمین را بدون اتکاء میدانست این نجوم ممکن گشت. اما اگر حرکت در سطح زمین و بصورت قائم باشد دیدیم که سرعت پیوسته زیاد تر میگردد، نیوتن نشان داد که اگر بر جسم ثابتی قوه ثابت و معینی تأثیر کند تفاوت سرعت جسم در ثانیه های مختلف مقدار ثابتی است و هرچه مقدار جسم کمتر باشد این تفاوت سرعت بیشتر است. تفاوت سرعت را در یک ثانیه شتاب مینامیم و در حالیکه در مدت معینی شتاب دائماً تغییر کند نظیر سرعت شتاب متوسط آنرا حساب میکنیم و برای تعیین شتاب در هر لحظه همان محاسبه مشتق نیوتن کمک می کند. مقدار جسم را که در هنگام حرکت بصورت مقاومت جسم ظاهر میشود جرم (یا بطور دقیقتر جرم جبری) میگوئیم. پس توسط نیوتن یکی از صورت های علت بشکل کمی در آمد یعنی در مقابل تاثیر قوه معینی (علت) بر جرم معینی (علت دیگر) شتاب معینی (معلول) پیدا میشود. و اگر هم قوه ای تأثیر نکند جهت حرکت و مقدار سرعت ثابت میباشد (قانون جبر)

ساعت یکدور کامل میزند (یعنی در واقع محیط است که در خلاف جهت حرکت می‌کند نه سطح نوسان)

موضوع دوم - مبحث نور

۱ - موج یا ذره - نور از زمان قدیم موضوعی بسیار بفرنج و مجهول برای بشر بود. در زمان یونان برای توضیح آن کوشش زیادی شد و از بعضی خواص آن نیز اطلاع یافتند: ارشیدس بکمک آینه های مخصوص نور خورشید را در روی کشتیهای رومیها (در جنگ سیراکوز) متمرکز ساخته آنها را آتش میزد و بطلیوس عملا در ۱۳۰ پیش از میلاد شکست نور را نشان داد. ولی تجربیات صحیح در باره نور از قرن ۱۷ شروع میشود و در اواخر این قرن آزمایش زیادی گردانیده و امکان پیدایش دو نظریه بوجود آمد: نظریه موجی نور از هویگنس و نظریه ذره ای نیوتن. قانون شکست نور را سنلیوس Snellius در ۱۶۲۶ کشف میکند ولی اولین بار در ۱۶۴۹ توسط دکارت بیان میگردد و برای توضیح علت ایجاد قوس و قزح بکار میرود. در ۱۶۵۰ کریستف ردی اتر فرانس نور (تداخل) را مشاهده میکند بدون اینکه چیزی از آن بفهمد.

اگر دور چراغی را با صفحه ای کاغذی یا پارچه ای چتر مانند بپوشانیم و سوراخ کوچکی روی این چتر بکنیم و سپس روی یک مقوا نیز سوراخی کرده و از سوراخ این مقوا در فاصله مناسبی بسوراخ چتر چراغ نگاه کنیم دیگر یک سوراخ کوچک در چتر مشاهده نمیشود بلکه بنظر میآید که سوراخ بزرگتر شده و حاشیه هائی مدور (تاریک و روشن) اطراف آن را فرا گرفته است و گاهی نیز رنگین است، یا اینکه اگر یک موی را در نور افتاب نگاهداریم و از فاصله ای به آن بنگریم خود موی روشن دیده میشود و اطراف آن شیارهای تاریک و روشن دیده میشود. این امر را اتر فرانس میگوید. در واقع آنرا چنین میتوان خلاصه کرد نور + نور میشود تاریکی.

نیوتن نور را ذراتی میداند که از جسم متحرک در همه اطراف منتشر میشود (اما این نظریه نمیتواند تیان کند که چگونه تداخل پیدا میشود یعنی دو ذره نور باهم برخورد کنند و تاریکی ایجاد شود)

اما هویگنس میگوید نور یک نوع موج است. هویگنس بازیگر ماهری در امواج است و اصلا بنیان گذارنده تئوری موجی اوست. برای حرکت موجی باید ذرات بی نهایت زیادی باشند که بیک نوعی با هم ارتباط داشته باشند و در نتیجه حرکت در یک نقطه به نقاط دیگر سرایت کند با سنگی که در آب انداخته شود در سطح آن یک نوع حرکت متشابهی پیدا میشود که مثل اینکه از مرکز برخورد سنگ به اطراف و بصورت دایره این حرکت منتشر میشود. هویگنس میگوید هر

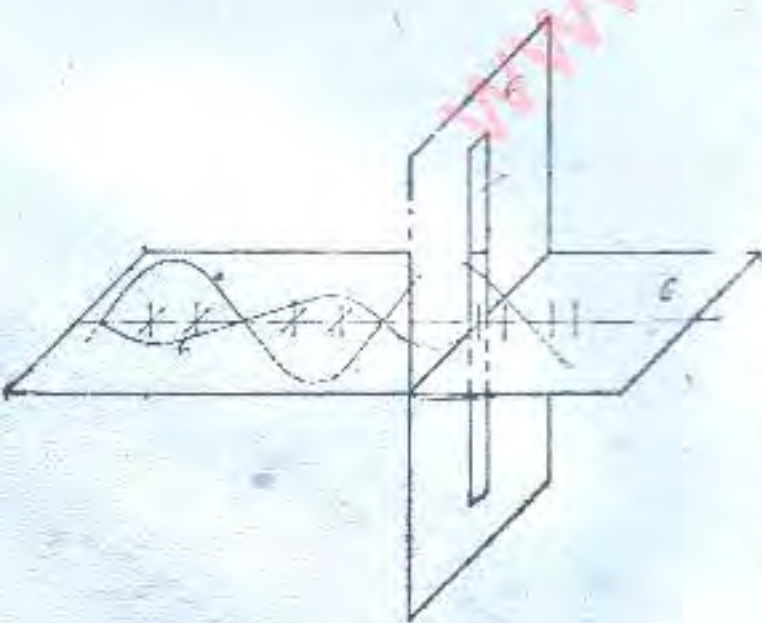
سیاره بهم بر خورد کرده یا اینکه سیاره ای بخورشید برخورد کند و برای رفع این اشکال (چون سالیان دراز چنین امری پیش نیامده) میگفت گاه بگاه خالق جهان بانروی خارجی از قوانین طبیعی این اشکالات را رفع میکند. اما بعد ها لاگرانژ و لاپلاس بکمک معاسیه (مبنا از خود نیوتن بود) نشان دادند که سیستم نیوتن خود بخود « پایدار » است. پس در زمینه های وسیعی معلوم شد که قوانین طبیعی فیزیکی که بکمک ریاضیات دقیق معین شده بدون استثنا بر سایر علت و معلولی حوادث جهان مسلط است.

۴ - حرکت نسبی

نیوتن و گالیله نشان دادند که برخلاف نظریات گذشته عامل مشخص کننده نیرو سرعت نیست بلکه شتاب میباشد. از این اصل نتیجه مهم زیر گرفته میشود (که بعدها آنرا این اشتین بسیار تعمیم میدهد) : مخالفین سیستم کپرنیک میگفتند گلوله ای را که عمودی بسست بالا پرتاب کنیم دوباره برجایش میافتد. در حالی که اگر زمین حرکت داشت باید در محل دیگری سقوط کند. گاستدی از بالای دکل کشتی تند روی سنگی رها میسازد و بجای اینکه سنگ در مکان کشتی یا در میان آب سقوط کند تقریباً در پای کشتی افتاده. یعنی سنگ در واقع دو حرکت داشت یکی حرکتی که در بالای دکل و همراه بادکل در جهت افقی داشت که همچنان تا موقع سقوط ثابت بود یکی حرکت سقوطی. مکانیک نیوتن و گالیله نیز همین را میگوید. برای راننده هواپیما می بیند که از هواپیمای او ساقط می شود تقریباً مسیرش قائم و عمودی است ولی برای ناظری در زمین این بسبب هم در جهت حرکت هواپیما حرکت میکند و هم ساقط میشود (مانند مسیر سنگی که همین ناظر در سطح افقی مثلا پرتاب میکند). پس کسیکه درون هواپیما نشسته بدون ارتباط با زمین نمیتواند حرکت متشابه خود را بهیچوجه معین کند. این واقعیت را اصل نسبیت میگوئیم. و مانند اصل ثبات انرژی از عمومی ترین و کلی ترین قانونهای فیزیکی است.

در کلیه دستکاههای شتاب دار (منجمده در حرکت دورانی متشابه که هویگنس نشان داد در آنجا نیز باید قوه ای عمل کند تا پیوسته جسم بر محیط دایره قرار گیرد) میتوان مستقیماً در خود دستکاه شتاب را اندازه گرفت. از این لحاظ هیچ دستکاهی نمیتواند روی زمین حرکت یکنواخت زمین را حساب کند ولی میتواند حرکت دورانی آنرا معین سازد. اولین بار این امر توسط فو کو (در ۱۸۵۰) صورت گرفت که وزنه سنگینی را بطناب طولی بست و آنرا در سطح معینی حرکت داد و مشاهده شد که با تغییر زمان این سطح دوران نسبت به محیط اطراف تغییر میکند و پس از ۲۴

ملکولهای هوای اطراف خود ضرباتی میزند که در نتیجه این ضربات ملکولها ابتدا از منبع دور میشوند و در نتیجه در یک لحظه کوچک در کمی دورتر از منبع صوت ذرات هوا متراکم میشود و ضمناً فشار آن نیز زیادتر میشود ولی بلافاصله در نتیجه زیاد شدن قوای دافعه بین ملکولها دوباره این ذرات بسوی محل اولیه خود برمیگردند درحالیکه ملکولهای دیگری که ضربات این ملکولها را گرفته بودند نیز در خلاف جهت حرکت این ملکولها و بسمت خارج میروند در نتیجه در یک لحظه کوچک پس از تراکم در همین محل انبساطی پیش میآید. این انبساط و انقباض ذرات هوا همچنان ادامه پیدا میکند و در تمام جهات منتشر میشود. حرکت صوت نیز در همان امتدادی است که ملکولها حرکت کرده و انقباض و انبساط بوجود میآورند. از این لحاظ این نوع موج را موج طولی میگویند و تنها با این شرط درست میشود که فضای موج خاصیت تراکم داشته باشد. اگر جسمی را فرض کنیم که ذرات آن قابلیت انقباض نداشته باشد در این حال خواه ناخواه حرکت ذرات بسوی یکدیگر نمیتواند باشد و فقط میتوانند موازی هم حرکت کنند و در این حال است که هر ذره که در امتداد معینی حرکت کند حرکت آن بنقاط مجاور در جهتی سرایت میکند که عمود بر جهت حرکت ذره است یعنی امتداد سیر موج در جهت عمود بر جهت حرکت ذرات میباشد. این موج را عرضی میگویند اکنون ممکن است در نظر آوریم که هر دو نقطه در دو جهت عمود برهم نوسان کنند (مطابق شکل) که در هر حال امتداد حرکت موج



دو صفحه G و F برهم عمود است و d شکافی است که در صفحه F قرار دارد نوسانات موج a در جهت عمود بر صفحه G بوده و بنا بر این از شکاف d رد میشود. در حالیکه موج b در صفحه G قرار دارد و بنا بر این توسط شکاف d نوسانات آن گرفته شده و دیگر رد نمیشود.

نقطه ای از سطح آب که در نتیجه رسیدن قوه ای بحرکت آمد چون این نقطه از نقاط دیگر جدا نیست خواه نا خواه حرکت آن به نقاط دیگر سرایت میکند و چون هر نقطه بدین شکل خود مرکز انتشار حرکت به اطراف میشود و باز در هر نقطه از همه نقاط دیگر حرکت جمع میشود، بنابراین وضع حرکتی هر نقطه بستگی بوضع حرکتی کلیه نقاط دیگر دارد و در مجموعه آن یک شکل منظمی ظاهر میشود نظیر امواج سطح آب.

اگر یک صفحه درازی را در سطح آب فرو کنیم چون هر نقطه صفحه مرکز یک موج میشود که بصورت دایره از آن نقطه منتشر میشود پس حرکات منتشره از هر نقطه این سطح در آب با حرکات منتشره از نقاط دیگر با هم جمع شده و در نتیجه حرکت امواج بصورت خط مستقیمی بسوازات صفحه در آب پیش میرود این امتدادی را که موج پیش میرود جبهه موج مینامند. باز هم مسکنست که در همین صفحه شکافی بکنیم و در حالی که روی آب امواج دایره ای درست شده آن را در آب فرو کنیم بطوری که شکاف در سطح آب قرار گیرد دیده میشود که در پشت صفحه بقطر شکاف امواج آب در امتداد خطی موازی با صفحه خارج میگردد.

هویگنس کلیه این خواص را با اضافه خواص دیگر امواج شرح داده است و نور را نیز امواجی میداند که در جوهری بنام اتر (که فرضی است) منتشر میشود (۱۶۷۸) در این صورت توضیح اتر فرانس نور ساده میشود: یعنی اگر در یک نقطه از دو جهت امواجی با هم برخورد کنند ممکن است حرکتی که این نقطه در نتیجه تاثیر یک موج میکند در همان حال متعادل جهت با حرکتی باشد که از موج دیگر هم میگیرد و یا مختلف جهت و حتی مختلف جهت و مساوی بنا بر این در حال اول حرکت این نقطه دامنه دار تر (باشدیدتر) از وقتی میشود که حرکت یک موج تنها به آن برسد و در حالت دوم ضعیفتر و در حالت آخر اصلاً بی حرکت میشود (از لحاظ نور تاریکی) یعنی نور + نور مساویست با تاریکی ولی چون در آن هنگام شخصیت نیوتن در نظر دیگران بحالت تیره خدائی رسیده بود، عقیده هویگنس در واقع تحریم شده بود، تا ۱۵ سال بعد که بالاخره آزمایش توماس یاتونک در ۱۸۰۱ و فرنل در ۱۸۱۵ با آزمایش اتر فرانس نور نظریه هویگنس را بیروزمند ساختند و بالاتر از این بکمک پولاریزاسیونی (قطبی شدن) که در ۱۸۰۸ مانولوس یافته بود فرنل در ۱۸۲۱ ثابت کرد که امواج نور باید عرضی باشد.

اگر از سوراخ کوچکی یک دسته نور را بر صفحه دوآینه بتابانیم که نسبت به هم زاویه ۱۷۹ درجه تشکیل بدهد در بالای صفحه آینه نوارهای تاریک و روشن ذکر شده پیدا میشود که همان اتر فرانس است. ۴ - اما پولاریزاسیون صوت در نتیجه ارتعاشات هوا پیدا میشود بدین طریق که منبع ایجاد صوت به

مختلث مانند آب پیدا کند و بالاتر در حالیکه این مواد در حال حرکت در جهت حرکت نور بسا مخالف جهت حرکت نور باشند پیدا کند و در کلیه این حالات تئوری موجی نور به بهترین وجهی با آزمایش تطبیق میگردد و از اینراه فو کو نظریه موجی نور را پیروز مند و مسلط گردانید .

علاوه بر آنچه گذشت مسئله شکست نور نیز با تئوری موجی نور بخوبی توضیح داده میشود و حتی خود هویکنس هم آنرا توضیح داده و بعلمت مختلف بودن دو سرعت نور در دو فضا میداند و رابطه آنرا نیز بدست میدهد و فو کو عملاً آنرا تأیید میکند .

موضوع سوم - گرما - ۱ - جنس گرما

اگر تخی را سرعت از میان انگشتان خود بکشیم باندازه ای دست داغ میشود که ممکن است بسوزد تراشه های آهنی یا مسی که ضمن تراش دادن این فلزات در ماشین تراش جدا میشود باندازه ای داغ است که اگر در آب آنها را بریزیم ممکن است آب و ابجو شانند . از دوران ماقبل تاریخ، بشر میدانست که از اثر اصطکاک دو جسم گرما بدست میآید و از همین جا آتش پیدا شده است . ولی با اینحال تا اواسط قرن ۱۹ از هستی آن اطلاع صحیحی در دست نبود .

گرچه حتی در ۱۶۶۵ بیکن و بعد ها بیل، هویکنس نیوتن، دانیل برتولی، ایتر، لاولو و ازیه و لایلاس گرما را یکنوع حرکتی میدانستند ولی تا سال چهارم قرن ۱۹ بیشتر اینطور فرض میشد که گرما یک جوهر است .

رومفرد در مونیخ ضمن کار در کارخانه های ارتش متوجه شد که ضمن تراش دادن لوله توپ گرمای فوق العاده زیادی پیدا میشود . او این لوله را بایک قلم کند در آب گذارد و پس از ۲/۵ ساعت کار بجوش آمد . از مقدار آب جوش آمده نشان داد که در این مدت ۱۲/۰۸ گرم آب از صفر درجه تا صد درجه گرم شده است . این کار تراش توسط دو اسب صورت میگرفت . برای اینکه این اسبها را دوباره برای کار آماده کنند میبایستی به آنها غذا داد . رومفرد نتیجه گرفت که اگر همین مقدار غذا را بعنوان سوخت میسوزانندیم همین مقدار گرما حاصل میشد . و باز نشان داد که هرچه اسب بیشتر کار کند گرما بیشتر بدست میآید . ولی این واقعیت با این فرض که گرما یکنوع جوهر است تطابق نییافت و رومفرد به این نتیجه رسید که اگر فرض کنیم گرما یکنوع حرکت است میتوان قبول کرد که از حرکت گرما پیدا میشود . قبل از او اینطور فرض میشد که باید تراشه های فلزی یا خا که اره و غیره گرمای مخصوص کمتری از خود فلز داشته باشند ولی رومفرد عمل نشان داد که غیر این هر دو یک اندازه گرمای مخصوص دارند . (گرمای مخصوص عبارت است از مقدار گرما بیکه برای یک درجه گرم کردن یک گرم جسم لازم است) . حتی پیدا کرد که اگر قلم کندی بکار بریم که اصلاً تراشه ندهد باز همان اندازه گرما

هر دو دودسته نقطه با هم و در یک جهت است . حالا اگر شکاف نازکی در مسیر موج و در امتداد نوسان نقاط یکی از دو موج قرار دهیم نوسانات این نقاط بلا مانع از شکاف رد میشود ولی نوسانات نقاط دیگر که در جهت عمود است و در نتیجه وضع شکاف مانع حرکات آنهاست ساکت میماند ، یعنی تنها موجی از شکاف رد میشود که امتداد حرکات آن در جهت شکاف باشد و بقیه موجها که حرکاتشان در جهات دیگر باشد بوسیله شکاف خاموش میشود .

موجی را که از شکاف رد میشود میگوئیم پولاریزه (قطبی) میشود . برای نور نیز این خاصیت دیده میشود . اما امواج طولی پولاریزاسیون نشان نمیدهند .

۳- رنگها

نیوتن یک عدسی نیم گرد را از قسمت مدور روی یک صفحه شیشه ای قرار داد وقتی از بالا روی عدسی نگاه کرد نورهای مدور رنگینی مشاهده کرد . البته با نظریه ذره ای بودن نور نمیتوانست آنرا توضیح دهد ولی بکیمک نظریه ای موجی بخوبی قابل توضیح است

نور برنگ معین دارای طول موج معینی است که فرنگ بکیمک اثر فرانس خود آنرا معاسبه کرده است (فاصله نوارهای تاریک و روشن با طول موج رابطه ای ساده دارد) . وقتی نور سفید که مجموعه ای از رنگها (یا طول موجهای مختلف) است وارد عدسی میشود و میخوهد از قسمت مدور عدسی نیز بگذرد قسمتی منعکس میشود و قسمتی از عدسی خارج شده بصفحه شیشه زیرین برخورد کرده و از آنجا منعکس میشود . این نور منعکس شده بانور منعکس شده داخل عدسی چون هر دو در یک سطح نوسان داشتند (آزمایش نشان میدهد که ارتفاعات نور در هر نوبه باید هزار بلکه میلیون مرتبه جهت نوسان خود را تغییر دهد و بنا بر این تا فاصله ای که دو قسمت نور بیکه از هم جدا میشوند و یکی پس از دیگری راه بیشتری که تقاضای آن از این مقدار بیشتر نباشد دوباره بهم میرسند دو موج آنها ممکن است با هم جمع شده اثر فرانس تشکیل میدهند) میتواند با هم ترکیب بشوند و در نتیجه در فواصل مختلف طول موجها معین نور (که رنگ معینی است) خاموش میشود و رنگ دیگر نور بچشم میخورد .

۴ - سرعت نور - چون سرعت نور بسیار زیاد است تا وسائل تکنیکی دقیق تهیه نشده بودند نمیتوانستند با وسائل زمینی سرعت آنرا اندازه بگیرند و اولین بار رومرد در ۱۶۷۵ از روی تفاوت زمان دو کسوف بی در بی درونی ترین ماه مشتری در فواصل مختلف زمین و مشتری سرعت نور را حساب کرد بعد ها فیزو بکیمک اسبابهای زمینی ولی در فاصله زیادی سرعت نور را حساب کرد (۱۸۴۹) و فو کو در ۱۸۵۳ توانست بکیمک آینه دوار در طول چند متر سرعت نور را حساب کند و همچنین توانست از همین راه سرعت نور را در اجسام

پیدا میشود.

يك سال بعد دوی (که کارهای مهمی نیز در تجزیه الکتریکی دارد) در فضای خالی و عایق و دو تنگه یخ را که ۲- درجه گرم داشتند چندان بهم اصطکاک داد تا ذوب شدند در حالی که گرمای مخصوص آب بیشتر از یخ میباشد و چون فرض میکردند که بالا رفتن درجه حرارت يك جسم یا در اثر زیاد شدن گرمای آن جسم است یا در اثر کم شدن گرمای مخصوص آن. وقتی دو جسم به هم مالش داده شود چون مستقیماً با گرما ارتباطی ندارد پس نمیتواند مقدار گرمای جوهری آن زیاد شود و اجباراً گرمای مخصوص آن کم میشود. بنابراین مطابق این اصل نمیتوان از جسمی که گرمای مخصوص کمتری دارد بدون دادن گرمای مستقیم جسمی بدست آورد یا درجه حرارت بیشتر و گرمای مخصوص بیشتر ولدا یا آزمایش دوی مخصوصاً این نظریه باطل میشود.

روبرت مایر آلمانی طیب نظامی که به باتاویا رفته بود متوجه شد که خون در مناطق گرمتر سرخ تر از خون در مناطق سردتر است و از اینجا دقیقاً از راه محاسبه اصل ثبات انرژی را بنیان میگذازد و از روی آن تعادل بین کار و گرما را بیرون میآورد (یعنی همچنین نشان میدهد که گرما یک نوع کاریست) (۱۸۴۲)

ژول جدا از نظریات مایر و از راه علمی بكمك مواد مختلف و زیادی رابطه بین کار و گرما را پیدا میکند (۱۸۴۳)

۴- انرژی

معنی انرژی از لحاظ علمی توانایی انجام کار معینی است و چندین صورت دارد از جمله:

اول انرژی مکانیکی که بحالت پتانسیل است و یا بحالت سینتیک - اگر جسمی را با ارتفاع معینی از زمین بلند کنیم در برابر جاذبه زمین کار انجام میدهم و اگر این جسم از ارتفاع معینی رها شود چنانکه دیدیم هرچه پائینتر میآید سرعت آن زیاد تر میشود و در نتیجه این سرعت میتواند کاری انجام دهد - در حالت اول که تا ارتفاع معینی بلند شده و دارای انرژی پتانسیل میباشد که چون بهمان صورت نمیتواند کار انجام دهد و فقط هنگامی که تغییر صورت باید تبدیل بکار میشود آنرا انرژی بالقوه یا پتانسیل میگویند و در حالت دوم که در حرکت است میگوئیم جسم دارای انرژی سینتیک شده است، هرچه جسمی از ارتفاع بیشتری سقوط کند انرژی پتانسیل بیشتری از دست میدهد و در برابر دارای انرژی سینتیک زیاد تری میشود و همیشه مقدار این دو مجموعاً ثابت است.

دوم انرژی گرمائی که در نتیجه سوختن جسمی بدست میآید و میدانیم این گرما توسط دیگر بخار مثلا بکار مکانیکی بدل میشود یا در مثالهای بالا

معلوم شد کار مکانیکی هم بگرما بدل میگردد.

سوم انرژی شیمیائی که از ترکیب دو یا چند جسم بصورتهای: کار مکانیکی، گرما یا نور و غیره آزاد میشود.

چهارم انرژی الکتریکی - که در زیر توضیح داده میشود.

پنجم انرژی نورانی چنانکه قبلاً هم دیدیم ارشمیدس بوسیله تهر کزاشعه نور کشتیها را آتش میزد این نوع انرژی نیز ممکن است بانواع دیگر انرژی بدل شود.

xalvat.com

۳- ثبات انرژی

پیدایش اصل بقا انرژی در واقع دوره تازه ای در فیزیک جدید باز میکند. چنانکه گفتیم روبرت مایر آنرا دقیقاً بیان میکند و هلم هلنس که شخصی بود فیلسوف، دانشمند، ریاضی دان و مرد عمل در سال ۱۸۴۷ با دقت علمی در زمینه های وسیعتری این اصل را اثبات میکند (که کلیه انرژیها بهم قابل تبدیل میباشد ولی نابود نمیشوند) بدینطرز کلیه فصلهای منفرد فیزیک دیگر تحت يك عنوان جمع میشود. و حتی دامنه آن معلوم دیگر نیز کشیده میشود. پس از اینکه ژول (۱۸۵۰-۱۸۴۳) رابطه عددی کار مکانیکی و گرما را یافت این قانون اولین قانون اصلی ترمودینامیک (نظریه مکانیکی گرما) را تشکیل داد.

۴- قانون دوم ترمودینامیک: تا قرن ۱۹ حتی کوششهای زیادی میشد که ماشینهای دائمی بسازند که بدون دادن انرژی از خارج کار کند و عدم موفقیت این کوششها در واقع سبب فرموله شدن قانون اول شد. ضمناً کارنو متوجه شد (۱۸۲۴) که هر ماشینی که بكمك گرفتن گرما کار میکند تمامی گرمای خود را بکار بدل نمیسازد بلکه قسمتی از آن بهدر میرود. کارنو متوجه شد که هرچه درجه حرارت دیک ماشین بیشتر باشد و هرچه درجه حرارت بخار بیکه در آخر کار از ماشین خارج میشود کمتر باشد مقداری از گرما که هدر میشود کمتر است.

اگر درجه حرارت دیک را T_1 و درجه حرارت بخار خارج شده را T_2 (مقدار T را نسبت به صفر مطلق یعنی از منهای ۲۷۳ سانتی گراد می سنجم) و گرما بیکه به بخار داده ایم Q_1 و گرما بیکه در بخار مانده و بهدر میرود Q_2 بنامیم مقدار گرمای مصرفی میشود

$$Q_1 - Q_2$$

و مقدار بازده ماشین (نسبت انرژی مصرفی به انرژی داده شده) میشود $\frac{Q_1 - Q_2}{Q_1}$ که کارنو عملانشان داد و بعدها کلاووزیوس (۱۸۵۰) از راه محاسبه ثابت کرد که:

برای اتفاق هر حادثه ای يك مقدار احتمال موجود است آنچه که بیشتر متحمل است البته بیشتر رخ میدهد پس سیر طبیعی درجهی است که احتمال وقوع بیشتر برای آن است (بدین شکل ممکن است گاهی هم اتفاقی رخ دهد که کمتر محتمل است، مثلاً رفتن گربه از جسم سردتر بجسم گرمتر) و بدینصورت روابط علت و معلولی در بسیاری از حالات صورت متعین خود را از دست داده و بصورت محتمل در میآید. بلتسن بكمك محاسبات خود برای هر حادثه ای عدد آنرا حساب میکند.

(میگوید لگاریتم طبیعی احتمال ترمودینامیکی وقوع هر حادثه متناسب است با اتروپی آن حادثه). هسته اصلی قانون دوم ترمودینامیک همین رابطه بلتسن میباشد (۱۸۶۸).

موضوع چهارم الکترو دینامیک

۱- توضیح: تا اواخر قرن ۱۸ اطلاع چندانی از الکتریسته نبود یونانیها تنها از خاصیت کهربائی و مغناطیس طبیعی (در آسیای صغیر) اطلاع داشتند، اولین ماشین الکتریکی را گوریک در ۱۶۶۳ میسازد و در ۱۷۲۷ گرای تفاوت بین عایق و هادی را مییابد و دوغای (۱۷۳۳) الکتریسته مثبت و منفی را پیدا میکند. در ۱۷۴۵ خازن الکتریکی (لید) پیدا میشود و ۱۷۵۸ کانون القاء الکتریکی را مییابد. کار اصلی یا کولن شروع میشود که قانون دافعه بین دو الکتریسته هجنس یا جاذبه بین دو الکتریسته مختلف الجنس را مییابد که نظیر قانون جاذبه نیوتن است.

۲- تاثیر از دور و تاثیر از نزدیک - در جاذبه نیوتنی دیدیم که مثلا خورشید و زمین از فاصله بسیار زیادی چگونه رویهم اثر میکنند، قانون کولن نیز همین رابطه را برای الکتریسته و باز برای مغناطیس نشان میدهد. این جاذبه در واقع مکانیک آسمانی را توضیح میداد ولی این سوال پیش میآید که چگونه چنین میشود؟ خود نیوتن اظهار داشته بود که من این قانون را وضع میکنم ولی برای اثبات بیشتر آن هیچگونه دلیلی ندارم، بلکه دنیای آینده آنرا بتواند حل کند. پس می بینیم که قانون کولن نیز بروسعت مفهوم جاذبه افزود بدون اینکه جواب قطعی سوال را بدهد. از نظر فیزیکدان اینکه يك بار الکتریکی در مسافتی دور از خود روی بار الکتریکی دیگری قوه ای اعمال کند (یعنی از دور رویهم موثر باشند) کمی غیر طبیعی بنظر میآید. نلسفه مادی مکانیکی که کوشش داشت تشریح طبیعت را تنها بكمك آتمهائی (که در آن موقع فقط فرضی بود) روشن کند که رویهم فشار و ضربه وارد میکنند سعی میکرد این اثر از دور را نیز بكمك واسطه های اتمی مابین توضیح دهد و توسعه علم در این زمینه بیشتر مدیون این اصرار است.

در جنب این کوشش عده ای از مکتشفین قرن ۱۹

$$\frac{Q_1 - Q_2}{Q_1} = \frac{T_1 - T_2}{T_1}$$

$$1 - \frac{Q_2}{Q_1} = 1 - \frac{T_2}{T_1} \text{ یا}$$

$$\frac{Q_1}{T_1} = \frac{Q_2}{T_2} \text{ و یا } \frac{Q_2}{Q_1} = \frac{T_2}{T_1}$$

یعنی نسبت گرمای گاز به درجه حرارت آن در ماشینی که صحیح و بدون غلط کار کند ثابت است این مقدار ثابت را بترادف ماده «جرم انرژی» میگویند. و کلاوزیوس آنرا مساوی S میگذارد ($\frac{Q}{T} = S$) و اتروپی

مینامد. چون طبیعتاً همیشه حرارت جسم کم میشود از این لحاظ S زیاد میشود یعنی اتروپی زیاد میشود (یا انرژی خراب مگردد). آزمایش نشان میدهد که همیشه کلیه انرژیها را میتوان صد در صد به انرژی حرارتی تبدیل کرد ولی مطابق توضیح بالا انرژی حرارتی ضمن تبدیل مقدارش نیز بهمان صورت گرمائی و غیر قابل مصرف میماند یعنی پیوسته سیر طبیعت درجهی است که اتروپی یا خرابی انرژی زیادتر میشود و با اصطلاح مرک گرمائی صورت میگیرد.

۳- سیر طبیعی

اگر دو گاز مختلف اکسیژن و هیدروژن را مثلا در دو بالن سرباز زیر سرپوشی بهلوی هم قرار دهیم پس از مدتی مشاهده میشود که این دو گاز مقداری با هم مخلوط شده اند و هر چه بیشتر طول بکشد درجه اختلاط بیشتر میگردد ولی هیچگاه دیده نشده است که يك گاز مخلوط بصورت دو گاز اولیه خود از هم جدا شود، پس میگوئیم سیر طبیعت درجهی است که انتظام به اختلاط و اختلاط به اختلاط بیشتر تبدیل شود.

از لحاظ شوری مکانیکی گرما، هر جسمی را مجموعه ای از ذرات ریزی میدانند که هر يك از ذرات دارای حرکت معینی است هر چه گرمای بیشتری به جسم بدهیم سرعت این ذرات بیشتر میشود (با اصطلاح انرژی سینتیک متوسط ذرات زیادتر میگردد) و در مقابل ما احساس میکنیم که درجه حرارت جسم بیشتر شده است. پس تبدیل یکنوع انرژی به گرما یعنی زیادتر شدن انرژی سینتیک متوسط ذرات جسم. البته این ذرات دارای حرکات نامنظم در هر جهت میباشند، از این نظر میگویند سیر طبیعی در جهتی است که حرکات منظم (مکانیکی) بصورت حرکات نامنظم (گرمائی) درآید.

پلانک میگوید طبیعت شکل معینی از حوادث را بیشتر دوست دارد، اندازه این بیشتر دوست داشتن را (که از يك جهت همان اتروپی معلوم میکند) بلتسن اینگونه بدست میدهد که میگوید

۳ - امواج الكترو مغناطیسی - اگر تاثیر از دور صحیح باشد باید از دو نقطه الكتريكي يکي که محل خود را تغییر داد آنرا این تغییر محل روی دیگری تأثیر کند. اما از لحاظ تأثیر از نزدیک باید ابتدا این تغییر محل در محیط او (در میدان) اثر کند تا بعد به نقطه دیگر برسد پس تأثیر تغییر محل پس از مدت زمانی به دومی میرسد و اگر این تغییر محل پیوسته و دائمی باشد در نتیجه تأثیر آن نیز باید پیوسته به محیط داده شود یعنی میدان الكتريكي این ذره نیز دائماً در تغییر باشد یعنی: از بار الكتريكي متحرك، امواج الكتريكي خارج شود. و چون الكتريسيته جاری در اطراف خود تأثیر مغناطیسی نیز دارد از این لحاظ میدان الكتريسيته متحرك را میدان الكترو مغناطیسی میگوئیم و چون مطابق توضیح بالا تغییرات تأثیرات الكتريكي و مغناطیسی دائماً تغییر میکنند و این تغییرات نیز بشکل امواجی که توضیح دادیم منتشر میشود آنرا امواج الكترو مغناطیسی میگوئیم. بهترین مثال برای قدرت خلاقه تفکر تئوری در فیزیک تاریخ تکامل امواج الكترو مغناطیسی است. زیرا این امواج که امروز نقش مهمی در زندگی گمانی بشر دارد و دیگر نمیتوان از آن صرف نظر کرد ابتدا در اثر تجربه بدست نیامده است بلکه ماکسول برای مجسم ساختن ایده فارادی آنرا روی کاغذ و بصورت ریاضی یافته است. و بعدها هر تس از لحاظ عملی آنرا تایید مینماید (۱)

برای گرفتن تصویری از امواج الكترو مغناطیسی شکل انتشار امواج رادیویی را که هر تس یافته است توضیح میدهیم:

a میله ایست که بوسیله معینی روی آن الكتريسيته های مثبت و منفی از هم جدا شده و در دو سر میله جای گرفته اند. مطابق نظر فارادی از بار های الكتريكي خطوط نیروی الكتريكي خارج میشود که ابتدای آن الكتريسيته مثبت و انتهای آن الكتريسيته منفی است پس از رفع مزاحمت الكتريسيته های منفی سمت مثبت متقابل میشوند و با خود خطوط را هم جمع میکنند، اول مرتبه خط الكتريكي وسط و سپس بعدی ها سرشان با هم جمع میشوند (چون الكتريسيته مثبت و منفی مربوطه با هم جمع شده اند) و در نتیجه با سرعت نور بهمان صورت مدور در فضا پخش میشوند.

(در واقع شکل مقابل مقطعی از این خطوط است و شکل واقعی يك شكل فضایی است و بنا بر این هر دو حلقه قرینه در دو طرف، مقطعی از کانال فضاییست که دور تا دور میله را فرا گرفته است. از طرف دیگر وقتی الكتريسيته حرکت کرد دور خود میدان مغناطیسی درست میکند خطوط آن توی خود بسته و دور تا دور میله را بصورت استوانه ای به محور میله فرامیگیرد پس در واقع

نیز بودند که میخواستند این تأثیر از دور را اینگونه توضیح دهند که دو جسم رویهم از هر فاصله ای ممکن نیست تأثیر کنند بلکه هر تأثیر فیزیکی در فضا از نقطه ای بنقطه ای دائماً منتشر میشود.

فارادی که مرد عملی مشهوری است، این قضاوت را بی پایه عالی میرساند، برای بارهای الكتريكي خطوط قوانین فرض میکند که در فضا منتشر میشوند، یکدیگر را میرانند، تعداد آنها در هر واحد حجم متناسب با قوه ایست که آن بار الكتريكي در آنجا عمل میکند، این خطوط در مقابل چشم باطن او موجود بوده، عمل میکردند و سبب اکتشافات زیاد او شدند، در حالیکه این ایده مخالف با نظریات همعصران او بود (۱). اما ماکسول موفق شد که این تصورات فارادی را از لحاظ صورت ریاضی نیز تکمیل کند.

مطابق این نظریه تأثیر دو بار الكتريكي باید رویهم بتوسط فضای مابین صورت گیرد. تجربیات فارادی نشان داد که اگر بین دو بار الكتريكي عایقهای الكتريكي مختلفی گذارده شود در مقدار تأثیر این دو بار رویهم تغییر میدهد. از اینراه فارادی بدرستی نشان داد که فضا در واقع حامل انرژی ها و تلاشهای (بتناسیلها) است که بین دو ذره موجود است ولی تنها بصورت قانون کولن درک میشود. بنابراین حتی فضای «خالی» هم حامل انرژی و تلاش (بتناسیل) است.

از لحاظ ریاضی چنین میگوئیم که در فضای اطراف هر ذره الكتريكي در هر نقطه اثری پیدا میشود که قانون کولن عبارت است از مجموعه کلیه این اثر ها، چنین فضایی را میدان میگوئیم و از تلاشهای (بتناسیلها) الكتريكي ملو است. اما عمل نشان داده است که فرموله کردن این اثرها که از لحاظ فیزیکی قوانین «اولیه تر» میباشند بسیار مشکل تر از قانون کولنی است که محصول مجموعه این قوانین میباشد. زیرا در اینجا این مسئله بصورتی که اصل اتصال (متد بودن) بدرجات زیادی در آن دخالت میکند باید معین شود یعنی چگونه حالت هر نقطه ای در میدان الكترو مغناطیسی با محیط بلا واسطه اطراف خود پیوستگی دارد و چگونه این حالت الكترو مغناطیسی در هر نقطه ای از فضا و محیط بلا واسطه او سبب میشود که تغییرات پیوسته زمانی حالت آن نقطه تأثیر آمی کند.

۱- عمده اکتشافات فارادی که تأثیر پایه گذارنده داشته

است از این قرار است. ۱- هر سیم بیج جریان داری که درون سیم بیج دیگری باشد در آن جریانی القاء می کند بشرطیکه جریان درون سیم بیج تغییر کند یا سیم بیج اول را از داخل دومی خارج کرده یا در آن داخل کنند (میگوئیم در این حال مقدار خطوط مغناطیسی و الكتريكي نسبت بزمان تغییر میکند. - ۲ قوانین الكترولیت) در اثر جریان برق از محلول املاح به نسبت معینی از هر ملخی تجربه میشود (۲). هر عایق مقدار میدان الكتريكي را تغییر میدهد - همه آنها پایه ترکیب الكتريكي ماده میشود.

۱ - همه میدانند که طول امواج رادیو از چندین کیلو متر تا ۱۴ متر میرسد ولی بالاتر از آن امواج دیگر هم هست و پائینتر از آن نیز طول موج از یکتر تا یک سانتیمتر هم بتوسط فرستنده ماوراء موج کوتاه منتشر میشود.

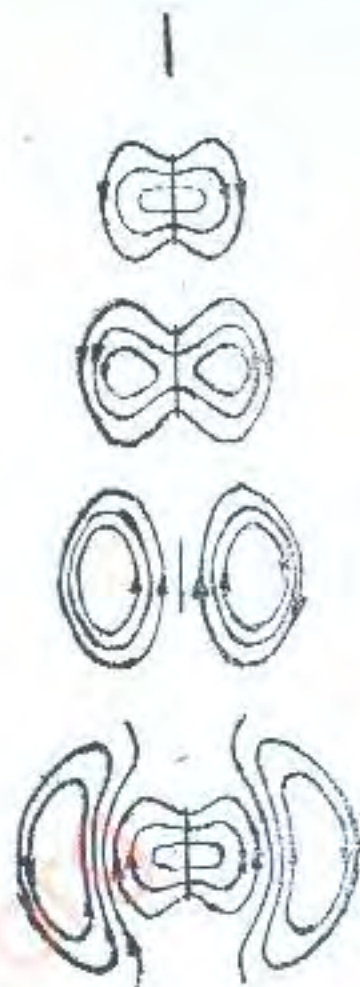
است و بدینشکل با هر تغییر بار الکتریکی یکعده خطوط
مغناطیسی و الکتریکی درست میشود که هر کدام
دیگری را احاطه کرده و با سرعت نور در فضا منتشر
میشود. (قانون ماکسول) و جهت این دو برهم عمود است.

موضوع پنجم: ماده و اتر - پس از نظریه
ماکسول دیگر با اندازه‌های آزمایشها و نظریات مختلف
وسیع و کافی شده بودند که کلیه موضوعهای فیزیکی را در
اواخر قرن ۱۹ بدو فصل تقسیم میکردند: ماده و اتر

اول ماده - جزو ماده اصولاً عناصر (۹۲ عنصر) و
کلیه اشکال حاصله از آن محسوب میشد و بنابراین کلیه
خواص و تغییرات آن در این فصل وارد میگشت و در
ضمن چون معلوم شده بود که اولاً هر جسمی از اتم
ساخته شده و هر اتمی از الکتریسیت مثبت و منفی درست شده
است (که باز خود الکتریسیت از ذرات ریزی که دیگر
غیر قابل تقسیم است بنام الکترون و پروتون حاصل
میشود) و مخصوصاً میلیکان موفق شده بود بار الکتریکی
این ذرات الکتریکی را بصورت مجزی و منفرد اندازه
بگیرد، قاعدتاً از این لحاظ الکتریسیت نیز جزو ماده
محسوب میگشت.

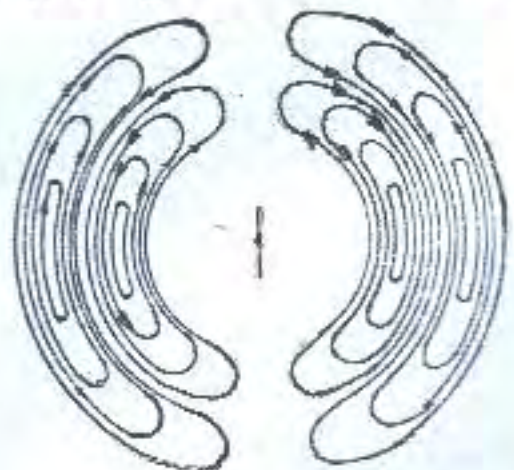
دوم اتر - وقتی قبول شود نور باید از نوع امواج
باشد، در حالیکه موج، در واسطه‌ای باید منتشر شود
و از طرفی نور از خلاء هم (از همه بهتر) میگردد پس
هوبگنس حق دارد بگوید ذرات حامل موج نور باید
اتر باشد، و دیدیم که خاصیت این اتر فرضی باید این
باشد که قابلیت تراکم نداشته و در عین حال در مقابل
حرکت اجسام و حتی سیارات هیچگونه مقاومتی ابراز
ندارد. البته اینگونه نتیجه گیریها بکمک قوانین
مکانیکی حاصل میشود و بنا بر این قضاوت مکانیکی
وجود اتر را با شرایط گفته شده وارد میکند تا مسائل
فیزیکی را بصورت مکانیکی توضیح دهد این امر یک اشکال
بود از طرف دیگر معاصره ماکسول برای انتشار امواج
الکترومغناطیسی سرعتی مساوی سرعت نور حساب میکرد
و آزمایشهای هر تس نیز آنرا تأیید کرد و بالاتر اینکه
ماکسول خوبی نشان داد که نور نیز جزو امواج الکترو-
مغناطیسی محسوب میشود، البته با طول موج خیلی کوچک
(از میلیتر ۰/۰۰۰۷۶ تا ۰/۰۰۰۳۸ میلیمتر) ولی در
معادلات ماکسول احتیاجی به اتر نبود در حالیکه از
لحاظ کیفیت نظیر قانون جاذبه نیوتن بود که کلیه
سوالاتی که در قلمرو او پیش می‌آمد صحیح حل میکرد ولی
دلیل آنرا عبقانه تر توضیح نمیداد.

اما خود ماکسول به این نکته فکر نیکرد، بلکه به
عنوانهای مختلفی برای بدست آوردن یک تئوری مکانیکی
اتر میانداشید. اما جهت عمومی کار او کاملاً سوی
دیگری را نشان میداد و کم کم فیزیک دانان در تحت
تأثیر اکتشافات او به این نتیجه رسیدند که اصلاً مسئله
نمود مکانیکی اتر امرزائدی است. زیرا اگر ممکن



شکل پیدایش امواج الکتریکی در یک سیم

بایسته شدن هر حلقه الکتریکی (و صحیحتر کانال) یک
حلقه مغناطیسی نیز بسته میشود که این حلقه دورن آن
کانال قرار میگیرد و دو جهت با سطح آنها برهم عمود



شکل میدان الکتریکی و انتشار آن در فضا



شکل میدان مغناطیسی یک جریانی که در سیم میگردد

باشد کلیه نمودهای الکترومغناطیسی را از نظر محاسبه معین کنیم دیگر چه میخواهیم؟

بر علیه این نظریه که قانون نیوتن یا نظایر آن مثل قانون کولن از اولیه ترین قوانین فیزیکی است نه تنها فلسفه مکانیسیسم اقدام میکرد بلکه یک غریزه فیزیکی نیز که قوانین تأثیرات فیزیکی را بر پایه قانون تأثیر از نزدیک میگرفت، با این نظریه مخالف بود. اما تئوری ما کسوتل که برای قانون تأثیر از نزدیک یک فرمول دقیق ریاضی وضع میکند ضمناً بر خلاف فلسفه مکانیسیسم عمل میکند چه این فلسفه ادعا میکند که قوانین مکانیکی را (همچنانکه برای ضربه و فشار آنها صادق است) باید بعنوان آخرین و صحیحترین قانون طبیعی شناخت و از این لحاظ توضیح حوادث طبیعی بکمک نمونه های مکانیکی تنها یک «توضیح» واقعی است که «فهم» واقعی و «شناسائی» واقعی هستی اشیا را ممکن میسازد.

تئوری ما کسوتل که تنها تشریح ساده ای از نمود های الکترو مغناطیسی است بدون اینکه کوشش کند توضیح واقعی از قوانین آن بدهد عامل ضد مکانیسیسم است کیرشهوف در ۱۸۲۶ مینویسد: تکلیف مکانیک در «رو نویس کردن حرکات موجوده در طبیعت ساده ترین و کاملترین طرز است.» باید در نظر داشت که اصرار

به توضیح مکانیکی تغییرات طبیعت زائیده عادت است نه حاکی از واقعیت.

پیش از ما کسوتل کوشش میشد که اتفاقات الکترو-مغناطیسی را بر قوانین مکانیکی حمل کنند در حالیکه امروز برعکس کوشش میشود قوانین مکانیکی را با کمک قوانین الکترومغناطیسی توضیح دهند. و با این وضع از لحاظ توضیح فلسفی نمودهها نیز تفاوت عمده ای پیدا میشود (وما در مقاله بعد کمی در این باره صحبت خواهیم کرد).

از طرف دیگر آزمایشهای زیادی مخصوصاً آزمایش میکلسن نشان داد که فرض وجود اتر با تضادی روبرو میشود (وما در مقاله بعد آنرا مینویسم) که خواه ناخواه باید وجود آنرا انکار کرد و بدین طرز تقریباً اصل وجود اتریبی معنی میشود.

با اینحال فیزیکدانان از لحاظ احتیاج و برای جلوگیری از اختلاط مباحث نام اتر را حفظ کرده اند و هر جا از آن نامی است منظور نمودهای الکترو-مغناطیسی است که با نمود های مکانیکی متفاوت است ولی در هر حال در اواخر قرن ۱۹ مسلم شد که مبعث ماده و اتر را نمیتوان از هم جدا ساخت و هر عنوانی برای آن قابل شوند باید همه انواع نمودها را زیر آن توضیح دهند.

xalvat.com

آراء مشکرین درباره :

اعتماد بنفس

در خانه تسلیم منه هرگز بسی
منت مکش آر دوست بود حاتم طی

خواجه نصیر الدین طوسی

یاور چه کنی تو خویش شو یاور خویش
ز آنروست که تکیه شان بود بر بر خویش

یا نیاید خانه در صحرای امکان داشتن

صائب

که نیرزد این تمنا بجواب لن ترانی

صائب

به که آب روی ریزی در کنار
بشد گیرو کار بشد و گوش دار

ابوسلیک مرغانی

گرز آنکه با دستخوان نمائندک و بی
گردن منه ار خصم بود رسنم زال

کن بیم و هراس را برون از سر خویش
مرغان که بشاخه ها نلفرند از باد

باز سیلاب حوادث رو نباید تا فتن

چورسی بکوه سینار نی نگفته بگذر

خون خود را گر بریزی بر زمین
بت پرستیدن به از مردم پرست

آرزوهای مرده

کهنه کار باصطلاح دنیا دیده ای بود. خیلی کم تعجب میکرد. ساکت بود ولی سکوتش را برخ دیگران نمی کشید. و برعکس همه پیر مرد ها مردم را نصیحت نمیکرد، و براه راست دعوت نمی فرمود. و اساساً از راه نشان دادن بد دیگران بدش می آمد، ولی خوب نگاه می کرد، خیال نمی کنید که نگاه کردن کار آسانی نیست، یعنی منظورم دیدن است، او معتقد بود که همه مردم نمی توانند زیباییها را به بینند بایستی بایشان نشان داد و مثل همه علوم و کارهای دیگر با آنها آموخت که ببینند فلان چیز قشنگ است و چرا؟ نه بعلمت اینکه من خوشم می آید یا فلان شاه با وزیر آنرا پسندیده است، نه بعلمت اینکه در این چیزها مطلب يك «وحشت هنری» يك گذشته مجسم، و یا يك اندوه یا شادی انسانی قابل فهم و درك شده است، خوب بیان شده و یا مجسم گردیده است. گاهی نیز پیر مرد استاد تبسمی می کرد، و من درست بخاطر دارم که این تبسم بیشتر در مواقعی بود که از زندگانی بسیار خصومی اشخاص مطلبی می شنید، آنوقت سوت کوچکی میزد و آهسته از جیب بغلش شیشه ای را که همیشه باخود داشت بیرون می آورد و جرعه ای می نوشید. می گفتند از وقتی که زنش مرده است اینکار را می کند، و باز می گفتند که زنش بسیار خوشگل بوده و با او خیلی بد رفتاری می کرده است من خیال میکنم همه اینها بهانه بود، ولی دختری که از زنش داشت بقدری قشنگ بود که ممکن می شد فکر کنیم زن پیر مرد از خوشگل ترین زنهای شهر بوده است. بهر صورت يك علت مهم که شاگرد مدرسه ها میل داشتند نزد استادشان باشند بیشتر همین دختر خانم بود خودش نیز میدانست ولی بروی مانیا آورد، و با اشاره در موقع مخصوص سوت کوچک را میزد و ما می فهمیدیم که ملتفت شده است. چیزی که بیشتر از همه جلب توجه می کرد میل بتنهائی و کناره گیری او از خلق بود، با اینکه اشخاص برجسته و در بازی او را می شناختند و احترامش می کردند و با این وجه خوب می توانست همه جا برود، تیرفت و از جمعیت فرار می کرد، و همیشه با دخترش بگوشه های پرت افتاده می گریخت، من درست نمیدانم که بعلمت میل بانزوای او بود که تعقیبش می کردم و یا توجه بدختر خانم. از شما چه پنهان من خیلی ادای او را در می آوردم و این کناره گیری را بیشتر دوست داشتم که مردم بیشتر بمن توجه کنند و راجع بمن کنجکاوی کنند و درباره من بیشتر حرف بزنند، حس شهرت طلبی و اقتناع شهوت شخصیت پرستی مرا باین کناره گیری و

اصلاً چه لزومی دارد که وقتی می خواهم قصه خودم را بگویم سعی کنم که سروته آن بهم مربوط باشد. مگر قصه من نیست؟ مگر نه اینکه من می خواهم از لابلای گذشته ها و از میان خاطرات گذشته و تاریخ خودم که بهیچوجه شما با آنجا راه ندارید چیزی بگویم؟ پس چه فایده دارد که در فکر مقدمه و نتیجه باشم؟ اصلاً مگر شما که این نوشته را می خوانید و هزاران قصه و خاطره دیگر از مردمان دیگری مثل خودتان خوانده اید، هیچ مطلبی از آن نوشته ها را در خودتسان جستجو کردید؟ هرگز، برای هر يك نفر اقل يك قصه هست، و برای هر قصه يك موقعیت بخصوص، اصلاً مگر خود زندگی سروته دارد و مقدمه و نتیجه اش بهم مربوط است؟ کسبکه می خواهد خیال خودش را بگوید، چه لازم است که مفهوم آنسراحتماً بداند آنچه برای همه خیالپرستی است شاید برای یکی صحت دارد، و عین حقیقت است. بهر صورت من اصراری ندارم که برای حرفهایی که می زنم و می نویسم سروته بسازم.

من نقاشم، یعنی خیال می کردم نقاشم، بخاطر دارم که در کودکی روی گف طاقچه اطاق شکل کوزه کشیدم، و پدرم که نیز خیال می کرد پدرش از نایب های دنیا است، آن شکل کوزه را بهم نشان میداد و دائماً از «آب درخشان» من صحبت می کرد. او مرد و من بتدریج حرفهای او را بریش گرفتم! و چند سال بعد کاملاً خیال میکردم نقاشم، کم کم این خیال قوت پیدا کرد بطوریکه من از حرکات و اعمال معمولی مردم نیز بیزار شده بودم و دائماً در فکرم نقاشی میکردم، حتی بدرسه نقاشی تیزرفتم و دیگر تقریباً در نبوغ خود و «آب درخشان» شك نداشتم. در آنروزها تصمیم گرفتم که از روی طبیعت کار کنم زیرا خیلی مد شده بود. سه پایه و قلم مو و رنگ و روغن برداشتم و بحوالی قرینه معانک رفتم، معانک خیلی پرت افتاده و ساکت و آرام است، دانه گوهستان باصفائی است که فقط صدای کلاغها نزدیک غروب و دم صبح آرامش آنجا را بهم می زند. اگر بخوایم یاد آرام و خیلی دقیق علت این کارم را در آنروزها بگویم نتوانم. فکر میکنم که استاد نقاشی مدرسه چون با آنجا رفته بود خواستم اسم در کنم و اظهار وجودی کرده باشم و خودم را نشان بدهم. مخصوصاً که بعضی دیگر از شاگرد مدرسه ها هم بهمین منظور آمده بودند و حس شهرت طلبی و نایش دادن و برخ دیگران کشیدن را نیز می توانستم راضی کنم. ها، راستی اینرا هم بگویم که این استاد نقاشی پیر مرد

بود درحیثی که از پشت سردستی بشانه من می زد و نگاهی به ناپلوی نیمه کاره ام می کرد بشوخی گفت:
 «خوب آقای آرتیست باشی (همیشه مرا اینطور خطاب میکرد) اینها چکار داری، اومدی که کارهای هنری خلق بفرمائی یا مقصد دیگری هم داری؟ من منتظر هنرمندیهای بزرگتری از طرف تو هستم.»
 من لحن شوخی و مسخره آلود او را نشنیده گرفتم و گفتم:

«بهیچوجه کار دیگری ندارم، کار من فقط جستجو کردن و فهمیدن زیباییهاست، دوست دارم که در شبهای تاریک کنار مزرعه بنشینم و صداهای گنگ و مبهم شب را بشنوم، میل دارم که از پشت کوه روبرو؛ بالا آمدن تدریجی خورشید و رنگ آمیزی ابرها را در آنموقع درست به بینم. یک صدای بریده، پرش یک کبک یا یک توکارا بیش از همه سروصداهای شهر دوست دارم...»

دروغ نمی گفتم، نیمه های شب بارها بفرایه ای که نزدیک مفاصل بود می رفتم، و در کنار ستونهای شکسته می نشستم و صدای مرتب مرغ جق آتقدر گوش می کردم، و خیال می کردم تا خوابم می برد، و واقعا از این حرکات لذت می بردم و علت صحیحی برای آن ندارم، شاید گریختن از خودم علت آن بود، شاید بعلت این بود که درون خودم را نمی شناختم، نمی دانستم که چه می خواهم و برای گم شدن خودم و گم کردن تشویش دائمی باین حرکات مجنونانه متوسل می شدم، همه چیز صورت تاریک، وحشی و خاموشی می دادم و درز و ایای روح تاریکتر خودم مخفی می کردم و ساعتی دراز باین مالیخولیای تنهایی و تاریکی مشغول بودم و اکنون بهیچوجه نمی توانم سلسله بسیار درهم خیالات آنزمان را بخطر آورم. هر رنگ یا هر صدایی که خیال مرا برمی انگیزد دوست داشتم، اما نمی دانستم چه رنگ و یا چه صدایی این کار را می کند، این عقاید و آن حرکات کم کم عادت جلی من شد و بعنوان یک هنرمند که شنیده بودم اینکارات مخصوص بخود دارد، و جنونهای مختلفی از او بروزمی کند همه این کارها و اندیشه ها را جزء عادات هنرمندی خودم می دانستم و بآنها افتخار میکردم، و در عین حال متوجه بودم که حرکاتم مورد توجه دیگران قرار گرفته است یا نه، و اگر نگرفته بود سعی می کردم که باحرکات بی معنی تری نیوغ خودم را برخ مردم بکشم...

یکروز بخطر دارم که عقاید ساختگی خودم را در باره زیباییهای مورد نظر در طبیعت برای پیر مرد شرح دادم و گفتم،

«غیر از آنچه از عین طبیعت می توان دید چیز دیگری نباید موضوع نقاشی قرار بگیرد؛ اندام زنهای عربان را کشیدن خارج از اصول زیبایی است، چنانکه شهوات مابین بزرگ کردن اصل موضوع هنری بشوند حیانت به هنر و مضمون هنری است، نباید آثار

تغییب روش پیرمرد برمی انگیزد. هر کار کوچکی که می کردم همیشه می پرسیدم که مردم چه میگویند؟ افکار عمومی چگونه قضاوت می کند؟ و از این پرت و پلاها بسیار خوشم می آمد و این بنای دروغی شخصیت که ساخته بودم مرا ارضی می کرد، و بمالیخولیای حس بزرگی دچار بودم، ولی باوجود این حالا خیال می کنم که چشم کیود رنگ بسیار درشت و قشنگ دخترک پیرمرد نیز در این کار سهم بزرگی داشت. من منکر نمی شوم که بعضی از این انزواهای هنرمندان و عزلت های روحی امراض بسیار تجیبی هستند که مرضای خودشان را در مالیخولیاهای رنگارنگ خیال فرو می برند و باز بیرون می آورند و ما نتیجه این بیرون آمدنها را بشکل زیبایی هنری می بینیم، اما برای هر کسی چنین نیست، ما به هائی که هر کس از خارج وجود خودش می گیرد کافی نیست که در این انزوا صورت زیبایی پیدا کند، برای غالب این مرضای مالیخولیائی فقط مالیخولیا و جنون می ماند و هنر در همان دریای پرازر متصور غرق می شود و می میرد پیرمرد غالباً می گفت من بسیاری از شکسیرهارا می شناسم، که حتی یک ترانه نسروده اند و مرده اند. می گفت که این مرضای عصبانی با ناخن گور خودشان را می کنند و نمیدانند که از پیدا شدن شروع این جنون تا از بین رفتن همه فعالیت های درونی و آرزوهای شیرین زندگی چندان راهی نیست.

وقتی که خیلی عصبانی بود، و از محیط خودش یکلی خسته می شد - ساکت می ماند - و در این مواقع گاهی خنده ای مسخره آمیز بر لب داشت که نمی توانستیم بفهمیم از تأثر است یا از بی اعتنائی؟ - بعنوان کار روزانه نقاشی می کرد، نه برای تفنن و تفریح. در انتخاب سبک بسیار متعصب بود. و شاگردها می گفتند این تعصب نشانه فرتوت شدن فکر و ذوق اوست. ولی اینطور نبود، نمیتوانست مطالب جدید را بعنوان زیبایی مجسم شده و قابل فهم بشناسد شاید از پیری بود، و شاید از نادانی ولی من متأسفم که اقرار می کنم آنهایی که سبک جدید را عالی می دانستند از آنچه می گفتند بی اطلاع بودند و فقط بعلت یسی ذوقی و ضعف در کار صحیح چیز های جدید را که نمی شناختند می خواستند بما یاد بدهند. و یا شاید دراصل این چیزهای جدید بسیار مورد نظر هنرمندان باشد ولی آنچه که ما می شنیدیم و می دیدیم جز حرکات و طرحهای گنگ، درهم و مبتذل از نظر اصول چیز دیگری نبود، بهر صورت پیرمرد استاد، موجودی بود که هیچکس از معاشرتش لذتی نمی برد و بدر هیچ مجلس یا انجمنی نیز نمی خورد، ولی من او را دوست داشتم، و از حرکاتش لذت می بردم، هواخواهش بودم. شاید بدون اینکه بتوانم اقرار کنم بخاطر «شیرین» دخترش بود. والا شوق هنرمندی اینقدر سرو صدا ندارد.

یکروز آفتابی پامیز که پیرمرد خیلی سردماغ و شگول بنظر میرسید و شاید جرعه ای از بقلی بالا کشیده

اصلی را با احساسات شخصی مخلوط کرد و موضوع قرار داد عین جسم و یا منظره موجود را باید عکس برداری کرد و اگر در عین، تغییری باید داد شکل دیگری است که برای نشان دادن آن باید ایجاد کرد و نه اینکه تسلیم شهوات خود شد و مثلاً در منظره های موجود طبیعی، صورت های انسانی را داخل نمود...

آروز که این عقاید بسیار هنرمندانه را گفتیم بر مرد یکمرتبه با صدای بلند و بقیقه خندید و دستی بر من کشید و گفت:

« به به جناب آرتیست باشی واقعاً که پیداد کردید محظوظ شدیم، به به به به »

من که تا آروز نمیدانستم مرد باین ساکتی نیز ممکن است چنین خنده ای سر بدهد بسیار تعجب کردم و با خود اندیشیدم که « مگر عقیده ای که من اظهار کردم غلط بود؟ مگر کلیه این عواطف رقیقه و احساسات شاعرانه و غزل های شور انگیز عشاق غیر از وسیله برای بقای نوع و گول زدن طبیعت چیز دیگری می تواند باشد؟ مگر این عشق که اینقدر در اطرافش حرف می زنند جز امر عبادی حیوانی مطلب دیگری دارد؟ مگر افتخار غریزه جنسی اینقدر مقدمه و های و هو دارد؟ مگر... مگر... »

ولی در حین اینکه سعی میکردم خودم را به نبوغ بزنم و این لاطافات را جزء سرشت خود بدانم گاهی... البته در تنهایی فکر می کردم؛ که تنها با ناله مرغ حق و صدای پرش بک و توکا و ریزش آبشار و دیدن طلوع و غروب خورشید نمیتوان زندگی کرد و لذت برد؛ زیرا خوابهای پریشان و آشفته نیمه شب، نگاه دزدانه دختران (بلافاصله بیاد شیرین دختر استاد می افتادم) اندام عربان زنان مست، گرمی سینه محبوبه ها، لرزش خفیف پستانهای برهنه، بوی عطر ملایمی که از گیوان برهم ریخته و انبوه طلائی رنگ دخترها « باز بیاد شیرین می افتادم » برمی خیزد همه اینها خوشگن است، زیباست و بناداتی و احمق نمیتوان از اینها گریخت؛ با نصیحت و دلالت با اخلاق و مذهب و دیگر قراردادها نمی شود اینهمه زیبایی و شهوت را فراموش کرد. این تبسم ها، خنده ها، ناله ها، بقیقه ها، نازها، تکبرها، کرشمه ها قهر و آشتی ها، بوسه ها و آغوشهای گرم؛ اینها همه در طی قرون متعددی تکرار شده است و چه برده بر آنها بکشیم و چه نکشیم پای ما را بسته اند و ما را در هر رژیم و مکتبی تحت تأثیر خود می گیرند از آنها گریزی نیست و اگر باشد مرض است و مریض باید معالجه شود...

اما این حرفها را هیچوقت با خودم نمی گفتم، یعنی جرأت اقرار کردن نداشتم، از خودم پنهان می کردم. دو سال بود که شیرین را از همه چیز بیشتر دوست داشتم، هر مرتبه که چشمش را برنگ بسیار درخشش را میدیدم تکان می خوردم اما نمیدانستم که در تمام این مدت باین درد کهنه من آگاه شود. بطور ممکن بود رازی را که بخوردم نیز اقرار نمی کردم باو بگویم، حتی جرأت نکردم یک

نگاه سیر بیچهره درخشان و گلگون یا بسوهای طلاسی آشفته او بیفکنم. اما هر لحظه ای که تصمیم میکردم می توانستم نقش او را عیناً روی کاغذ نقاشی کنم و شاید در تمام مدتی که خودم را بنوع زده بودم و ادای نقاش ها را در می آوردم فقط همین یک کار زیبا را بلد شده بودم ولی هر مرتبه دزدانه می کشیدم و باره می کردم مبادا که این عشق کهنه و مریض دوباره گل کند، اما اشتباه می کردم گذشته های مدفون کم نمی شوند، فقط اسکلت آنها هر لحظه مانند مرده ای از گور گذشته سر بیرون می کشد و ما را از وحشت برخوردار می لرزاند... او هو شیرین... گاهی که در خوابی روح خود باین تشنگی و طلب - باین شهوت مرده - باین میل و حرص جمع شده و فشرده شده، باین آرزوی کهنه، باین نقش خاطره گذشته باین هیکل جاندار مدفون در روح خود سری میزد، از ترس و وحشت میگریختم، حقیقت تلخ را میدیدم و باز تظاهر می کردم خودم را میگریختم، و بیپناهانه نقاشی و هنرمندی سر خودم را گرم میگردم که شاید فراموش کنم و نمی شد. میدانستم که خورشید و چمن، و مرغ هوا و ناله جغد همه کلمات مبتذل و تو خالی هستند و طبیعت جز یک هیولای ساکت و ظالم چیز دیگری نیست میدانستم که فقط وجود آشفته من، عشق کهنه من و تصورات بی انتهای من، میل مفرط و شهوت تشنه من است که دور خود را چون کرم با خیالات می تند و بتدریج مراد خود محبوس می کند و راه گریزم را می بندد... من بودم و یکدینا میل کشته شده. با چنین حالتی چه میتوانستم کرد - او بمن توجهی نداشت و من جرأت اقرار بهش نمی کردم، چه می توانستم بکنم، جز آنکه با فشار زیاد خودم را مشغول کنم... بارها فکر کردم که برای مشغول شدن بجمعیت پناه ببرم و با مردم معاشرت کنم، گاهی این میل بقدری در من شدید می شد که بی اختیار همه کارها را میگذاشتم و بهر جا که عده ای جمع بودند فراموش کردم، ولی افسوس که نمی توانستم داخل ایشان باشم، هر گاه که عده ای را میدیدم که در شادی غرق شده اند و باز آنها بشوخی و خنده و بازی میگذرانند و صدای « سلامتی تو » همه جا بلند است، کسل می شدم، غمگین می شدم - حسادت می کردم، زیرا خوب تشخیص میدادم که قادر نیستم این شادی ها را برای خودم داشته باشم، آنوقت باشخصی که باینکار قادر بودند غبطه میخوردم و عکس العمل این غبطه حسادت بود، حسادت که بشکل اندوهی ساکت و بی نهایت شدید روح مراد خود فرو میبرد.

قیافه من قیافه مکروهی نیست بر عکس اندوه دائمی حالت شرمگین و تاحدی مطبوع بآن داده است.

ولی این با « ناخن گور کندن در روح » مرا چنین فراری کرده بود، یکمرتبه در بین یک شهر مردم، خود را تنها و تنها و تنها میدیدم، و از شدت تنهایی خسته شده بودم، دیگر نمی توانستم دوست بدارم، و دوستداری هم نداشتم از همه جا رانده شده بودم زیرا زیاد در خیال خودم فرو

- «هارفبق ، امشب چند کلمه حرف حسابی می گم درست گوش کن و ببخودسرتو بسنک نزن...»
خیلی مطلب گفتم ، از هنر و هنرمندی گفتگو کرد . حالادرست یادم نیست ، یعنی همان درد کهنه نمی گذاشت خوب بفهمم - می گفت دنیای هنر مانند دره زیبا و باطراوتی است که ممکن است خیلی ها به آن تجاسری بزنند و حتی مدت ها مقیم باشند . و از زیبایی ها و لطافت آن باسکوت و ادراک مجرد چیزی درک کنند . ولی .. ولی بسیار مشکل است که از این دره مصفا و قشنگ بتوانند بیرون بیایند ، و برای اشخاصی که بیرون ایستاده اند چیز زیبایی بگویند ، با بنویسند و یا آهنگی بسازند و یا نقاشی کنند ، یعنی گرفته هارا خوب پس بدهند .

فقط دبدن يك چیز کافی نیست که آن چیز را بعنوان مضمون يك کار هنری زنده و مجسم کند . ولی در همین حال هر چیز کوچک و حتی بسیار بزرگ و حقیر نیز می تواند مضمون يك کار هنری بسیار عالی بشود . مثلاً نمی دانم تابلوی معروف **وان گوگ** را دیده ای؟ کفش بسیار زشت و کیف خودش ، را که اگر به يك آقای خوش لباس نشان میدادی تف بر زمین می انداخت برابر چشمش گذاشته است و از آن تابلویی ایجاد کرده است که هنوز جزو بهترین آثار نقاشی است و هر بیننده ای زنده بودن و زیبایی کار هنرمند را می تواند در این تابلو به بیند ، پس تنها مضمون کارهای هنری ، نمی تواند برای ایجاد هنر کافی باشند بلکه این ظرف هنرمند است که بایستی مظلوف را در خودش بگیرد و آنرا اصلاح کند ، و پس از ایجاد شکل زیبای هنری ، آنرا بیرون بدهد ، یعنی از جسم شکل دار و صوری ، هنر مجرد و تصفیه شده بسازد ، چه بسیار اشخاصی هستند که از این دره پایین می روند ولی نامرک آنها از بالا آمدنشان خبری نیست اینها همان شکسیر هائی هستند که گفتم حتی ؛ - ترانه سروده اند خیال نکن که با انتخاب کردن مضامین عالی دیگر و بقول هنرمندان جدید و جوجه فرنگی ها «اری ژبنال» می توانی کار دنیا پسندی بکنی ، نه بهیچوجه آن وحشت کار هنری که بایستی در آثار هنر هنرمند کاملی باشد ، فقط مربوط به استعداد ، نوع ، و ظرف هنرمند است و پس که آنرا ایجاد می کند . و الا مضامین بسیار عالی هستند که هر لحظه از جلوی چشم همه مردم می گذرند و هیچکس نمی فهمد که حتی آنها وجود دارند -

این میراث بزرگ بشریت که امروز هنر قدیم را یعنی کلاسیک را بیا نشان میدهد ، نیز مربوط به ایجاد کنندگان آن است نه مضمون آن . ممکن بود که این آثار راه دیگری را به پیایند . هنرمندان عالم بودند که مردم را و دیدن مردم را ، شنیدن مردم را راهنمایی کردند و اگر تغییری هم پیدا شده است همین ها کرده اند اگر سیک یونانی بطرز دیگری شروع میشد و روش معماری و حجاری و نقاشی نیز در قرون وسطی عوض میشد یعنی با حفظ زیبایی مفهوم دیگری داشتیم -

میرفتم و دیگر قادر بیرون آمدن از آنجا نبودم از این چاه خود پرستی نمیتوانستم بیرون بیایم و دیگران را نیز بشناسم .

با حداقل زندگی مادی خو کرده بودم و نقابی از تکبر تو خالی و لرزان بر چهره خود گذاشته بودم ، و از پشت این نقاب هیچ چیز جز تار یکپهارا نمیدیدم - و بخوبی میدانستم که دردمن ، درد شهوت ، درد عشق مرده است ، درد دوست داشتن و دوست داشته شدن است . . . ولی باز خودم را گول میزدم و نقاشی میکردم .

هاهاها نقاشی نقاشی ، خیال بزرگ شدن ، مشهور شدن ، چه خیالات و آرزوهای شیرینی بود که آنروزها داشتم ، تصور می کردم که در این ماتمکده اگر نقاش بزرگی بشوم همه کس سر تمظیم فرود می آورد و دختران خوش شکل با دیدن من چهره میکشیدند و تبسم می کنند و با غش من پناه می آوردند ، تصور می کردم که این راه پر پیچ و خم می تواند مرا بجائی برساند . با شوق ساختگی با حقیقی نمیدانم چه بود که در آن زمان با تمام نیروی خود تابلو می کشیدم ، تابلو های عجیب و غریب می کشیدم ، شب و روز کار می کردم ، یعنی رنگ و روغن دور می ریختم تا شاید بتوانم بفهمم که چی گم کرده ام اما گم کرده من در این اداها نبود ، در خیال خودم بود پیوده سر بسنک می زدم ، شهوت مرده و گم شده ، همان مطلوب جاویدانی همه ، و محبوب فراموش شده من بود که بشکل آرزو و امید از لابلای تصور من بصورت نظاهر به هنرمندی و نبوغ سر کشیده بود . و مرا چنین متکبر و بی مصرف و عروسک خیمه شب بازی کرده بود می دانستم که يك آغوش گرم ، يك بوسه بر حرارت و طویل ، يك شب با شیرین و در آغوش گرم و معطر او بسر بردن کافی است که دفتر این لاطاللات را برای همیشه بر هم گذارم و دیگر آرزوی رافاتل و میکلاتر شدن را فراموش کنم . . . ولی این حرفها را کجا می توانستم بگویم ، به که می گفتم؟ سرم بکار مشغول بود و تابلوئی کشیدم (آخرین تابلوئی بود که کشیدم) منظره بیابان تنها و خشکی بود که از دور سرایی را نشان می داد . در این جلو يك تك درخت خشك برك ریخته بود و آخرین شعاع خورشید از بالا با برهای پراکنده می خورد رنگ آمیزی و سبک آن را از نقاشان مدرن گرفته بودم و می دانستم که پیرمرد به بعضی نکات آن ایراد خواهد کرد . ولی چه طور؟ دیگر نمیدانستم بهر صورت برای اینکه نظر او را بفهمم بعد از ظهر یکی از روزهای آخر تابستان بخانه نسبتاً مجللی که کنار دریاچه قمریه داشت رفتم بلافاصله بعد از دیدن من همیشه حالت مسخره بخودش می گرفت . آنروز نیز فریاد زد :

- «آها آقای آرتیست باشی ملام علیکم باز چی کردی . شاهکار درست کردی ؛ بیا جلو ببینم . . .»
تابلو را از من گرفت و مدتی بآن نگاه کرد و غفلتاً برای اولین بار قیافه ای جدی بخودش گرفت و گفت :

و آرزوی من متوجه شود، و عشقی را که با سردی و بی اعتنائی جواب داده شده است، کمی روشن و زنده کند، یا نه شاید اینطور خیال میکردم که این برانگیختن توجیب شاید خود او را متوجه کند، البته شاید بفهمد که يك دل پر از مهر و يك مغز مریض چنان نقش او را در خاطر سپرده است که بدون وجود او می تواند از عکس بهتر مجسم کند و یا نه، اصلا امیدوار بودم که این جراحت مغز، این خیال مدفون را بصورت او؛ روی تابلو بیاورم و راحت بشوم و از این اندیشه تاریک بگذرم، تکبر خودم را راضی کنم و دیگر در خواب و بیداری، هشیاری و مستی فقط دو چشم کیود رنگ و درشت او را نه بینم... نمیدانم، حالا هیچ نمیدانم، اینقدر میدانم که دو ماه یا نهایت دقت در سکوت و تنهایی این کار را کردم و از عهده برآمدم، بدن زیبای او را که گاه و بیگاه دزدانه دیده بودم چنان دقیق و قشنگ کشیدم که هیچکاری را آنطور نکرده بودم. برآمدگی ملائم و مطبوع کپل او را، گردن زیبایش را، ساق بار و اتعنائی خوشگل ران هایش را بفدري صحیح و شبیه کشیدم که کمتر شاگرد مدرسه ای می توانست بکشد... زلف او را چنان خوب رنگ آمیزی کردم که معال بود با طبیعت اشتباه شود، طلائی رنگ، روشن، آشفته و پیچ در پیچ و قشنگ بود... چشم کیود رنگ، درشت، و سؤال کننده اش را نیز از خاطر نبردم، سکوت استفهام آمیز نگاه چشمش را خوب کشیدم، حتی يك لحظه هم روبری من نایستاده بود، نه، فکر میکردم که با این کار همه این تحقیرها خانه می دهم و من بعنوان هنرمند جوان مشهور می شوم، هاهاها، شاید حس شهرت و شخصیت طلبی خود را باین وسیله بتوانم راضی کنم... و نیز عشق، این عشق کهنه، کاملا بخاطر دارم. بعد از ظهر يك روز آخر تابستان و اول بانیز بود، هوا تاریک و روشن و ابر آلود بود، تازه برگها داشتند میریختند زیرا مغانك سردتر از جا های دیگر است، برگها رنگ برنگ بودند، از زرد نارنجی، تاسبز، گاهی قرمز هم همراهشان بود، از همه جا اندوه، آدم را صدامی کرد... اما نه اندوه نامطبوع، اندوهی پر از خاطره - خاطره هائی مبهم، گنگ و نا آشنا، که نمیدانم چطور می شود که یکمرتبه می آید. شاید رنگها هستند که این نوع اندوه را ایجاد می کنند، ملائم و مطبوع. ولی من آنرور در گودی های روح تاریک و طالب و تشنه ام يك شادی کوچک نیز داشتم - خیال می کردم که تابلوی من جزء شاهکار های سال خواهد شد، و نیز - چه احمقی، چه نادانی - و نیز خیال می کردم که به این عشق کهنه خانه خواهم داد، خیال می کردم که این رمان پر از تراژدی های مبتذل را برهم می گذارم و شیرینی زندگی را که همه مردم دارند خواهم داشت - چه احمقی چه بی اطلاعی - من از روح مردم چه میدانم، هنوز هم نمیدانم.

خانه استاد خیلی کنار افتاده بود، در پشت اولین آبگیر نزدیک آسیای آبی رو بروی کوه بود. در این موسم هر روز

تنها مضامین برای زیبایی هنر شرط لیستند، و این هنرمندان هستند که بمضامین جان می بخشند و مردم را تقریباً مجبور می کنند که تبعیت نمایند. و باز خود این هنرمندان هستند که از دیدن فرم های ایجاد شده خودشان خسته میشوند و بساز یا سمر فرم بار نسانس، تغییراتی میدهند و تا آخر.

بسیاری ازین مطالب گفت که چون در آن زمان حوصله نداشتم نمی فهمیدم و امروز هم که یاد آن خاطرات مرده افتاده ام با گراه ازین حرفها یاد می کنم چون به بی فایده گی و بی ارزشی و خالی بودن همه چیز زندگی می برده ام - بر صورت استاد اشاره کرد که این تابلوی تو نتوانسته است مضمون قشنگ آنرا درست بیرون بدهد و با شکل زنده و جاننداری آنرا مجسم کند بطوری که بیننده چیزی از امیال یا دردهای خودش در آن ببیند - این سکوت و تنهایی تابلوی تو بسیار مورد پسند است، ولی نمی توان بعنوان يك زیبایی هنری شناخته شود، زیرا در این تنهایی وحشتی را که يك بشر از آن می تواند داشته باشد و یا لذتی که ممکن است بیرون بپیچد و چه نمایش داده نشده است، و این مردگی و خمود، و رنگ مات و گنگ نمی تواند بها بفهماند که توجبه دیده ای و چه پس داده ای، چه منظور داری؟ اگر بتوانی در کنار این درخت انسانی را بسازی که ناظر این صحنه تنها باشد شاید بتوانم منظور تابلوی تو را بفهمم و آنرا يك شکل زیبا از مضمون اینکاری بدانم و الا این سرگردانی تو و تقلید هنرمندان در آوردن جزئیات شب بازی مسعره، و طولانی و خسته کننده چیز دیگری نیست. درست بخاطر دارم که در ضمن اینکه بگفته های او گوش میدادم تصمیم خودم را گرفتم، تصمیم گرفتم که این اندوه کهنه را از لابلای دور و تاریک خاطر خودم بیرون بکشم، و بصورت اندام او، اندام دختری که سه سال تمام جزئیات خطوط صورتش را از بر بودم روی تابلو بیاورم. می خواستم، و تصمیم گرفتم که نیم رخ چهره شیرین را در حالیکه ایستاده است دقیقتر از عکس نقاشی کنم، خیال کردم که او را در کنار تك درخت گوشه تابلو بطوری که منظره، جلوی او باشد در حالی که زلف آشفته و خوشگلش را بیاد داده است ایستاده بکشم. این تنها کاری بود که می توانستم بکنم - و می دانستم که خیلی خوب از عهده بر خواهم آمد ولی جز من کسی نمی دانست، می خواستم غفلتا در این مرد در این «بدر او» ایجاد وحشت کنم، دیگر او را استاد نقاشی نمی دیدم، بلکه پدر او می دیدم، می خواستم تابلوی خود را اینطور اصلاح کنم و یکمرتبه باو نشان بدهم شاید توجیب کند شاید بفهمد که چه می کشم و به بیند که بدون مدل نیز از بر ممکن است چنین شبیه کشید. آخر صورت او را از حفظ بودم چه بسیار کشیدم و پاره کردم - در آن لحظه تصمیم گرفتم که باین خودداری خانه بدهم و حس همدردی یا محبت او را جلب کنم، شاید باین عشق کهنه به این اندوه بی پایان، به این درد ساکت

را می پرسد ، هر وقت خواستم شاد باشم خواهم بود و هر جا میل کردم که خیالم را بفرستم خواهم فرستاد ولی حالا که این خاطره را بیرون می آورم و این مدفون را از گور پانزده ساله اش بیرون می کشم استخوانهایش بن میگویند که «زندگی جز خیال هیچ نیست» .
بالاخره خودم را مجبور کردم که آشفتهگی را ترک کنم و با آرامشی نسبی پیش استاد بروم و تا بلورا نشانش بدهم و از او بخواهم که ...

در اطاق کارش سیزرنگ بود ، می شناختم ، لولایی بود ، هیچ صدانمی کرد - آهسته بازش کردم کسی متعجب شدم زیرا در تاریخکی ملایم دیدم که تختخوابی بجای سه پایه نقاشی گذاشته شده است اول خیال کردم اشتباه می کنم دوباره نگاه کردم و ... و دیدم که استاد محترم نقاشی با او با دخترش تنگ در آغوش هم خفته اند یکمرتبه دیگر دقت کردم ، درست بخاطر دارم ، نه - مثل پدر و دختر بهلولی هم نخواییده بودند بلکه ... آهسته در را بستم و از همان راه باز گشتم و هنوز میروم ...

پایان

۳۱۴/۱۰/۲

بعد از ظهرها در اطاق کارش بود و من مخصوصاً آن ساعت را انتخاب کردم که در خانه باشد .

آرام آرام همینطور که اندیشه ها و خیالات گنگ خودم را نشخوار می کردم و کاخی از خوشگلی ، زیبایی و محبت و آرزو می ساختم و بمنزل استاد آمده آهسته قدم می زدم شاید یکساعت در راه بودم ، همین یکساعت محصول یکسمر اندوه را به شادی اضطراب آمیزی گذراندم ، ولی تا کنون حتی چنان ساعتی نیز نداشتم - همه این یکساعت در فکر بودم که او پس از درک کردن تا بلوی من باین عشق فرورفته ، و مدفون شده و کهنه آگاه خواهد شد و بعد ... و بعد از شادی تکمان میخوردم ، و هیچوقت فکر نمی کردم که در جواب این محبت بی پایان جز محبت چیزی دیگر بگیرم ...

با خود می گفتم . هم عشق و هم شهرت هر دو را یکمرتبه می گیرم ، می گفتم که این اعتراضات این بیچیدگی های روحی این جستجو در تاریکی ، این گمگشتگی تصدی این فکر مریض را دور می ریزم . و عشق و زیبایی و شادی و میل بزندگی را جای آن می گذارم - ای احمقی نادانی ، خیال می کردم که جریان زندگی از من راهش

چند شاه بیت از:

سعادتنامه ناصر خسرو

ربا خوار

شرف دارد بسی سگ بر رباخوار
کند درویش را خانه بر انداز
که گرد آورد خون مفلسانست

بود باهر عزیز اهل ربا ، خوار
بدان تا خود بود در راحت و ناز
مخور ناننش اگر خود بقع جانست

کارگر

ز کسب دست بهتر حاصلی نیست
به از مکسب نباشد هیچ کاری
سلاطین را بصناعان نیازست

به از صنایع بگیتی مقبلی نیست
ز کسب دست نبود هیچ عاری
مرصانع بگردون بس فرازست

دهقان

از او که زرع و گاهی بوستانست
عرق ریزند و قوت خلق کارند

جهان را خرمی از دیهقانست
بکار اندر همه مردان کارند

بزرگان

شدن چون یوسف اندر چنگ گران
چونم رود از بربک بشه رنجور
یکی چون عقرب دم بر شکسته
دل خلقسان ز بیم و غم بکاهند

چه ناخوبست دیدار بزرگان
همه خود بدتر از فرعون مغرور
یکی چون افغان سرشکسته
چون دهد داد کس گرداد خواهند

برنامه هفت ساله

(۳)

xalvat.com

مهندس زنجانی

۲- مطالعه وسایل کار که برای رسیدن به هدف باید مورد استفاده قرار گیرد.

۳- تهیه وسایل کار که لازم تشخیص داده شده و تهیه نقشه عمل

۴- انجام کار طبق نقشه طرح شده و با استفاده از وسایل تهیه شده

۵- کنترل نتایج حاصله بمنظور تعیین صحت و سقم نقشه طرح شده و تطبیق عملیات مأمورین انجام کار با آن نقشه.

درین پنج مرحله بالا سه مرحله اول آن مربوط به تهیه برنامه و دو مرحله آخر مربوط با اجرای آن است. ما هر يك از مراحل بالا را در زیر تحت مطالعه قرار میدهم.

مرحله اول - روشن کردن هدف مورد

تعقیب و محدود کردن آن

يك برنامه وسیع عمران و آبادی ممکن است در تمام شئون اجتماعی کشور دخالت نماید، منجمله ضمن آن نقشه بالا بردن سطح فرهنگ و بهداشت عمومی طرح و پیش بینی شود. ولی، همانطوریکه در قسمت اول این مقاله گفتیم، در کشوری که تا کنون هیچ نوع برنامه‌ای در آن عمل نشده و اکثریت افراد آن در منتهای فقر و مذلت زندگی میکنند هر گونه ادعا در باره ترقی و وسیع شدن سطح فرهنگ و بهداشت عمومی بجز دماغوی منظور دیگری نخواهد داشت. بنابراین از نظر کلی هدف برنامه بایستی بالا بردن سطح زندگی اهالی کشور به حد اکثر امکان باشد و هر گونه اقدام در باره فرهنگ و بهداشت عمومی و سایر شئون اجتماعی بایستی تا حدودی باشد که برای رسیدن باین هدف لازم و ناگزیر است.

شرط لازم برای بالا رفتن سطح زندگی اهالی کشور در درجه اول بالا رفتن میزان تولید مواد مورد مصرف عمومی در داخل کشور است. ولی البته این شرط کافی نیست. بعضی‌ها میگویند که اگر تولید اجناس مصرفی در يك کشور دو برابر شود مردم آن کشور دو برابر ثروتمند میشوند زیرا مقدار جنسی که برای مصرف در دسترس خواهند داشت دو برابر میشود. در کشورهایی که تسلط اقلیت بر اکثریت در آنها حکم-

در قسمت اول این مقاله انتقادات وارده بطرح مقدماتی برنامه هفت ساله و گزارش آقای دکتر مشرف نفیسی را که مبنای لایحه قانونی برنامه قرار گرفته است، از نظر کلیات مسائل مورد طرح بیان نمودیم. اینک، بطوریکه در آخر آن قسمت وعده دادیم، نظریات خود را در باره طرح و اجرای يك برنامه صحیح عمران و آبادی کشور شرح میدهم.

قبل از پرداختن باصل مطلب تذکراتی نکته را لازم میدانیم که اگر ما به بحث در باره يك برنامه صحیح عمران و آبادی کشور میپردازیم، از این جهت است که معتقد باشیم تمام عوامل و وسایل لازم برای اجرای آن در شرایط فعلی ایران آماده است.

برای ما جای شبهه نیست که دولت‌های فعلی ایران که صرفاً در خدمت اقلیت پارازیت کشور و حامیان خارجی آنها قرار گرفته‌اند، کوچکترین قدم را به نفع اکثریت زحمت کش ملت برندخواهند داشت چه رسد باینکه برنامه عمران و آبادی کشور را اجرا نمایند. يك برنامه صحیح فقط بدست يك حکومت دموکراتیک، که مدافع واقعی حقوق ملت است، قابل اجرا خواهد بود. ولی با وجود این، ما بحث در باره يك برنامه صحیح را مخصوصاً از این جهت لازم میدانیم که برای اشخاص زود باور جنبه های دماغوی يك برنامه هفت ساله، پنجویکه هیئت حا که اجرای آنرا در نظر دارد، آشکار و نشان داده شود که برای اجرای برنامه عمران و آبادی کشور هیچ احتیاجی بقرضه خارجی و سایر اقداماتی که منجر باسارت ملت ایران در دست امپریالیسم میگردد نیست و راههای دیگری وجود دارد که در صورت اجرائی تواند باعث بالا رفتن سطح زندگی مردم شود.

طرح و اجرای برنامه محتاج بپیوندن مراحل است که باید بدقت تحت مطالعه قرار گرفته و حدود هر يك کاملاً مشخص و تختم و تأخر آنها نسبت بیکدیگر روشن گردد.

بسی دیگر، قبل از هر اقدام، بایستی روش انجام کار بدقت معلوم شود تا اشتباهاتی که ضمن انجام عمل پیش میآید به حد اقل ممکن تقلیل یابد.

روش منطقی و علمی طرح و اجرای برنامه محتاج بپیوندن پنج مرحله زیر است:

۱- روشن کردن هدف مورد تعقیب و محدود کردن آن.

تسلیم آنها میکنند و یا اجازه میدهند که سرمایه های خارجی در آنها رسوخ کرده و اختیار آنها را در دست بگیرد. چنین وضعی حتی برای کشورهای خیلی قویتر از ما بارها پیش آمد نموده است؛ در فاصله دو جنگ بین المللی مبالغ هنگفتی سرمایه های انگلیسی و امریکائی در صنایع آلمان بکار افتاده بود (و حالا هم سرمایه های امریکائی این عمل را تکرار میکنند)، قسمت اعظم سرمایه های کارخانجات مهم چک اسلواکی قبل از جنگ و صنایع نفت رومانی به سرمایه داران فرانسوی و انگلیسی تعلق داشت، در روسیه قبل از جنگ اول بین المللی تقریباً تمام سرمایه های صنایع حیاتی کشور (نفت، صنایع شیمیائی، موتورسازی و صنایع کانیکی و غیره) به خارجی ها تعلق داشت. این یک خاصیت ذاتی امپریالیسم است که استعمار مخفی و آشکار را بوسیله قوای نظامی تبدیل به استعمار بوسیله پول و صدور سرمایه نموده است.

امروزه امپریالیسم امریکایی میکند، بوسیله نقشه مارشال، استیلای قطعی خود را در تمام کشورهای نیکه هیئت های حاکمه آنها خود را در خدمت آن امپریالیسم گذارده اند برقرار کند. تحویل قرضه ۲۵۰ ملیون دولاری به ایران به بهانه اجرای برنامه هفت ساله و تشکیل شرکت «ملی» استخراج نفت تیز برای همین منظور است.

اگر منابع تولید ثروت در دست دولت باشد و یا حداقل تحت کنترل دولت اداره شود و بعلاوه عموم کارکنان مؤسسات تولیدی در اداره آنها آزادانه دخالت نمایند، اولاً شرایط لازم برای بالا رفتن سطح زندگی افراد بوجود میآید و ثانیاً در موقع شدت رقابت خارجی تمام قدرت دولت از نظر سیاسی و اقتصادی وقتی پشتیبان صنعت خواهد بود و استعدادهای مقاومت آنرا در مقابل رقابت خارجی بالا خواهد برد. بنابراین نظرها، درباره اداره منابع تولیدی که در اثر اجرای برنامه عمران و آبادی کشور ایجاد میشود، جز این نتواند بود که قسمت اعظم این منابع باید بدست دولت و با سرمایه دولت اداره شود و قسمتی که اداره آن بوسیله دولت در شرایط فعلی ایران ممکن نیست بوسیله اشخاص، ولی یا کنترل دولت اداره شود.

ولی البته شرایط بالا هنوز کافی نیست به اینکه سطح زندگی افراد همراه ترقی سطح تولید بالا رود. اگر صنایع و منابع تولیدی بوسیله دولت و تحت کنترل دولت اداره شود و کارکنان این منابع در اداره آنها شرکت نمایند ولی در عین حال اجازه داده شود که سرمایه های خصوصی، با تصاحب محصول تهیه شده، به انواع سفته بازی و احتکار و سایر اقدامات مضر اجتماعی دست بزنند و قیمت اجناس تولید شده را بپیل خود بالا ببرند، تمام اثرات مفیدی که از اداره و کنترل صنایع بوسیله دولت و دخالت کارکنان آنها در این عمل باید میشود نقش بر آب خواهد بود و از نظر مصرف

فرماست و اقلیت میتواند بمیل خود دسترنج اکثریت زحمتکش را تصاحب کند این ادعا نه فقط صحیح نیست بلکه در اغلب موارد عکس آن درست است. مثلاً در فرانسه امروز سطح تولید در اغلب رشته های تولیدی بالاتر از میزان آن در سالهای قبل از جنگ اخیر رفته است ولی معیناً، سطح زندگی مردم زحمتکش آن کشور، مخصوصاً کارگران، برآب نسبت به پیش از جنگ پایین تر افتاده است. بحرانهای اقتصادی که در دوره های مختلف در کشورهای سرمایه داری پیدا شده و موجبات تعطیل کارخانجات و بیکاری کارگران و فقر و فلاکت عده زیادی از مردم را فراهم نموده معمولاً (بجز بحرانهای ناشی از جنگ که در اثر تحریک قوای تولیدی پیدا میشود) در اثر ترقی سطح تولید بوده است در سال ۱۹۲۹ که بحران اقتصادی عمومی تمام ممالک سرمایه داری را گرفت سطح تولید در این کشورها به درجه ای که تا آن موقع سابقه نداشت رسیده بود.

اگر تمام منابع تولید ثروت در دست صاحبان سرمایه شخصی باشد و این اشخاص در کارهای خود آزادی کامل داشته باشند بقرض اینکه بوسیله میزان تولید زیاد شود، گرچه شرط لازم برای ترقی سطح زندگی مردم بوجود میآید، ولی تا دخالت دولت بنظر هدایت تولید و تقسیم مواد تولید شده بیان نیاید سطح زندگی مردم بالا نخواهد رفت. و بعلاوه این خطریش میآید که در مواقع بحرانی سطح زندگی افراد یکمرتبه تنزل نماید. صاحب سرمایه شخصی صرفاً برای برداشت منفعت سرمایه خود را بکار میاندازد و اگر و احیاناً میزان تولید مؤسسه خود را زیاد و باجنس ماده تولید شده را اصلاح میکند نه برای اینست که جنس بیشتر و بهتری بمصرف کنندگان عرضه دارد، بلکه فقط از این جهت است که منفعت بیشتری عاید او گردد.

ترقی میزان تولید و اصلاح جنس تولید شده فقط تا موقعی است که صاحب سرمایه شخصی با رقابت همکاران خود مواجه باشد. بمجرد اینکه او موفق به در کردن رقیبان از میدان شده و یا با آنها سازش نماید، بطوریکه شرایط کار انحصاری برای او پیش آمد کند، فوراً کوشش خواهد کرد که سطح تولید را در حداقل ممکن نگاهدارد تا میزان عرضه در بازار کم شود و قیمت جنس همیشه بالا بماند. بهر صورت نقطه نظر اصلی صاحب سرمایه شخصی اینست که جنس تولید شده را بحد اکثر قیمت به مصرف کننده بفروشد و سهم بیشتری از درآمد او را تصاحب نماید.

نکته دیگری که حتماً باید به آن توجه شود اینست که استعداد صنایع شخصی برای مقاومت در مقابل رقابت خارجی، مخصوصاً در کشورهای ضعیف، نظیر ایران، خیلی کم است و بعضی اینکه با این رقابت روبرو میشوند، بعلت اینکه بنیه مالی و فنی آنها نسبت بصنایع خارجی که محصول خود را به ایران میفرستند فوق العاده کم است، لذا با بتغ این صنایع از بین رفته و بازار ایران را

برنامه صنایع شیمیایی
ایجاد کارخانه آمید سولفوریک به ظرفیت ۴۵ هزار تن در سال - کارخانه کربنات دوسود و بی کربنات دوسود به ظرفیت ۱۴ هزار تن - کارخانه آمونیاک به ظرفیت ۱۵ هزار تن - کارخانه دیباغی به ظرفیت ۱۰ هزار تن - تکمیل کارخانه سیمان

برنامه صنایع سفالی
طهران - ایجاد دو کارخانه در مشهد و خوزستان هر یک به ظرفیت ۱۰۰ الی ۲۰۰ هزار تن در سال - ایجاد کارخانه چینی سازی به ظرفیت ۱۵۰۰ تن در سال - تکمیل کارخانه شیشه سازی طهران ترقی تولید معادن

برنامه معادن
ذغال سنگ به ۵۰۰ هزار تن در سال - استخراج سنگ آهن و سایر مواد لازم برای ذوب آهن به اندازه احتیاج این کارخانه - توسعه بهره برداری معادن گوگرد سمنان و خاک سرخ هرمز و نمک شمش و هرمز

راهی که آقای دکتر مشرف نفیسی و هیئت عالی برنامه برای تعیین نوع و حدود عملیات برنامه پیش گرفته اند برای مارو شن نیست و ایشان در گزارش خود اشاره ای به این موضوع نکرده اند. عملیات مختلف برنامه از هند بکر قابل تجزیه نیستند و چه بسا کارهایی وجود دارند که مبنای عملیات دیگر قرار بگیرند.

مثلاً برنامه ذوب آهن و تهیه مواد آهنی و فولادی و چدن با برنامه ساختمان ماشین آلات کشاورزی و سایر کارهایی که از مواد آهنی و فولادی و چدن باید استفاده کنند، ارتباط جدی دارد و تا معلوم نشود چه مقدار از این مواد برای صنایعی که از آنها استفاده میکنند لازم است، تهیه برنامه ذوب آهن مقدور نیست. ولی بعضی تعیین میزان مصرف مواد آهنی و فولادی و چدن با تهیه برنامه قطعی ذوب آهن میسر نمی گردد و قبلاً لازم است استعداد معادن آهن و ذغال سنگ، که مواد اولیه لازم برای این صنعت را تهیه خواهند کرد، تحت مطالعه قرار گیرد. بنا بر این تعیین نوع و وسعت عملیات برنامه مطابق میل و هوس نمی تواند باشد و لازم است شرایط و عواملی که نوع و حدود هر عمل تابع آنها است دقیقاً تحت مطالعه قرار گرفته و معلوم شود که این شرایط و عوامل تا چه حدودی برای انجام عمل مورد نظر آمادگی دارند. بنظر ما تعیین نوع و حدود عملیات برنامه بایستی مطابق ترتیب زیر انجام گیرد:

اول - مطالعه دقیق عموم رشته های تولیدی از نظر عوامل لازم برای امکان ایجاد آنها و صرف نظر کردن از رشته های تولیدی که شرایط ایجاد آنها فعلاً در کشور فراهم نیست و یا داشت آنچه که ایجاد آنها امکان پذیر است ایجاد و بهره برداری یک رشته تولیدی تابع عواملی است که مهمترین آنها عبارتند از: مواد اولیه - محل مصرف - کادر فنی - سرمایه - حدود رقابت خارجی. اگر یک یا عده ای از این عوامل مساعد نباشد ایجاد

کننده ثمر و فایده ای بار نخواهد آورد. بنا بر این کنترل دولت در تقسیم محصولات و دخالت مصرف کنندگان در این عمل بایستی همراه اقدامات بالا برقرار گردد. فقط در صورت رعایت تمام این شرایط است که میتوان اطمینان حاصل نمود که سطح زندگی افسراد همراه بالا رفتن سطح تولید بالا خواهد رفت.

نتیجه ای که از بحث بالا برای ما عاید میشود این است که هدف برنامه از صورت کلی و مبهمی که در ابتدای بحث گفتیم بایستی باین صورت درآید: **بالا بردن سطح تولید کشور به حدی که امکان وسیله ایجاد منابع تولیدی دولتی و منابع تولیدی شخصی که تحت کنترل دولت اداره میشود و تقسیم محصولات ساخته شده تحت کنترل دولت. دخالت کارکنان صنایع تولیدی ایجاد شده در اداره آنها و دخالت مصرف کنندگان در تقسیم محصولات.**

حال باید دید چه نوع منابع جدید تولیدی باید ایجاد شود و وسعت عمل آنها تا چه باید باشد. آقای دکتر مشرف نفیسی وسعت عملیات برنامه را در مورد تمام قسمت ها در گزارش خود تذکر نداده اند و فقط درباره قسمتی از عملیات کشاورزی و صنعتی توضیحاتی در صفحات ۲۴ و ۲۵ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ گزارش داده اند که ملاحظه آنها را در زیر درج میکنیم:

برنامه چایکاری
ایجاد ۸۰۰۰ هکتار باغ چای کاری برای بالا بردن محصول از ۳۰۰۰ تن به ۷۰۰۰ تن که معادل مصرف فعلی ایران است
برنامه پرورش گرم ابریشم
ایجاد ۵۰۰۰ توتستان و ۱۲۰ مرکز تشریح جدید برای ترقی میزان تولید تخم نوفان به ۱۴۵ هزار جبه در سال - بالا بردن سطح زیر کشت از ۹۰۰۰ به ۲۲۰۰۰ هکتار

برنامه احداث باغات مرکبات و زیتون کاری
ایجاد ۲۲۰۰۰ باغ مرکبات و ۲۵۰۰۰ هکتار اراضی زیتون کاری

برنامه نساجی
در دو سال اول برنامه رساندن محصول کارنجات به ۲۴ میلیون متر چیت و جلوار و ۱۲ میلیون متر سایر پارچه های نخی و ۶۰ هزار یقه ریسان و یک میلیون متر حریر و ۵ میلیون متر کونی و لناف و در دو سال بعد اضافه کردن ۹۰ میلیون متر بتولید سالهای قبل پارچه های نخی

برنامه قند و شکر
رساندن تولید فعلی کارخانجات به ۱۵۰ هزار تن در سال
برنامه ذوب آهن
تولید ۵۰ هزار تن آهن و چدن و فولاد در سال

مشابه که در اینجا ذکر نکردیم باید میزان مصرف عادی آنها از روی آمار گمرکی و سایر اطلاعات تعیین و چند درصدی برای جبران اضافه مصرف که در اثر اجرای برنامه و بالا رفتن سطح زندگی مردم و افزوده شدن جمعیت ایران پیش خواهد آمد به آن اضافه و سپس اگر عده‌ای از آنها در کشور تولید می‌شود میزان تولید فعلی از جمع حاصله کسر و باقی مانده در برنامه وارد شود.

سوم - مطالعه رشته‌های تولیدی که مصنوعات آنها در منابع تولیدی دسته بالا و سایر منابع تولیدی که بعداً گفته خواهد شد مصرف می‌شود و تعیین حدود عملیات آنها از روی میزان مصرف اجناس تولید شده توسط آنها در سایر رشته‌های تولیدی، از این قبیل اند: صنایع مربوط به ذوب آهن و استخراج معادن و ذوب فلزات و ساختمان ماشین آلات کشاورزی و ساختمان سیمان و صنایع شیمیایی و تهیه پنبه و پشم و ابریشم و دانه‌های روغنی و کف غیره.

چهارم - مطالعه رشته‌های تولیدی که احتمال صدور محصولات آنها بخارج می‌رود، تعیین حدود عملیات آنها متناسب با این امکانات. از این قبیل است: تهیه تریاک و کتیرا و انواع صنغ ها و تربیت حیوانات اهلی و تهیه تخم‌های گیاهی و استخراج خاک سرخ و تهیه میوه‌جات و خشکبار و برنج و شلتوک و غلات و حبوبات و ماهی و خاویار و تنباکو و توتون و سیگار و انواع پوست و استخراج نیک و خاک سرخ و قالی بافی و غیره. وضع صادرات و واردات اقلام عده این قسمت درشش ساله ۲۱ - ۲۶ در جدول پیوست ملاحظه می‌شود. البته در تعیین حدود عملیات این دسته از منابع تولیدی بایستی کمال دقت و احتیاط را مرعی داشت زیرا چه بسا در وضع فعلی بعلت اینکه کشورهای صدمه دیده از جنگ هنوز موفق به اصلاح وضع تولید خود نشده اند حاضر به خریداری اجناس مختلف از ما بشوند ولی بعد از این کار صرف نظر کنند. بنظر ما انجام این عمل محتاج به تحقیقات جدی در عموم کشورهایی که امکان برقراری ارتباطات تجاری بین آنها و کشور ما موجود است می‌باشد. بعلاوه بهتر اینست که در تمام موارد انجام معاملات بین ما و آنها از راه پایا پای صورت گیرد تا حتی المقدور از صدور ارز بخارج جلوگیری شده و کشور های طرف معامله در ازاء اجناسی که ما به آنها می‌دهیم اجناس مورد احتیاج دیگر مثلاً محصولات صنعتی و ماشین آلات و غیره بسا بدهند.

پنجم - مطالعه رشته‌های تولیدی یا انواع فعالیت های دیگر که برای ادامه کار رشته‌های تولیدی بالا مورد لزوم است و تعیین حدود عملیات آنها متناسب با احتیاجات منابع تولیدی نامبرده در پیش. از این قبیل است. توسعه راهها و راه آهن و ساختمان مراکز نیروی برق و آموزشگاههای تربیت کادرفنی و ساختمان خانه های ارزان برای کارگران و کارمندان منابع تولیدی ایجاد شده و غیره.

و بهره برداری صنعت مقدور نخواهد بود. مثلاً در مورد استخراج نفت محل مصرف و کادرفنی و سرمایه و رقابت خارجی برای ما مساعد نیست. امروزه تمام بازارهای فروش نفت دنیا در دست کشورهای امپریالیستی است و ما فلان قدرت را نداریم که قسمتی از بازارها را از دست آنها بگیریم. از نظر کادرفنی، گرچه آماده کردن این عامل از سایر عوامل آسانتر است، ولی فعلاً در حدود توانائی مانیت اما راجع به سرمایه باید دانست که استخراج نفت محتاج سرمایه هائی است که جمع آوری آنها فعلاً از استطاعت ما خارج است. بهمین ترتیب ایجاد بعضی صنایع دیگر از قبیل ساختمان ماشین آلات و وسایل حمل و نقل و بعضی داروها و مواد شیمیایی و غیره بعلت فراهم نبودن يك باعده‌ای از عوامل چهارگانه که در بالا گفتیم برای ما فعلاً مقدور نیست.

دوم - مطالعه رشته‌های تولیدی که احتیاجات عادی و مورد مصرف مستقیم اهالی کشور را تهیه میکنند و تعیین حدود عملیات آنها معادل با مصرف فعلی با چند درصد اضافه برای تکافو اضافه مصرف این اجناس در دوره پس از اجرای برنامه. بعضی اجناس از قبیل قند و قشاق و چای و شیشه و بلور و غیره وجود دارند که ما محتاج مورد مصرف عادی و مستقیم اهالی کشور را تشکیل میدهند. عده‌ای از این اجناس فعلاً در کشور تولید میشوند ولی تولید آنها بمراتب از میزان مصرف عادی پایین تر است.

اقلام عده این اجناس و وضع صادرات و واردات آنها درشش ساله ۲۱-۲۶ که از آمار گمرکی استخراج شده در جدول پیوست مشاهده می‌شود. اینها عبارتند از: قند و شکر - چای - غلات و حبوبات - نوشابه های الکلی - انواع صابون - پارچه های پنبه ای - پارچه های پشمی و مومی و کرکی - بافته های کنانی و کفنی و علفی نخ و طناب - کاغذ و مقوا و مصنوعات کاغذی - چینی آلات و بدل چینی و اشیاء گلی - انواع شیشه و بلور - کبریت - انواع دارو - انواع رنگ - بموجب آمار گمرکی در شش ساله ۲۱ تا ۲۶ مازاد واردات غلات و حبوبات نسبت به صادرات این اجناس معادل ۳۲۱۵۱ تن بوده. این وضع از اینجا ناشی شده که در سالهای جنگ وضع غله در ایران خوب نبود و مقداری از خارج وارد شد و الا در سالهای عادی نه فقط نباید این اجناس از خارج وارد شود بلکه به آسانی میتوان مقدار هنگفتی بخارج صادر نمود. فعلاً نیز علی رغم ادعای دولت های ما، در خصوص احتیاج کشور به خرید غلات از خارجه، سالیانه مقادیر هنگفت از این اجناس از راه قاچاق خارج میشود. راجع به دو قلم اخیر، یعنی انواع دارو و انواع رنگ، ما آنها را به قید احتیاط جزو آن دسته از اجناسی که تهیه آنها در کشور مقدور است ذکر مینماییم. البته در خصوص آنها باید مطالعات کافی بعمل آمده و معلوم شود آیا وسایل تهیه تمام یا اقلاً قسمتی از آنها در کشور فراهم است یا خیر. درباره هریک از اجناس این دسته و سایر اجناس

اقدام عمده صادرات و واردات شش ساله ایران از سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۶

ردیف	حد متوسط وزن و قیمت در مدت شش سال			گاتر رسیده ها و فرستاده ها در مدت شش سال			جمع وزن و قیمت رسیده ها و فرستاده ها در مدت شش سال			جنس	
	رسیده ها		وزن به تن	رسیده ها		قیمت یکگزاره ریال	فرستاده ها		وزن به تن		قیمت یکگزاره ریال
	قیمت یکگزاره ریال	وزن به تن		قیمت یکگزاره ریال	وزن به تن		قیمت یکگزاره ریال	وزن به تن			
۱	۴۹۵۳۸	۳۱۱۱	۱۳۷	۳۱۶۴۲	۲۹۷۲۲۶	۳۲۴۶۳	۱۸۶۶۶	۸۲۱	۱۸۶۶۶	جانوران و چارپایان	
۲	۱۶۷۴۴	—	—	۱۱۵۳	۱۰۰۴۶۳	۱۱۵۳	—	—	—	دانه	
۳	۳۶۴۵	۳۵۲۵	۱۲۲۹	—	۲۱۸۷۱	۶۸۳۲	۲۱۱۵۱	۷۳۵۶	۲۱۱۵۱	چوب و تنه والوار	
۴	۳۹۹۶۱	۷۷۷	۱۰۱	۲۶۸۲۹	۲۳۹۷۷۰	۲۷۴۳۴	۴۳۶۶	۶۰۵	۴۳۶۶	تخم های گیاهی (بجز تخم بنه و تخم چندر)	
۵	۴۸۹۰۷	—	—	۳۶۶	۲۹۳۴۴۹	۳۶۶	—	—	—	ترباک	
۶	۹۹۹۱۳	۲۴۱۹	۰.۷۰	۱۶۶۶۶	۵۹۹۴۶۶	۱۷۰۳۱	۱۴۵۱۱	۴۲۱	۱۴۵۱۱	کشور سایر صنایع	
۷	۴۲۳۲	—	—	۱۲۵۹	۲۵۳۹۲	۱۲۵۹	—	—	—	انگوزه	
۸	۱۶	۳۳۹۱	۴۱۷۲	—	۹۷	۱۷۲۱	۷۰۳۴۸	۲۵۰۳۳	۷۰۳۴۸	سیان	
۹	۱۲۳۰	—	—	۱۲۷۴۷	۷۳۸۰	۱۲۷۴۷	—	—	—	خاک سرخ	
۱۰	۲۵۵	—	—	۲/۹۵۸	۱۵۳۰	۲/۹۵۸	—	—	—	فیروزه	
۱۱	۱۳۵	۵۶۵۶۲	۵۵۱۶۶	—	۸۰۹	۲۱	۳۲۱۰۰۱	—	۳۲۱۰۰۱	قند و شکر	
۱۲	۴۲	۱۱۵۰۶	۵۴۰۷	—	۲۵۴	۶۷۱	۶۸۷۸۳۷	۳۳۱۰۱۳	۳۳۱۰۱۳	پشم	
۱۳	۲۳۸۷۶	۲۱۱۴	۶۲۸۰	۱۴۲۴۱۴	۱۴۳۲۶۵	۳۷۱	۱۲۶۲۹۰۶	۳۲۴۴۴	۱۲۶۲۹۰۶	پنبه	
۱۴	۱۵۵۵۶۳	۱۱۰۹۸	۱۷۱۱	۱۶۷۰۱۰	۳۳۹۸۹	۱۷۴۰۶۴	۲۲۶۲۸۱	۳۷۸۶۰	۲۲۶۲۸۱	سنگ آهک و سایر	
۱۵	۱۸۷۶۱	۵۰۶۹۷	۱۵۰۶۵	—	۱۶۰۹۰۱۱	۵۳۲۴	۳۰۴۱۴۶	۹۰۳۹۳	۳۰۴۱۴۶	طلا و نقره	
۱۶	۷۷۹۷	۲۰۹۳۹	۱۷۰۳	—	۴۶۷۸۶	۱۰۵	۱۲۵۶۳۲	۱۰۲۱۶	۱۲۵۶۳۲	انرژی	
۱۷	۱۰۳۹	۸۰۴	۸۰	۳۰۱۶	۶۲۳۹	۳۴۹۶	۴۸۲۳	۴۸۰	۴۸۲۳	ماهی و خاویار	
۱۸	۴۸۹	۴۶۶	۳۰۲	—	۲۹۳۸	۲۴۵	۲۹۸۰۰	۱۸۱۵	۲۹۸۰۰	نوشابه های الکلی	
۱۹	۱۴۵۶۲	۳۱۸۴	۳۸	۳۲۷۰	۸۳۳۷۳	۳۴۹۶	۱۹۱۰۳	۲۲۶	۱۹۱۰۳	تباکو، توتون، بیکار، بیکارت	
۲۰	۵۷۸۲۵	۱۱۲۳۴	۴۱۱	۹۹۶۶	۳۴۶۹۵۰	۱۲۴۴۱	۶۷۴۰۷	۲۴۶۵	۶۷۴۰۷	انواع پوست	
۲۱	۱۲۸۴۳	۱۴۶۸۷	۱۸۹	۲۱۱۸	۷۷۰۶۰	۳۲۵۶	۸۸۱۷۷	۱۱۳۱	۸۸۱۷۷	چرم و پشم و تیاج	
۲۲	۷۳۴	۲۱۷۱	۱۲۳	—	۴۴۰۵	۱۲۱	۱۳۰۲۸	۷۴۱	۱۳۰۲۸	انواع سایرین	
۲۳	۱۱۱	۵۵	۱۳	۵۴۳۶	۲۰۴	۲۰۴	۸۱	۶۸	۸۱	سنگ	
۲۴	۵۸	۳۶۱۰۷	۳۷۶۴	—	۳۴۹	۳	۲۱۶۶۶۴۲	۲۲۵۸۶	۲۱۶۶۶۴۲	پارچه های پنبه ای	
۲۵	۳۵۰۵۱۳	۸۱۴	۷	۱۳۲۴۹	۲۱۰۳۰۷۹	۱۳۲۸۹	۴۷۷۴	۴۳	۴۷۷۴	قالی و پارچه	
۲۶	۱۵۱۲۰	۷۵۳۳۱	۳۰۹	—	۹۰۷۲۲	۷۷۶	۴۵۱۹۶	۱۸۵۳	۴۵۱۹۶	پارچه های پشمی و کرکی و پشمی	
۲۷	۱۹	۸۶۷۳	۴۸۱	—	۱۱۱	۰۳۷	۵۲۰۳۷	۲۸۸۸	۵۲۰۳۷	انواع کتان و کتان و پشمی	
۲۸	۳۳۷۶	۱۵۱۹۵۷	۴۷۴	—	۲۰۲۵۷	۶۰	۹۱۱۴۴	۲۸۴۲	۹۱۱۴۴	پارچه های ابریشم و پشمی و پنبه ای و سایرین	

salvat.com

جد متوسط قیمت بک تری
 در مدت خوش حالی
 (بر حسب یک هزار ریالی)

فرستاده ها	رسیده ها
۹/۱۶	۲۲/۷
۸۷/۴	—
۳	۲/۸
۸/۷	۷/۶
۸۰۶/۸	—
۳۵	۳۴/۵
۲۰/۶	—
—	۰/۸
۰/۶	—
۰۶۷/۶	—
—	۶/۶
۱۳/۶	۳۹/۶
۷/۸	۳/۳
۵/۳	۷/۶
۲/۷	۷/۳
۴۳۳	۱۲/۳
۱/۷	۶۰
۱۱/۸	۱۶/۴
۲۴/۸	۸۳/۸
۲۷/۸	۲۷/۳
۲۲/۷	۷۷/۷
۳۷/۸	۱۷/۶
۰/۱	۴/۳
—	۹۵/۸
۱۵۸/۶	—
۱۲۳/۸	۲۴۳/۸
—	۱۸
۲۳۷/۶	۳۲۰/۵

اقلام عمده صادرات و واردات شش ساله ایران از سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۶

ردیف	فرستاده ها		رسیده ها		تفاوت رسیده ها و فرستاده ها در مدت شش سال (در حساب نری)	وزن به تن	قیمت یکمتر در زمان	وزن به تن	قیمت یکمتر در زمان	جمع وزن و قیمت رسیده ها و فرستاده ها در مدت شش سال	جنس
	وزن به تن	قیمت یکمتر در زمان	وزن به تن	قیمت یکمتر در زمان							
۲۹	۴۲۱/۵	۵۲۳۹	۷۶۶۷۸۳	۳۳۸۷	—	۳۳۸۷	۱۷۷۹۴	۲۵۲۴	۳۳۴۳۱	۲۰۳۲۳	پشم کب
۳۰	—	—	۵۱۳	۹۷/۸	—	۹۷/۸	۵۸۶/۷	—	—	۵۸۶/۷	پشم کب
۳۱	۲۷۰۱/۳	۵۵۰۹/۶	۱۱۳۷۵/۳	۲۶۸/۶	۱۴۵۹۶	۲۶۸/۶	—	۷۰۸۶/۱	۳۳۰۳۳۴	۱۱۶۱	پشم کب و مو کرک
۳۲	۰/۲۷	۲۵۵	۴۰۴۷/۳	۰/۹۹۶	—	۰/۹۹۶	۴۳۳۳۳	۱۰۰۱	۷۵۱	۵۱۹۶۶	نخ نوزان
۳۳	۱۶	۱۳۰۵۶	۲۶	—	۱۰۰۶	—	—	۴۳۵	۷۳۳۳۳	۱	پله ابریشم و ابریشم خام
۳۴	۷/۶	۷۲۲۸	۶۰۱۰۵	۳۷۰	—	۳۷۰	۱۶۷۵	۶۳۵	۴۳۳۳۳	۲۲۲۴	تنج و طباب
۳۵	۷/۶	۱۲۲	۳۱۷۱۲۱۲	۴۰۴/۵	—	۴۰۴/۵	۱۳۲۳۰	—	—	۱۳۲۳۰	انواع لاینیک و سایر قلیه
۳۶	۷/۶	۱۲۲	۳۱۷۱۲۱۲	۴۰۴/۵	—	۴۰۴/۵	۱۳۲۳۰	—	—	۱۳۲۳۰	کافت و مغز و صورتات کاغذی
۳۷	۷/۶	۱۲۲	۳۱۷۱۲۱۲	۴۰۴/۵	—	۴۰۴/۵	۱۳۲۳۰	—	—	۱۳۲۳۰	چینی آلات و بدل چینی و اشیاء گلی
۳۸	۱/۸	۵۰۱۷/۱	۲۳۶۷۸/۶	۸/۳۷۸	—	۸/۳۷۸	۴۴۲۶	۸۳۳۱	۸۳۳۱	۲۴۶۸۶	انواع شیشه و بطور
۳۹	۱/۸	۵۰۱۷/۱	۲۳۶۷۸/۶	۸/۳۷۸	—	۸/۳۷۸	۴۴۲۶	۸۳۳۱	۸۳۳۱	۲۴۶۸۶	انواع شیشه و بطور
۴۰	۱/۸	۵۰۱۷/۱	۲۳۶۷۸/۶	۸/۳۷۸	—	۸/۳۷۸	۴۴۲۶	۸۳۳۱	۸۳۳۱	۲۴۶۸۶	انواع شیشه و بطور
۴۱	۱/۸	۵۰۱۷/۱	۲۳۶۷۸/۶	۸/۳۷۸	—	۸/۳۷۸	۴۴۲۶	۸۳۳۱	۸۳۳۱	۲۴۶۸۶	انواع شیشه و بطور
۴۲	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	مس و اشیاء ساخته شده از آن
۴۳	۱/۸	۵۰۱۷/۱	۲۳۶۷۸/۶	۸/۳۷۸	—	۸/۳۷۸	۴۴۲۶	۸۳۳۱	۸۳۳۱	۲۴۶۸۶	انواع اشیاء ساخته شده از آهن و فولاد و چدن
۴۴	۱/۸	۵۰۱۷/۱	۲۳۶۷۸/۶	۸/۳۷۸	—	۸/۳۷۸	۴۴۲۶	۸۳۳۱	۸۳۳۱	۲۴۶۸۶	انواع اشیاء ساخته شده از آهن و فولاد و چدن
۴۵	۱/۸	۵۰۱۷/۱	۲۳۶۷۸/۶	۸/۳۷۸	—	۸/۳۷۸	۴۴۲۶	۸۳۳۱	۸۳۳۱	۲۴۶۸۶	انواع اشیاء ساخته شده از آهن و فولاد و چدن
۴۶	۱/۸	۵۰۱۷/۱	۲۳۶۷۸/۶	۸/۳۷۸	—	۸/۳۷۸	۴۴۲۶	۸۳۳۱	۸۳۳۱	۲۴۶۸۶	انواع اشیاء ساخته شده از آهن و فولاد و چدن
۴۷	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	انواع اشیاء ساخته شده از آهن و فولاد و چدن
۴۸	۱۹/۷	۲۵۹/۶	۱۲۳۰۷۲	۶۵۷/۳	—	۶۵۷/۳	۳۹۴۴	—	—	۳۹۴۴	سرب و اشیاء ساخته شده از آن
۴۹	۷/۶	۷۲۲۱۴	۳۷۶۷/۵	۱۲۳	—	۱۲۳	۷۳۷	—	—	۷۳۷	سرب و اشیاء ساخته شده از آن
۵۰	۷/۶	۷۲۲۱۴	۳۷۶۷/۵	۱۲۳	—	۱۲۳	۷۳۷	—	—	۷۳۷	سرب و اشیاء ساخته شده از آن
۵۱	۷/۶	۷۲۲۱۴	۳۷۶۷/۵	۱۲۳	—	۱۲۳	۷۳۷	—	—	۷۳۷	سرب و اشیاء ساخته شده از آن
۵۲	۲۷/۵	۶۵۹	۸۲۰۳۴/۳	۲۹۸۵/۵	—	۲۹۸۵/۵	۷۳۴۸	۵۳۵۴	۴۶۳۳۸۴	۲۰۰۱	انواع گیاههای عطری و دارویی
۵۳	۲۷/۵	۶۵۹	۸۲۰۳۴/۳	۲۹۸۵/۵	—	۲۹۸۵/۵	۷۳۴۸	۵۳۵۴	۴۶۳۳۸۴	۲۰۰۱	انواع گیاههای عطری و دارویی
۵۴	۱۲۳/۶	۳۵۱۴	۵۳۵۸۱	۱۷۸۱/۱	—	۱۷۸۱/۱	۷۳۴۸	۵۳۵۴	۴۶۳۳۸۴	۲۰۰۱	انواع گیاههای عطری و دارویی
۵۵	۵/۲	۷۷۱	۳۲/۵	۱/۲	۳۰۷/۴	۱/۲	—	۷۸۷۸	۱۱۸۱۱	۳۲۱۱۳	انواع رنگ
	۵/۲	۷۷۱	۳۲/۵	۱/۲	۳۰۷/۴	۱/۲	—	۷۸۷۸	۱۱۸۱۱	۳۲۱۱۳	انواع رنگ

xalvat.com

جنس

حبل متوصف قیمت بکثرت
 قدر هدایت دهنی سال
 (بر حسب یکپاره ریالی)

برسیله ها فرستاده ها

۱۲۱۴	۲۲۱۶
—	۵۱۲
۲۰۱۵	۴۲۱۳
۷۳۸	۴۷۰۳
۷۸۱۲	۶۵۶
۷۹۱۴	۶۶۶
—	۵۱۳۳
۳۲۱۵	۶۵۱۶
۴۱۳	۲۵۱۲
۸۱۱۲	۶۲۱۷
۵۱۰	۳۱۵
۳۱۲۱۴	۶۹۶۶
۶۵۱۶	۶۳۱۸
—	۴۳
۸۵	۳۲۱۵
۶۲۱۶	۶۲۱۶
۵۱۶	۶۵
—	۴۱۵۰
—	۵۲۱۳
۶۳۱۶	۶۹۶۶
—	۵۶
۷۳	۳۶۱۵
۴۱۷	۶۶۱۶
۳۲	۶۶۱۶
۶۲۱۶	۳۲۱۵
۳۱۵	۶۵۱۶

بالا بایستی آن کار یا کارهایی که انجام آن ها پیش از سایر کارها طول میکشد معلوم نمود. مدت اجرای برنامه معادل مدت اجرای این کارها خواهد بود.

مرحله سوم - تهیه وسایل کار که لازم تشخیص داده شده اند و تهیه نقشه عمل

در این مرحله بایستی اقدامات عملی جهت تهیه وسایل کار که لازم تشخیص داده شده اند از قبیل تهیه مواد اولیه (اکتشافات معادن و توسعه کشف بعضی محصولات فلاحتی و غیره) - تهیه زمین جهت توسعه کشاورزی - تهیه آب لازم جهت احداث کارخانجات و سانترال برق و مصارف کشاورزی و غیره - و بالاخره اقدامات عملی در راه تهیه سرمایه لازم نظیر آنچه در بالا گفتیم بعمل آید ، علاوه باید نقشه عملیات با تفصیلات لازم طرح گردد

مرحله چهارم - انجام کار طبق نقشه طرح شده و با استفاده از وسایل تهیه شده

برای اینکه نسبت بصحت انجام کار اطمینان کامل حاصل شود باید کسانیکه مأمور این عمل شده اند عملیات خود را کاملاً مطابق نقشه طرح شده انجام دهند و فقط از وسایل تهیه شده استفاده نمایند تا هم وسیله کنترل عملیات آنها فراهم شود و هم اگر ملاحظه شد که نقشه طرح شده دارای نواقصی است اقدامات لازم برای اصلاح آن بعمل آید . علاوه بر این برای اجرای صحیح کار نباید بیک دستگاه دولتی که تمام مسئولیت بعده آن گذارده میشود اکتفا نمود ، بلکه عموم اشخاصی که در اجرای کار شرکت دارند اعم از کارگر و کارمند و مهندس باید در اداره آن دخالت جدی و آزادانه داشته باشند. زیرا کاری که برای مردم انجام میشود بایستی با دخالت و یا حداقل نظارت آنها اجرا گردد. فرم سازمانی که مأمور انجام عمل میشود برای ماچندان مسورد توجه نیست . آنچه اهمیت دارد اینست که سازمان مأمور انجام کار از هر نظر در قبال وزارت خانه های مختلف استقلال کامل داشته باشد تا در پیچ و خم دستورات و مقررات اداری و بوروکراتیک بیپوره گرفتار نشود و علاوه باید عموم کارکنان آن سازمان در اداره عملیات مربوط به اجرای کار دخالت داشته باشند .

مرحله پنجم - کنترل نتایج حاصله

دخالت کارکنان در اداره کارها کنترل عملیات را ساده و سریع خواهد کرد. معیناً بایستی سازمان مخصوصی برای کنترل مرتب و دائم عملیات و تطبیق آنها با نقشه طرح شده پیش بینی شود تا اولاً وسایل اصلاح نواقص نقشه ضمن اجرای آن فراهم گردد و ثانیاً از اشتباهات و خطاها و انحرافات مأمورین انجام کار، بعضی اینکه حادث میشود ، جلوگیری بعمل آید .

پایان

و اثرات جدی آن ظاهر گردد تا مردم بتوانند اطمینان حاصل کنند که اگر مبلغی از پشتوانه اسکناس بسرای احتیاجات برنامه مصرف گردد این مبلغ حیث و میل نخواهد شد.

۷- تخصیص درآمد امتیاز نفت جنوب - بالاخره مهمترین زامتامین سرمایه جهت اجرای برنامه، تخصیص درآمد امتیاز نفت جنوب به آن است. همه میدانیم که آنچه قرارداد نفت نامیده میشود در واقع پیش از یک وسیله چپاول بی شرمانه اموال ملت ایران چیز دیگری نیست . موقعیکه امتیاز نفت جنوب برخلاف زخمه گذشته قسمی مورد تجدید نظر قرار گیرد که نتایج آن بسود ملت ایران باشد قطعاً عواید حاصله از این محل از سه برابر میزان فعلی کمتر نخواهد بود یعنی حتماً بیش از ۲۵۰۰۰۰۰۰۰۰ لیره در هر سال خواهد شد .

به این ترتیب از محل های مختلف، سالیانه حداقل ۶۰۰۰ میلیون ریال معادل ۶۶۰۰۰۰۰۰۰ لیره در دسترس خواهیم داشت. آقای دکتر مشرف نفیسی جمع سرمایه لازم برای اجرای برنامه پیش بینی شده توسط هیئت عالی برنامه را معادل ۲۱۰۰۰ میلیون ریال یعنی سالیانه بطور متوسط ۳۰۰۰ میلیون ریال گرفته اند . مطابق حساب ما مبلغ سالیانه حداقل دو برابر آنچه ایشان پیش بینی کرده اند خواهد شد. به این ترتیب با کمال وضوح مشاهده میشود که برای اجرای یک برنامه صحیح عمران و آبادی کشور بیپوچوجه احتیاج به قرصه خارجی نخواهیم داشت

مدت اجرای برنامه - مدت اجرای برنامه فقط پس از تعیین نوع و حدود عملیات و مطالعه امکانات تهیه بعضی از وسایل کار (مواد اولیه - کادرفنی - سرمایه) و همچنین تعیین وضع انجام وظیفه مأمورین انجام کار و سرعت عمل آنها امکان پذیر است. در درجه اول باید امکانات تهیه مواد اولیه و کادرفنی و مخصوصاً سرمایه را مورد سنجش دقیق قرارداد . باید دبه امکان تهیه این وسایل در هر سال چه اندازه است تا میزان عملیاتی که در آنسال باید انجام پذیرد به نسبت آنها تعیین گردد. پس از این عمل بایستی به این نکته توجه نمود که ولو اینکه انجام برنامه در شرایط بسیار مساعد بسرای مأمورین انجام کار صورت گیرد و اینها از هر نظر از وضع خود راضی باشند.

معیناً بعضی عادات مضر از قبیل تنبلی و لالی گیری و غیره که از تبه شرایط نامساعد فعلی است تا حدودی هنوز در بعضی از آنها باقی خواهد بود . بطور خلاصه بهره حقیقی و عملی که ممکن است از مأمورین انجام کار گرفته شود بایستی پیش بینی و سرعت انجام کار متناسب با آن در نظر گرفته شود . بالاخره پس از مطالعه تمام عوامل

اقلیت‌ها

xalvat.com

مهندس حسین ملک

طرح مسئله - پیدایش اقلیت‌ها - انواع اقلیت‌ها - اقلیت‌های مهم جهان
وضع سیاسی اقلیت‌ها - وضع اقتصادی اقلیت‌ها - وضع فرهنگی اقلیت‌ها - نتایج
فیزیولوژیک - موضوع اقلیت‌های ایران - نتیجه عملی

در حالی که این مبارزات در عین بفرنج بودن اصول
اجتماعی خود یکی از جالب‌ترین منظره‌های مبارزات
تاریخی بشر است که در آن میتوان بزرگترین جنایات
تاریخ بشری و همچنین درخشان‌ترین مبارزات طبقات
محروم را یافت .

تذکره نکته برای فهم مسئله اقلیت‌ها لازم بنظر
میرسد . در شماره قبل ضمن مقاله صهیونیسم یاد آور
شدیم که قوم یهود غیر از ملت یهود است و ملت یهود
تازه دارد تشکیل میشود در حالیکه قوم یهودیکی از
اقوام قدیمی جهان است که تاریخی بس مفصل دارد .
در اینجا برای فهم مطلب لازم است ملیت را تعریف
کنیم و شرایط پیدایش آن را نیز معلوم داریم زیرا برای
محیط‌هایی نظیر محیط ما که در آن تبلیغات ملی بر
دامت‌ای صورت میگیرد و مفهوم ملیت یک مفهوم تاریخی
قدیمی نشان داده میشود برای خیلی‌ها ممکن است در این
زمینه اشتباه رخ دهد. بطور خلاصه برای اینکه اجتماعی
از انسان‌ها دارای ملیت واحدی باشند شرایط چندی لازم
است که مهمترین آنها عبارتند از :

- ۱- زندگی در سرزمین واحد - ۲- اشتراک زبان - ۳-
دارا بودن سوابق تاریخی مشترک - ۴- مراودات نزدیک
اقتصادی .

هر دسته‌ای از مردم که فاقد یکی از شرایط
اساسی فوق باشد ملیت واحدی تشکیل نمیدهد .
(جزء سوابق تاریخی اینکه جزء یک امپراطوری
در آمده باشند حساب نیست مثلاً تمام اقوامی که سابقاً
در تحت تسلط امپراطوری روم بوده‌اند یک ملت نیستند)
یک چنین نمودی بعلمت اینکه در قدیم روابط اقتصادی
تزدیک آنچنان که لازمه تشکیل ملیت واحد است وجود
نداشته، نمیتوانسته پیداشود و فقط در شرایط سرمایه
داری تولید است که این فنومن جدید پیدا شده و شکل
پیدایش آن نیزد و نوع بوده، یا ملیتی تشکیل شده و دولتی
بوجود آورده (مانند انگلیس) یا اینکه دولتی (واحد
سیاسی) تشکیل شده و از امتزاج اقوامی ملت واحدی
تشکیل داده (فرانسه و سوئیس در حال پیدایش) ولی

یکی از مسائل مبتلا به اجتماعی
طرح مسئله
کشورها مسئله اقلیت‌های آن کشور است . موضوع
اقلیت‌ها در کشورهای خاور میانه و از آنجمله ایران
همیشه صورت حادی داشته و مبارزه بر علیه آنها از طرف
مقامات رسمی مستقیم و غیر مستقیم دامن زده میشده و
بسیار کم-مواردی میتوان یافت که اقلیت‌ها طرف
حمایت مقامات رسمی کشور واقع شده باشند امروز نیز
اقلیت‌های چندی در کشور‌ها زیست میکنند و حتی
مراکزی وجود دارند که در آن چندین اقلیت سکنی
دارند و تماس شدیدی بین آنها برقرار است از این گذشته
مبارزات اقلیتی در تاریخ سیاسی و اجتماعی کشور ما
رول مهمی دارد و مبارزین را دچار مشکلات قراواتی
کرده است. باین جهت بررسی این مسئله و پیدا کردن
راه منطقی بر خورد با مشکلات ناشی از آن وظیفه
هر مبارز پیشروی است .

بهین جهت ما در این مقاله کوشش میکنم چگونگی
موضوع و همچنین راه صحیح برخورد با آن را برای
خوانندگان بیان کنیم بی شک مقاله ما بیان تاریخ اقلیت-
ها نخواهد بود و نمیتواند بود بلکه جنبه‌های سوسیو-
لوژیک مسئله را طرح و بحث خواهد کرد و برای روشن
شدن مطلب شواهد تاریخی ذکر خواهیم نمود.

مبارزات اقلیتی یکی از منظره‌های گوناگون
مبارزات طبقاتی بشر است . که صورت اولیه آن بسیار
ساده بوده و بعدها صورت بفرنجی بخود گرفته و وسیله‌ای
در دست طبقات حاکمه برای اجرای مزیجات سودجویانه
آنها شده است . بیان تاریخی پیدایش این مسئله و
چگونگی تکامل و نوع استفاده از آنها مستلزم بررسی
دقیق تاریخ اقلیت‌ها و تاریخ اقوام و ملل است
منظره‌های متفاوت مبارزات طبقاتی و منظره عمومی
جنگ‌ها و کشورگشایی‌ها میاحی هستند که در باره آنها
زیاد بحث شده و باز هم گفتنی در آن زمینه‌ها بسیار است
ولی تاریخ تبرد اقلیت‌ها و مبارزات اقلیتی ، بعلمت غامض
بودن اصول اجتماعی خود کمتر در دسترس توجه بوده،

قوم همان واحدهای بزرگ اجتماعات قدیم بشری است و از اجتناع قبائل بوجود میآمده. در بسیاری از موارد این نبرد اقلیت ها با سایر نبردها آمیخته میشود ولی در هر حال خصوصیات خود را حفظ میکنند و ما در این مقاله بذکر خصوصیات این نوع نبرد و ارتباطی که با سایر انواع مبارزات طبقاتی دارد میپردازیم.

پیدایش اقلیت ها

تاریخ هر قومی را مطالعه کنیم بینیم از اینجا شروع میشود که اصل آن قوم مهاجرینی بوده اند که از فلان نقطه بآن مکان آمده اند یا بومیان یا با مهاجرین دیگر جنگیده یا آن ها در آمیخته با آنها را از بین برده و منکوبشان کرده و در آن سرزمین سکنی گزیده اند. ولی هیچگاه هیچ قومی پس از استقرار در سرزمینی نتوانسته است تصرف بلا منازع خود را در آن سرزمین برقرار کند.

تا موقعی که هنوز استقرار اقوام و قبائل در سرزمین های اروپا و آسیا مستقر و مسلم نشده بود گله های از انسانها بصورت دستجات مسلح و غیر مسلح به سرزمین های که معلوم نبود آخر سر بچه قومی تعلق خواهد گرفت میرفتند و میآمدند و در این میان جنگها و خونریزی های وحشیانه ای صورت میگرفت تا اینکه قومی قبیله ای در سرزمینی مستقر شوند؛ تازه هم معلوم نبود استقرار آنها قطعی است یا نه، همانطور که تا قبل از جنگ اخیر نیز در موارد چندی از قبیل مورد سودت های چک اسلواکی این مسائل حل نشده بود.

در گرفت و گیر این مهاجرت ها، یورش ها، جنگ ها و جدال ها زیاد اتفاق می افتاد که قسمتی از یک قوم در سرزمین تسخیری قوم دیگر باقی میماند. و مورد آزار و شکنجه و استثمار آن قوم قرار میگرفت و باین ترتیب اقلیتی در داخل آن قوم تشکیل میشد و چون آن اقلیت برای خود آداب و رسوم و گاهی هم مذهبی از قبل داشت مخالفت ها و نزاع های بین آن اقلیت و اکثریت صورت مبارزه آداب و رسوم و عقیده ای بخود میگرفت. و باین ترتیب تمام مظاهر اقلیت در داخل یک قوم پیدا می شد.

پیدایش اقلیت ها بدین طریق نیز صورت گرفته است که قومی با قسمتی از یک قوم بملل مختلف از قبیل فرار از جنگ مهاجمین، بدی شرایط زندگی، یا بیرون رانده شدن توسط غاصبین سرزمین های غیر مهاجرت کرده در آن، مسکن میگزیدند و نسبت بسا کثین آن محل اقلیتی تشکیل میدادند. و نیز در مواقعی که بملل آماده بودن شرایط اجتماعی در کشوری نهضتی اجتماعی بروز مینمود و خواه و ناخواه نزجی بخود میگرفت تا موقعی که پیشرفت چندانی نکرده بود، صورت اقلیت پیدا میکرد و همچنین اتفاق می افتاد که امپراطوری های بزرگ تشکیل میشد و رفت و آمد اقوام و امم زیاد میگردد و پس از آن

از هم پاشیدن امپراطوری و حکومت مرکزی اقلیت هایی در نقاط مختلف قلمرو امپراطوری سابق تشکیل گردید. این ها طرق پیدایش اقلیت ها تا قبل از پیدایش عناصر بورژوازی بوده اند ولی پس از پیدایش طریق تولید بورژوازی و توسعه تجارت اقلیت ها بدو شکل دیگر نیز بوجود آمده اند یکی از طریق مصنوعی، باین ترتیب که مهاجر نشین هایی از یک ملیت در داخل ملیت های دیگر تشکیل گردیده و اقلیت های مصنوعی بوجود آمد که بهانه تجاوزات گردیده.

و همچنین اتفاق افتاده که بطور مصنوعی از پیدایش اقلیت ها جلوگیری شده، مثلا پس از شکست یونانی ها از ترکیه قسمت یونانی نشین ترکیه که واقع در ازبیر بود از یونانی ها پاک شد و یونانی ها نیز تر کهای مقیم سرزمین خود را روانه ترکیه نمودند و حتی در ازبیر قسمت یونانی نشین شهر را از بین بردند که دیگر هیچ بهانه ای بر ادعا های بعدی باقی نماند.

راه دیگر پیدایش اقلیت ها در دوران پیدایش سرمایه داری این بود که چون ملیت ها در حال تشکیل بود در اتحاد بین اقوام برای تشکیل یک ملیت اتفاق می افتاد که قومی که در سرزمینی ساکن بود گاه در جوار یک کشور و گاه در جوار کشور دیگر قرار میگرفت و خصوصیات خود را حفظ میکرد و خود یک ملت واحدی میشد و چون نمیتوانست پنهانی یک کشور تشکیل دهد ایالت مستقلی میشد که در داخل هر کشوری که میبود اقلیتی را تشکیل میداد و گاهی هم تقسیم میشد و در چنین صورتی جنبه اقلیتی آنها حادث تر تظاهر میکرد. نمونه برجسته این مورد کروآتها و کردها و ساکنین دو بروج (اولی بین یوگوسلاوی و مجارستان و اطیش و دومی بین ترکیه و ایران و سومی بین بلغارستان و رومانی دست بدست و تقسیم شده اند).

انواع اقلیت ها

بعضی ها شکل ابتدایی و ساده اقلیت ها را صورت مذهبی آن قلمداد میکنند در حالی که این صحیح نیست ساده ترین صورت اقلیت ها را در مواردی میتوان یافت که اقوام آنها مذهب مشخصی نداشته اند (عادات و رسوم و شکل اجتماعی اداره غیر از مذهب است). مانند اقلیت هایی که از هون ها در اروپای مرکزی باقی مانده است (هنگری ها و بلغارها) یا واندل ها که در نتیجه هجوم هون ها با اروپا فرار کردند و با اسپانیا رفتند (اندولوس مشتق از اسم آنها است) و یا آرامنه ای که بنظر میرسد بملت اینکه مسیحی هستند اقلیت تشکیل داده اند در حالی که آرامنه اقلیتی قدیمی هستند که مدت های دراز مذهبشان غیر مسیحی بوده. بی شک اقلیت های مذهبی زیادند و خیلی از اقلیت ها هم ابتدا بصورت اقلیت مذهبی بوده اند ولی ساده ترین شکل اقلیت ها همان اقلیت هایی است که از کوچ و مهاجرت و مهاجرات اقوام پیدا شده اند شاید بتوان اسم اقلیت نژادی بآنها داد. صورت دوم اقلیت ها اقلیت های مذهبی است که

سوم اقلیت های ملی : این نوع اقلیت در سبصد سال اخیر بسیار زیاد دیده میشود قسمت مهمی از جنگ وجدال های داخلی قاره اروپا را این نوع مبارزات اقلیتی مخصوصاً در ناحیه بالکان تشکیل میدهد .

باید در نظر داشت که در عمل يك اقلیت در بیشتر موارد دارای تمام جنبه های ملی و نژادی و مذهبی ممکن است باشد و خیلی هم اتفاق افتاده که فاقد يك وحتى دو جنبه بوده اند . مثلاً زردشتی ها و بهائی ها در ایران فقط از جنبه مذهبی در اقلیت اند و یا اینکه افغان ها در موقعی که افغانستان جزئی از ایران بود فقط از لحاظ ملی در اقلیت بودند باید متوجه بود که پیدایش يك ملیت نتیجه مبارزات دره می است که تقریباً تمام منظره های مبارزات طبقاتی را بخود میگیرد و در داخل آن مبارزات اقلیتی رل بزرگ دارد . بهمین جهت است که تا پیدایش يك ملیت که خود مدتها طول میکشد ممکن است اقوامی در داخل اقوام دیگر ممزوج شد و تشکیل ملیت واحدی بدهند و همچنین ممکن است اختلافی جزئی آنها را از هم جدا سازد و مسئله مشکلی برای آن کشوری که شامل ملیت مذکور است تشکیل گردد .

مثلاً از امتزاج عربها کرو آنها و اسفونها و اهالی بسنی که امروز کشور یوگوسلاوی شامل همه آنها است دارد ملت یوگوسلاوی بوجود میآید ، و قبل از این جنگ اختلافات عجیبی که منجر به کشمکش های زیادی بسین آنها شد وجود داشت حتی کار بجائی رسید که صرب ها کروآت ها را به سختی آزار میکردند اجتماعات آنها را قدغن کرده بودند و از لحاظ فرهنگی معدودیت های زیادی برایشان قائل شده بودند بطور متقابل هم از طرف کرواتها بر علیه آنها اقدام های جدی میشد مثلاً تشکیلات تروریستی آستانشی را تشکیل دادند و الکساندر پادشاه صربی را کشتند ولی تمام این کشمکش ها نمی توانست عامل اصلی را که در حال تشو و نما بود و از آن ملیت یوگوسلاوی بوجود میآید از بسین ببرد . تا اینکه حمله هیتلر باعث تشدید همکاری ملیت ها و تشکیل کمیته های ضد فاشیست گردید و امروز ملت یوگوسلاوی در حقیقت تشکیل شده است .

اقلیت ها را از لحاظ دیگری هم باید تقسیم بندی نمود .

الف - اقلیت هایی که کم و بیش در جهان پراکنده اند . ب - اقلیت های محلی . اقلیت های نوع اول از لحاظ تعداد بسیار محدود هستند و مشهورترین آنها که دامنه پراکنده گی اش از همه بیشتر است اقلیت های یهودی است . پس از آن آرامنه بیش از هر قوم دیگر پراکنده هستند بعد از آنها آسوری ها و یونانیها مراتب بعدی را اشغال میکنند .

اقلیت های مهم جهان :

یهودیان - در باره آنها مختصراً در مقاله صهیو نیسم

پیدایش آنها که صورت اساسی مختلف داشته است . مبارزات اقلیتی مربوط بمذاهب بسیار سخت و خوتین بوده اند . باید متوجه بود که مذهب بهانه ای برای مبارزات اقلیت ها است و ریشه اساسی اختلافات ، مسائل مذهبی نبوده بلکه مسائل اقتصادی بوده اند . این موضوع را دو جریان ثابت میکند یکی شکل پیدایش اقلیت های مذهبی و دیگری رفتاری که با اقلیت های مذهبی شده است . اگر قوم یهود مورد هجوم و قتل و غارت لشکران بغت النصر قرار گرفت نه برای این بود که خدای بگانه را میبوسید بلکه برای این غارت شد که اساس تشکیل و ماهیت وجودی امپراطوری های قدیم مبتنی بر غارت و کشتار بوده (امروز نیز جز این نیست) .

اصولاً پیدایش اقلیت های مذهبی مبتنی بر این است که دستجات مختلف برای نشان دادن وجه تمایز خود از دیگران و برای اینکه دفاع از منافع خود را بریک پایه ایدئولوژیک متکی سازند از کوچکترین نهضت های مذهبی که با نظریات آنها هماهنگی داشته باشد پشتیبانی میکنند .

جدا شدن مذهب ایرانیان از مذهب دیگر کشور های اسلامی و قبول تشیع مبتنی بر همین اصل بود . مذهب شیعه توانست محل اتکای ایدئولوژیک ایرانیان در مبارزه شان برای رهایی از تسلط اعراب بشود .

در شرایطی که مبارزات ایدئولوژیک خواه ناخواه صورت مذهبی بخود میگردد هر قیام اجتماعی و ملی بیک مذهب متناسبی متوسل میشود . جنبش اسماعیلیه ، جنبش بهائی ها و جنبش معروف پروتستان ها در میان مسیحیان نمونه های قابل قهمی برای این موضوع هستند . رفتاری که نسبت به اقلیت های مذهبی شده نیز شاهد این مدعا است .

خیلی از افراد خواسته اند با گرویدن به مذهب اکثریت خوردا از شر شکنجه آنها مصون دارند مثلاً وقتی هون ها اروپا را مورد هجوم قرار دادند دسته ای از ویزیکوت ها را گوتها قسمتی از قوم ژرمن بودند که ابتدا در دانبارک میزیستند و بعداً به جنوب سرآزیر شدند و تا حدود دریای سیاه رفته در آنجا بدو قسمت شدند . اوسترد کوت ها و ویزیکوت ها و ویزیکوتها به قسمت غربی او گر این آمدند) که تاب مقاومت در برابر آنها نداشتند و دین مسیحی را قبول کردند و از امپراطوری روم اجازه گرفتند که در داخل خاک آنها مسکن گزینند . این اجازه داده شد . معهذاً رفتاری با آنها کردند که بشیمان شدند و بنای شورش را گذاردند و شکست هایی هم به روم دادند . و همچنین رفتاری که با یهودیان مسیحی شده ، میشده است در مواردی بسیار شدید تر از رفتاری بود که با یهودی های ثابت قدم میشد .

زیاد هم اتفاق افتاده که افرادی از اقلیت ها به مقامات دولتی رسیده اند و مورد استقبال و احترام قرار گرفته اند . نمونه این افراد در میان آرامنه و یهودیان کم نیست .

چون این ناحیه بین سه کشور بزرگ عثمانی روسیه و ایران قرار گرفته بود. استقلال هیچ یک از کشورهای کوچک آن محفوظ نماند و ساکنین آن بصورت اقلیت ها درآمد و در بین آنها آرامنه پیش از همه دچار پراکنندگی شدند.

آرامنه تقریباً در تمام دنیای امروز پراکنده هستند. آمار های رسمی مربوط به تقریباً یک قرن پیش، این پراکنندگی را بطور تقریب چنین نشان میدهد. در روسیه ۷۷۵/۰۰۰ که از این مقدار ۷۲۰/۰۰۰ در ماوراء قفقاز و ارمنستان روسیه بوده اند. ارمنستان ترکیه ۷۶۰/۰۰۰ ایران ۱۵۰/۰۰۰ و ترکیه اروپا ۲۵۰/۰۰۰ تنهادر اسلامبول ۲۰۰/۰۰۰ در آفریقا ۵/۰۰۰ در هندوستان ۲/۰۰۰ اطریش ۱۶/۰۰۰ و از ۳۰ تا ۱۵ هزار هم در بقیه دنیا پراکنده بودند.

آرامنه برخلاف یهودیان بکارزارت پرداختند و در هر جا تشکیل دهکده های ارمنی نشین دادند، از این گذشته بکارهای هنری نیز اشغال و وزیدند و روح شاد و مبارزه جو یانه خود را حفظ نمودند و برعکس یهودیان که زبان خود را از دست دادند آرامنه زبان خود را حفظ کردند و باین وسیله یک محل اتکاء معکمی برای مبارزات خود ذخیره نمودند.

در ترکیه، آرامنه پیش از همه جای دیگر مورد قتل عام قرار گرفتند دو فقره قتل عام های ارمنی در ترکیه معروف است. یکی در اوایل قرن نوزدهم و دیگری در طی جنگ گذشته روی هم رفته در اوایل قرن نوزدهم دو میلیون ارمنی در ترکیه بستمیدند که در شش ایالت پراکنده بودند و در تمام این ایالات در اقلیت بودند پس از جنگ روسیه و ترکیه که بسال ۱۸۷۷ اتفاق افتاد و منجر به شکست ترکیه شد سلطان عبدالحمید معروف به قصاب ارمنستان در عهد نامه برلین که تمام دول معظم اروپا در آن شرکت داشتند متعهد شد که رفورم های عملی در مناطق ارمنی نشین انجام دهد. ولی این تعهد را انجام نداد و مثل گذشته آرامنه مورد آزار و شکنجه قرار میگرفتند. در نتیجه بین سالهای ۱۸۹۲ و ۱۸۹۴ برخی از شورشهای جدا جدا در دهکده های ارمنی نشین شروع شد ولی تمام این ها منجر بقتل عام های فجیع میگردد.

مثلاً در یک دهکده دسته هائی به تحریک خود سلطان برای کشتار آرامنه راه افتاده بودند و بعد ها معلوم شد که هر یک سه لیره ترک برای اینکار دریافت داشته اند در ۱۸۹۴ بیش از سی دهکده مورد تجاوز قرار گرفت و بعداً یک هیئت بین المللی کودالی از اجساد مربوط باین قتل عام پیدا کرد.

این قتل عام را زاخار پاشا راه انداخت و مورد تشویق سلطان عبدالحمید قرار گرفت.

چندین هزار تن از آرامنه قسطنطنیه در ۱۸ سپتامبر ۱۸۹۵ بعنوان اعتراض مانیفستاسیونی ترتیب دادند پلیس این مانیفستاسیون را با خنده منکوب نمود و چندین

اشاره شد و تکرار آن بی جا است.

آرامنه پس از یهودیان قومی که بیش از تمام اقوام دیگر جهان دوچار سرنوشت خانه بدوشی بوده و مورد قتل و غارت و شکنجه قرار گرفته قوم ارمنی است.

اولین قبائل ارمنی جزء مهاجرین هندواروپائی از فلات پامیر سرازیر شدند و ابتدا در دره سندسکنی گزیدند و پس از آن از ایران گذشته به بین النهرین وارد شدند. بعدها در جزه مهاجرینی که رو به کوه های قفقاز میرفتند یک دسته هم آرامنه بودند که در قسمت جنوب کوه های قفقاز آنجا که وان نامیده میشود مسکن گرفتند.

قبل از آرامنه در این سرزمین قومی با اسم نامیز Naïre میزیسته اند. این قوم در حدود ۱۱۳۰ قبل از میلاد مورد هجوم توکلات حسابال آسار Hbal-Assar پادشاه اسوری ها قرار گرفتند و خاک آنها جز متصرفات او شد. بعدها که دولت اسوری منقرض گردید آرامنه نیز جز مهاجرین زیادی باین سرزمین آمدند. آرامنه کشور خود را هائیسبان نیز مینامند و این اشاره به اولین پادشاه آنها هائیک می باشد ارمنستان اصلی محدود بود از شمال به گرجستان و داغستان و از جنوب به ارس و کردستان و بین النهرین از مشرق بدریای خزر و آذربایجان و در مغرب به فرات که آنرا از بین النهرین جدا میکرد. در این سرزمین کوه های بلند دره ها را از هم جدا میکند و باین ترتیب ایالات توسط کوه ها از هم جدا می مانند و سطح فلات روی هم رفته ۱۵۰۰ متر از دریا بالاتر است و دریاچه های زیادی دارد.

وضع اجتماع طوایف و اقوام در قفقاز و ماوراء قفقاز شباهت زیادی به وضع بالکان دارد در این سر زمین کوچکی که ارمنستان باشد علاوه بر مجاورت های مرزی و زرخودهای مرزی اقوام زیر میزیسته اند. گرجی ها ترکیها و کردها. و علاوه بر آنها در نقاط مختلف مهاجر نشین هائی از یونیا و ترکیهای عثمانی ترکمن ها چرکی ها آنجزها. آبکاز ها اسوری ها، اوزها، یهودی ها هم میزیسته اند باین ترتیب ملاحظه میشود که چه ترکیب دره می در این سرزمین بوجود آمده بود، بهمین جهت بود که در این جا جنگ های خونین پیوسته خاک را سرخ نگاه میداشته و همیشه مردم اینجا و از جمله آرامنه در کوچ و مهاجرت رفت و آمد بسر برده اند و چون ارتباط نزدیکی بین این قسمت و بالکان وجود داشته اتفاقات مبارزه ای بالکان تا باین بلافصله ای در این سرزمین میخورد. مثلاً سال جنگ ۱۸۷۷ بالکان عده زیادی از آرامنه بسوی شمال قفقاز حرکت در آمدند نه فقط آرامنه بلکه دیگر اقوام این ناحیه نیز مورد شکنجه و آزار حکام ایرانی و ترک و روس قرار میگرفتند و در هر پیش آمدی کلی از مردم این نواحی جا بجا میشدند.

ها در فرانسه توسط دستجات سربازان چک بر علیه معتمدین چک کند. سپس دولت چک اسلواکی در لندن تشکیل شد و با سازمانی که در داخل کشور وجود داشت از شکست آلمان و اطریش استفاده کرد. کشور چک و سلواکی را بوجود آورد. ولی همانطور که چک‌ها و اسلواک‌ها در داخل امپراطوری اطریش اقلیتی را تشکیل میدادند، در موقع جدا شدن هم ممکن نبود که خط مرزی کشیده شود که تمام آلمانیهار از چک‌ها جدا کند بعلمت در همی اوضاع سکونت، اقلیتی از آلمان‌ها در چک اسلواکی بوجود آمد و بیانه چک بر علیه چک اسلواکی و اشغال آن کشور از طرف آلمان‌ها شد.

در حاشیه باریکی بین آلمان و چک اسلواکی که سوت نامیده میشود مهاجر نشین‌های زیادی از آلمانیها وجود دارد که پس از جنگ اول بچک اسلواکی ملحق شده بود و این خود اشکال زیادی ایجاد کرده بود، برای حل آن بحث‌های زیادی شد. مازاریک پیشنهاد کرد که ناحیه اطراف «کارلسباد» و فریدلانده و وارنشت که بیشتر آلمانی نشین و داخل در خاک چک بود بآلمانها داده شود و در عوض ناحیه کوچکتري که بیشتر چک نشین بود به چک اسلواکی واگذار گردد.

منتقدین این پیشنهاد را بیبانه های بوج قبول نکردند و باین ترتیب برای متجاوزین آلمانی وسیله خوبی فراهم آمد. تا بالاخره پس از الحاق اطریش به آلمان که آنهم به بهانه های ساختگی از همین قبیل بود بیبانه حمایت از آلمان‌های ناحیه سوت نه فقط سوت بلکه تمام چک اسلواکی را اشغال کردند.

یکی دیگر از مراکز مبارزات اقلیتی مجارستان است. در تجزیه امپراطوری اطریش اقلیت‌های نژادی چندی به مجارستان رسید. خود مجارها از باقیمانده هون‌ها هستند که قرنهای چندی امپراطوری بزرگی در اروپا تشکیل داده بودند بهمین جهت اختلافات نژادی آنها با اطرافیانشان که از نژاد اسلاو بودند شدید بود و همین سکنی در این ناحیه سبب شده بود که اقلیت‌های زیادی در خاک مجار و اقلیت‌های مجاری در خاک‌های دیگر ساکن باشند همیشه کشمکش‌ها و جنجال‌ها در این ناحیه برقرار باشد. مخصوصاً که جدا شدن این اقلیت‌ها سبب میشد که دوبندری که مجارستان را به دریا وصل میکرد از دستش برود (فیوم و تریست)

وضع جغرافیائی و طبیعی کشور مجارستان بقسمی است که با وجود اینکه در حل مشکلات مرزی بعد از جنگ ۱۸-۱۹۱۴ مطابق اصول نلسن (در نظر گرفتن حدود نژادی و ملی در تقسیم کشورها) در نظر گرفته شده بود نتوانستند در مورد مجارستان چنین اصلی را اجرا نمایند.

وقسمتی از خاک آنرا به چک اسلواکی و قسمتی را به رومانی و قسمتی را هم به یوگوسلاوی دادند و در حدود سه میلیون مجار در این نواحی میزبستند. همیشه منازعه و کشمکش در این سرزمین حکمفرما بود.

صد نفر را مجروح و زندهانی کرد و در ۱۴ اکتبر همان سال در تبریز و در ۱۸ اکتبر در ارض روم بیش از سه هزار نفر را کشتند و شعار این کشتار این بود «سلطان اجازه داده بکشیم» و از ارامنه این نواحی بجز آنهایی که به قنصلگری‌های خارجی پناه برده بودند کسی جان بدر نبرد روی هم رفته در این کشتار سی هزار نفر کشته شدند. مؤذنین در بالای مناره‌ها شعار کشتار ارامنه را میدادند در دیار بکر ۱۲۰ دهکده را آتش زدند و رو به پخته در قتل عام این دوره ۱۵۰۰۰۰ نفر در نتیجه فقر و گرسنگی و قتل عام مردند یا کشته شدند. قتل عام دوم بسیار فجع تر از این بود و بیش از یک میلیون نفر تلفات داد و صدای پر خاش تمام دول اروپا در آمد این اوضاع و احوال جنبش ملی ارامنه را تقویت کرد آنهارا بر علیه دولت ترکیه برانگیخت فرقه‌ای از ارامنه ملی تشکیل گردید و پس از جنگ در ارمنستان روسیه یک حکومت ملی با اسم حکومت داشناک سرکار آمد و این حکومت توسط انقلابیون بلشویک شکست خورد و در مقابل آنها دوباره دست به اقدام ترک‌ها شد امروز باز هم داشناک‌ها همان خیال‌ها را در سر می‌پرورند ولی ارمنستان شوروی توانسته است به تمام این مصائب پایان دهد امروز توجه تمام ارامنه جهان بسوی وطن خودشان است و در آرزوی بازگشت بآنجا هستند دولت شوروی هم تسهیلاتی برای آنها فراهم کرده است.

اقلیت‌های بین المللی دیگر چندان قابل ذکر نیستند و برای کوتاهی مطلب از ذکر آنها صرف نظر میکنیم.

در بین اقلیت‌های معلی آنهایی که مشکلات سیاسی بزرگی ایجاد کرده‌اند بیشتر در ناحیه بالکان و بقرار زیراند:

در قرون وسطی کشورهایی در اروپا وجود داشتند که امروز آثار و بقایای بسیار کوچکی از آنها مانده یکی از آنها امپراطوری معظم بوم بود که از بالتیک تا آدریاتیک امتداد داشته و چک‌ها که شعبه‌ای از نژاد اسلاو هستند ساکن آن بودند و مراوی‌ها نیز بآنها پیوسته بودند بعد ها در سال ۱۶۲۰ در طی جنگی، امپراطوری بوم از بین رفت و به امپراطوری اطریش منضم شد از این موقع بعد نسبت به چک‌ها منتهی سخت گیری بعمل آمد، زبانشان ممنوع شد و تمام آثار ملی آنها به طاق نسیان سپرده شد ولی همانطور که در تمام موارد مشاهده شده با فشار ممکن نبود که اقلیتی را از بین برد و زبان و فرهنگشان را نابود ساخت همیشه وضع ناراحتی در داخل امپراطوری اطریش وجود داشت و نهضتی متشکل برای آزادی چک بوجود آمد با وجود اینکه موضوع زنده کردن زبان و ملیت چک بود اسلواک‌ها نیز کمک شایانی بآن میکردند مثلاً در رأس تشکیلات جنگجویان چک مازاریک از اسلواک‌ها بود. او موفق شد در بین سربازان چک تبلیغاتی کند و بعد

انجامید و با وجود مخالفت مترنخ اروپاییان نتوانستند از کمک به شورشیان یونان خودداری کنند. در ۱۸۲۷ شورش یونان از عثمانی شکست خورد، فرانسه و انگلیس و روس و سلاطت کردند و دولت عثمانی این وساطت را رد کرد. در اکثر همان سال زد و خورد دریائی در بندر ناوارن در گرفت و ترکها شکست سختی خوردند و جنگی نیز بین روسیه و عثمانی در گرفت که یکسال طول کشید که روسها عقب نشستند ولی در ۳ سپتامبر ۱۸۲۹ در آدرنه عهدنامه ای بین دول سه گانه و عثمانی امضا شد و بموجب آن یونان از تحت انقیاد عثمانی آزاد گردید. این آزادی سبب تهییج شدن دیگر اقوام تحت تسلط ترکها شد و شورش های بی دریبی بوجود آمد و بتدریج دولت عثمانی تجزیه گردید.

وضع سیاسی اقلیتها

اقلیت ها جز در موارد استثنائی از لحاظ سیاسی در بدترین شرایط زندگی کرده اند و اصولاً از اغلب و گاهی هم از تمام حقوق مدنی و سیاسی محروم بوده اند، این موضوع مستقل از نوع اقلیتهاست، نه فقط از حقوق سیاسی و مدنی محروم بوده اند بلکه بیشتر اوقات مورد چپاول و غارت قرار گرفته اند و اصولاً خون آنها در بسیاری موارد مباح شمرده شده است نمونه ای از این فجایع را در باره یهودی ها و آرامنه دیدیم. ولی وضع مسیحیهای تابعه دولت عثمانی نیز بهتر از آنها نبود. این مسیحیها تشکیل دسته رعایا یعنی گله اقامت لایق حقارت را میدادند و نوعی از انسان که برای رقبت خلق شده است بشمار میرفتند در تمام مملکت از اقامت در شهرها محروم بودند و بایستی در دهات به زراعت و در سواحل جزائر به صید مشغول باشند، مالیات های بسیار سنگینی بآنها تحمیل میشد، اولاً مالیات مخصوص باسم خراج معافیت از قتل (ذمه) ثانیاً عشریه از تمام محصولات خود و همچنین مالیات های مخصوصی برای اغنام میرداختند و مجبور بودند که سالانه صدروز به عنوان قیمت استفاده از زمین که تنها مالک آن سلطان بود بیکاری کنند. علاوه بر این، طرز وصول مالیاتها آن را سنگین تر میساخت با این معنی که مالیاتها مثل فرانسه قبل از انقلاب کبیر عرفاً مقاطعه داده میشد و حرس مقاطعه کاران موجبات زحمت دائمی یهودیان را فراهم میساخت و بالاخره مسیحیان مثل دهقان های فرانسه قبل از انقلاب کبیر به ارباب های خود حقوق اربابی میرداختند.

زیرا در حقیقت در ترکیه دو نوع ملوک الطوائفی وجود داشت یکی ملوک الطوائفی بکها (اعقاب اربابهای قدیم عیسوی) که مربوط به قبل از استیلای ترکها بودند و برای حفظ ریاست خود تغییر مذهب داده و بذهب اسلام گرویده بودند، دیگر ملوک الطوائفی سپاهیان که سلاطین عثمانی موجد آن بودند (سپاهیان جماعتی بودند که در مقابل عایدات یکی از دهات که بآنان تفویض میشد بخدمت نظام مکتب میشدند) (ابنهارا

بعلاوه در ترانسیلوانی که دارای معادن برارزشی است و یکی از حاصلخیزترین نواحی اروپاست و ساکنین اصلی آن والشها (رومنها) هستند و در قسمت شمالی آن هم ساکنینها و مهاجرینی از دره رن ساکن بودند از قرن ۱۱ ییم مدت ۵۰۰ سال در تصرف مجارستان بود دولت برای جلوگیری از ترکها که سرعت در اروپا پیش میرفتند انبوهی از مجارها را به قس - شرقی این ناحیه کوچاند بطوریکه آنها از خاک اصلی مجارستان بکلی دور افتادند و از همان موقع يك قانون دیگر مبارزات اقلیتی در اروپا بوجود آمد.

بعدها که رومانی استقلال یافت رومنی های ترانسیلوانی شروع مبارزاتی برای الحاق برومانی نمودند و بالاخره هم موفق شدند ولی اقلیت مجار همیشه در آن سرزمین ایجادنا رضایتی و اشکالات بزرگی مینمود. رومانی ها هم برای خواباندن آتش اختلافات شروع به «رومانی کردن» مجارها نمودند. تحصیل زبان رومانی اجباری شد و فشار زیادی به مجارها وارد آمد ولی فایده ای نکرد بعداً ترانسیلوانی ترقیات زیادی کرد و بهمین جهت آتش مبارزات مجارستان و رومانی را شدید تر نمود تا اینکه در ۱۹۴۰ در وین بحکمت ایتالیا و آلمان خط مرزی جدیدی تعیین گردید که قسمت شمالی ترانسیلوانی را که رابطه ای با مجارهای مهاجر داشت به مجارستان و قسمت جنوب آن را به رومانی دادند ولی هنوز اختلافات حل نشده بود که تمام اروپا از جنگ کال آلمان هیتلری نجات یافت و اشکالات فوق داخل در محیط سوسیالیستی گردید و راه حل سوسیالیستی تمامی این اشکالات را حل نمود. بالا اقل حل آنها را آسان کرد.

برای اینکه از طولانی شدن مطلب اجتناب شود از ذکر بقیه نمونه های اروپا صرف نظر میکنیم و فقط در مورد یونان مختصری مینویسیم.

یونان نیز جزء کشورهای بالکان به تصرف ترکها درآمد ولی یونانیها بر خلاف دیگر اقوام، شخصیت خود را از دست ندادند و پیوسته در امور اداری و مذهبی دخالت تام داشتند.

بعلاوه بکار تجارت دست زدند و تجارت دریای مدیترانه را در دست گرفتند و اینها نیز جزء اقوامی بودند که برا کنندگی کم و بیش وسیعی داشتند بطوریکه از مسکو گرفته تا ماریسی تجار و مهاجرین یونانی بکار تجارت و دیگر کارهای تولیدی دست داشتند و بعلت اینکه وطن آنها مهد تمدن قدیمی اروپا بود طرف احترام تمامی مردم اروپا بودند و اصولاً همین برا کنندگی یونانیها و مقامی که در بین مردم داشتند امکان داد که در مبارزه بر علیه ترکها پیش بیفتند. در ۱۸۱۵ در ادسا تشکیلاتی با اسم هتری دادند که وظیفه آن جمع آوری اعانه و خرید اسلحه بمنظور ایجاد شورش و استقلال یونان بود.

در سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۹ جنگ وجدالها بطول

نبوده‌اند. دواقلیت مهم بین‌المللی از این لحاظ دارای وضع کاملاً متمایزی هستند. یهودیان از خاک و زراعت پرهیز می‌کردند و جز در مواردی که مجبور می‌شدند، بکار زمین نمی‌پرداختند (روسیه و ایران) و در دیگر موارد بکارهای مالی و پولی پرداخته‌اند حتی در کارهای تولیدی صنعتی نیز کمتر دست داشته‌اند.

در حالیکه ارامنه بکار زراعت پرداخته و در قسمت‌های وسیعی از ترکیه و ایران دهکده‌های ارمنی نشین تشکیل دادند، ولی توده‌های اقلیت در هر وضعی مورد استثمار شدید قرار گرفته‌اند و با آنها بدترین رفتار اقتصادی می‌شده است، نمونه‌ای از آنرا در بالا دیدیم. موضوع دیگر این بوده که اگر افرادی از اقلیت در نتیجه فعالیت زیادی توانستند ثروتی جمع‌آوری نمایند هیچگاه در امان نبوده‌اند و خطر غارت و چپاول همیشه بالای سر آنها معلق بوده است. گاهی استثمارگرانی از اقلیت‌ها که در شرایطی مساعد قرار گرفته‌اند ثروت‌های هنگفت جمع آورده و کارهای مهم اقتصادی که جنبه بین‌المللی هم داشته در دست گرفته‌اند. مثلاً یونانیها در همان موقع که کشورشان تحت تسلط ترکیها بود قسمت بزرگی از تجارت اروپای مدیترانه را بخودشان تخصیص داده بودند.

صاحبان کشتی و تجار یونانی در حقیقت جانشینان صاحبان کشتی و تجار مارس شده بودند بطوری که دارای ۶۰۰ کشتی و ۳۰۰۰۰ نفر ملاح شدند. بالاخره هیچ شهر بزرگ تجارتمی نبود که در آنجا عده زیادی مهاجر یونانی دیده نشود مهاجرین مزبور در شهر مسکو و بندر اودسا و در روسیه و اطریش و وین حتی در فرانسه اقامت داشتند یکی از اینها در موقع شورش یونان یک میلیون و نیم اعانه داد.

همچنین ثروتمندان یهودی که با آمریکا مهاجرت کرده‌اند در رشته‌های مهم اقتصادی آن کشور مقامات مهمی احراز کرده‌اند.

باین ترتیب ملاحظه می‌شود که تقسیم بندی طبقاتی در داخل یک اقلیت بطور کامل برقرار می‌باشد و اگر اقلیتی بتواند در شرایط فعلی استقلالی برای خود تأمین کند چیزی جدا از اجتماعات دیگر طبقاتی نیست.

وضع فرهنگی اقلیت‌ها

مهمترین مسئله در این زمینه مسئله زبان اقلیت‌ها است اقلیت‌ها بزبان خود علاقه شدیدی دارند و علت اینکه در هر جمعی آنها بزبان خود حرف می‌زنند و بعضی خیال می‌کنند این عادت مخصوص فلان یا فلان اقلیت است اشتباه است این «مرض» را تمام اقلیت‌ها دارند و علت آن هم این است که عامل موثری که همبستگی آنها را نشان می‌دهد همین زبان مشترک است. خیلی از کشورها کوشش کرده‌اند با از بین بردن زبان اقلیت‌ها ملیت آنها را از بین ببرند در اکثر موارد این کوشش نتیجه معکوس داده و اقلیت‌ها را برانگیخته است. نمونه‌هایی از این فشارها و عکس‌العمل آن‌ها بقرار زیر است.

ینی‌چری می‌گفتند (مسیحی‌ها باطاعت هر گونه اوامر مسلمان‌ها مجبور و حق نداشتند براسب سوار شوند و اگر اسلحه بدست آنها دیده می‌شد محکوم به اعدام بودند. برای فرار از این فشارها عده‌ای که توانائی داشتند بچنگلها و یا بکوهستانها متواری و مانند اوتلارهای انگلوسا کسن بعد از فتح نرماندها در انگلستان تشکیل دسته جانی داده و یا اینکه منفرداً با مسلمانان می‌جنگیدند. ابن عساکر را صربها هایدوک یا اوسکوگک و یونانیان کلفت یا پالیکار یعنی راهزنان دائمی می‌نامیدند. اما مسیحیان این راهزنان را قهرمانان خود فرض کرده و سرگذشت‌های برجسته‌ای، این آخرین مدافین استقلال مسیحیان را بر قایت یکدیگر در اشعار ملی می‌سرودند.

با همه این سوء رفتار، ترکیها بواسطه بی‌اعتنائی و حقارت و از لحاظ منفعت (زیرا مسلمانها از مالیات معاف بودند) مذهب ارتد کسی یونانی و کلیسای مسیحیان را آزاد گذاشتند و رئیس عالی کلیسا با اسم پاتریارش « Patriarche » قسطنطنیه یکی از رجال بزرگ امپراطوری بشمار میرفت. همچنین صومعه‌های آنها را که ضمناً مدرسه و یادگار تاریخی گذشته آنان بود و زبان ملی و قوانین خصوصی آنها را نیز آزاد و اختیار قطع و فصل دعاوی واقعه بین آنان را بخودشان واگذار نمودند.

بعلاوه تشکیلات بلدی یعنی اداره قراه و اداره بلوک آنها را بخودشان سپرده بودند بقسی که در هر قریه روسای خانواده‌ها تشکیل شورای بلدی داده و یک رئیس بلوک انتخاب می‌کردند که ضمناً کدخدای قاضی صلح نیز بود ولی در رأس هر ناحیه یک نفر مسیحی قرار داشت که همکیشان انتخاب می‌نمودند. این حکام را صربها کنز و یونانیها پریما می‌گفتند. بطور کلی ترکیها از جهات فوق‌الذکر با ملل مسیحی تابع خود مانند دولی که تحت الحمايه خود را اداره می‌کنند رفتار می‌کردند یعنی مؤسسات سیاسی را منهدم و تشکیلات سیاسی را محفوظ نگاه داشتند. بعبارت آخری دول راجو و ملل را باقی گذاردند. »

روشن است که وضع سیاسی اقلیت‌ها در همه جا یکسان نبوده است متغیرترین وضع سیاسی اقلیت‌ها مربوط باقلیت‌های یهودی بوده است. در خیلی از کشورها از قبیل روسیه و آلمان زمان هیتلر با یهودی‌ها بدترین رفتارها می‌شده و در خیلی از موارد هم اقلیت‌های یهودی مورد احترام بوده‌اند و در کارهای سیاسی شرکت جدی و مؤثر داشته‌اند (اسپانیا، ترکیه، انگلستان، امریکای امروز) ولی روی هم رفته اقلیت‌ها از لحاظ سیاسی در اغلب اوقات در سخت‌ترین شرایط بسر برده‌اند و علت اجتماعی این موضوع را در بحث سوسیولوژیک بیان خواهیم کرد.

وضع اقتصادی اقلیت‌ها :

از لحاظ اقتصادی اقلیت‌ها دارای یک وضع مشابه

برای منکوب کردن اقلیت ها آزادی فرهنگی آنها را سلب نمیکردند و اقلیت ها هم در هر حال آزادی فرهنگی خود را درخواست داشته و برای بدست آوردن آن مبارزه کرده اند. عمل هم نشان داده که فشار فرهنگی نمیتواند اقلیت ها را از پای در آورد بلکه آنها را در مبارزاتشان تهییج میکند نه فقط آنها که زبان مشخصی دارند چنین مقاومتی نشان میدهند بلکه آنتهایی هم که بازبان از دیگران مشخص نیستند در نتیجه فشار جنبه اقلیتی خود را تقویت میکنند. آزمایشهای زیاد در مورد قوم یهود بهترین نشانه است.

نتایج سوسیولوژیک سازمان اجتماعی يك اقلیت درست نظیر است با سازمان

اجتماعی يك قوم با این تفاوت که در يك اقلیت دستگامی که باید وظیفه دولت را انجام دهد بنا به وضع آن اقلیت اشکال متفاوتی بخود میگیرد. در اقلیت های مذهبی بصورت سازمان های مذهبی و در اقلیت های ملی بصورت سازمانهای مبارزه ای در میآید. و الا همان وضع طبقاتی که در دیگر جاها حکمفرما است در داخل اقلیت ها نیز حاکم است و اصولاً وقتی اقلیتی در داخل مردم يك کشور منحل میشود و در محلی تمرکز ندارد افراد اقلیت از لحاظ موقعیت انفرادی شان با دیگر افراد اجتماع فرقی ندارند. اگر خصوصیات آنچنان که در بالا مثلاً در مورد یهودیان گفتیم دارا نباشند مثل دیگران تولید میکنند و مثل دیگران در دادوستد شرکت دارند.

در اینجا این سؤال پیش میآید که پس چرا اقلیت ها مورد آزارا کثرتت ها قرار میگیرند؟ جواب این سؤال را بعضی ها خیلی ساده چنین میدهند که گویا با این علت که با آنها اختلاف مذهبی یا اختلاف نژادی یا اختلاف ملیتی دارند. بی پای بودن این جواب بسیار روشن است اگر این شکل توجیه مسئله صحیح باشد پس چرا در خیلی از موارد با آنها همراهی و حتی خوش رفتاری میکنند؟ و یا چرا با مذاهب نژادها و ملل دیگر همکاری دارند و با اقلیت داخلی خود چنین همکاری ندارند؟

ممکن است چنین جواب داد که برای این چنین فشارهایی میآورند که آنها را مورد استعمار شدیدتری قرار دهند. باید متوجه بود که این جواب دقیق نیست. اولاً بعلمت اینکه خود استعمارگران اقلیت در این صورت فرقی با دیگر استعمارگران ندارند و نباید مورد آزار قرار گیرند.

ثانیاً مگر نه این است که خیلی از مواقع اقلیت ها مورد شدیدترین درجه استعمار قرار میگیرند با وجود این آزار و شکنجه میشوند؟

بنا بر این جواب این سؤال را با یستی در چیز دیگری جستجو نمود.

در عین یورش ها و هجومها و غصب سرزمین های غیروغارت توده های «غیر خودی» در داخل مرز سازمان اجتماعی مبارزات طبقاتی نیز بشدت ادامه دارد طبقات حاکمه هر قوم و هر کشور علاوه بر تمجید نقشه های جهان

اولین کشوری از مرکز اروپا که از چنگال عثمانی خلاصی یافت صربستان بود. در همان موقع صربها نسبت به کرواتیها تسلط داشتند و زبان و قلم آنها را غنغن کرده بودند و همین مسئله باعث جنگهای خونین شد و منجر به قتل پادشاه صرب الکساندر گردید.

در ساحل غربی دریای سیاه بین بلغارستان و رومانی ناحیه کم وسعتی است با اسم دو بروجه که پس از تجزیه دولت عثمانی همیشه مورد منازعه بین رومانی و بلغارستان بوده و بر سر آن جنگهای خونین در گرفته. در مدت تسلط ترکها بر بالکان این ناحیه جزء بلغارستان محسوب میشد و فرهنگ بلغاری در آن نفوذ زیادی داشت ولی بعد ها آن را در ازاء قسمتی از اراضی بسارایی به رومانی دادند و عده زیادی از رومانی ها از دیگر نواحی نیز با اینجا کوچ نمودند و باین ترتیب باز هم ترکیب عجیبی از بلغارها، ترکها و رومانی ها در این ناحیه بوجود آمد. رومانی ها کوشش زیادی برای از بین بردن ملیت بلغار از راه تحریم زبان بلغاری بعمل آوردند و تمام مدرسه های آنها را بسته اجتماعات، کتابها و حتی سرود های مذهبی آنها را قدغن کردند.

ولی این فشارها فایده نکرد بلکه سبب بروز دستجات مسلح شورشیان زیادتری شد تا بالاخره هم این ناحیه در ۱۹۴۰ به بلغارستان بازگشت.

نمونه دیگر فشاری بود که رومانی ها برای رومانی کردن مجارهای ترانسیلوانی وارد آوردند و موفق شدند از این نمونه ها بسیار زیاد است. علت مقاومت در مقابل این تغییر زبان را بحث خواهیم کرد. موضوع دیگر جنبه های هنری اقلیت ها است. در اقلیت های بین المللی این موضوع چندان اهمیت ندارد. یهودی ها بجز آداب و رسوم که جنبه مذهبی دارد هنرهای مخصوص بخود ندارند ولی هر وقت که فشار روی آنها زیادتر شده همان آداب مذهبی را تقویت کرده و پانکاء آن مبارزه خود را ادامه داده اند.

ولی از آن آداب و رسوم و اعیاد خود را حفظ کرده سرودها و رقص های خود را محفوظ داشته اند. از این آنها سراینندگان و گویندگان بسیاری برخاسته که شعروادب ارمنی را زنده نگاه داشته و مینمایند. لوزیک محکمی برای مبارزاتشان بوجود آورده اند. اتفاق افتاده که اقلیتی در داخل يك کشور از لحاظ سطح فرهنگی بسیار بالاتر بوده اند. آگاهی برای برتری عامل تشویق کننده ای برای مبارزات و مقاومت آنها شده و به هیچ وجه حاضر نشده اند در داخل ملیت آن کشور تحلیل روند. بلکه مردم آن کشور را هم تحت تأثیر قرار داده اند.

نمونه این مورد بسیار زیاد است. یونانیها در ترکیه. آلبانیها در چک اسلواکی، کرواتیها در داخل صرب ها و غیره.

عامل فرهنگی از تمام عوامل دیگر برای مبارزات اقلیتی بیشتر در مد نظر بوده است. همانطور که گذشت

میدهند و در هر جا به هر چیز که موجود است حمله می‌برند تا خود از حمله مصون مانند .
این است سر اساسی مبارزه بر علیه اقلیت‌ها .
برای توفیق در این نقشه فورمول‌های يك نواختی هم موجود است . تمام اقلیت‌ها متهمند باین که امراض را شایع میکنند ، آب‌ها را آلوده می‌نمایند ، اطفال را امیدزدند - اقتصاد را مختل می‌سازند ، از لحاظ سطح شعور پایین‌تر از مردم کشورند « نفهمند و کودن هستند » تنبل و بی‌کاره‌اند ... این فورمول‌ها در هر جا تکرار میشود و همه جا هم يك جور تکرار میشود .
از لحاظ حقوق مدنی با آنها مثل حیوان رفتار میکنند مثل گوسفند ها کوچشان میدهند و تصمیم می‌گیرند که زبانشان را تغییر بدهند ولی تمام این اعمال و دیگر رفتارها در اقلیت‌ها عکس‌العکس مقابله‌ای شده پیدا ایجاد میکنند . و همبستگی آنها را می‌افزایند .

طبقات‌ها که کوچکترین اختلافات مذهبی ، نژادی و قومی را بشدت تمام دامن می‌زنند و اگر هم احتیاج داشته باشند و پایش بیفتند مصنوعاً ایجاد میکنند .
ملاحظه میشود که اتهاماتی که با اقلیت‌ها چه مذهبی و چه نژادی زده میشود جز بستن‌ها خاص نیست و واقعیت ندارد . اصولاً اختلاف اقوام از آن نظر هائی که تبلیغ میشود بی‌باست و از نظر ارزش انسانی هیچ تفاوتی بین بلغار و ژرمن و اسلاو و ترک و فارس و مسلمان و ارمنی موجود نیست . و کسانی که این اختلافات را دامن می‌زنند و حل اختلافات مذهبی و غیره را امری محال نشان میدهند جز دشمنی با توده‌ها چیزی در چنته بر حرف خود ندارند و الا در اجتماعی که عدالت اجتماعی در آن حکمفرما باشد و روابط استثماراری تولیدی وجود نداشته باشد نه دشمنی‌ها و نه اختلافات طبقاتی نمیتواند جائی باز کند .

اقلیت‌های ایران :

اقلیت‌های ایران خود مسئله بسیار مفصل و بفرنجی است . آسوری‌ها ، ارمنی‌ها ، یهودی‌ها ، لرها ، کردها ، بلوچ‌ها ، اعراب ، ترکها و کلیسی‌های عشایر قشقایی
ترکیب بفرنجی بوجود آورده‌اند و باین‌ها اقلیت‌های دیگری از قبیل بهائی‌ها و زردشتی‌ها هم اضافه میشود .
دستگاه‌ها که نیز از وجود این همه اختلافات استفاده زیادی می‌برد و هر روز مردم را بر علیه دسته‌ای تحریک میکند و باین ترتیب مشکلات فراوانی در راه مبارزین ایجاد مینماید . بحث دقیق این مسئله را چون مقاله بدرازا کشیده است بوقت دیگری موكول میکنیم و آنرا با مقاله دیگری که وعده داده‌ایم (مسئله ملیت در ایران) بکجا بچت خواهیم کرد .

گشایانه بایستی برای مبارزه طبقاتی داخلی خودفکری بیندیشند . عوامل چندی برای منکوب کردن مبارزه محرومین در اختیار آنها است و لسی ظرف مبارزات طبقاتی را فقط سرکوب کردن عصیان‌ها و وضع قوانین و ایجاد پلیس و ژاندارم داخلی بر نمیکنند بایستی علاوه بر مبارزاتی که در تمام زمینه های اقتصادی سیاسی و ایدئولوژیک بعمل می‌آید مغری ، هم برای سرآمدن طبقات هائی که ناشی از انرژی بی‌پایان مبارزه محرومین است پیدا کرد . باید آنها را از راه مبارزه صحیح منحرف نمود بهترین راه این است که آنها را بپیردی دروغین واداشت و انرژی مبارزه جو یانه‌شان را در راه دیگری مصرف نمود .

مبارزه بر علیه اقلیت‌ها بهترین وسیله اجرای این نقشه است .

ایدئولوژی حاکم بر اجتماع ایدئولوژی طبقه حاکمه است و جز در مواقع انقلابی کتر ایده‌های جدیدی بیان می‌آید بهمین جهت است که طبقات حاکمه بسادگی موفق میشوند توده‌ها را بر علیه مسبین فرضی بدبختی‌هاشان تحریک کنند و در اغلب موارد اقلیت‌ها مسبب بدبختی‌شان داده میشوند . و مردم هم بر علیه آنها تحریک شده و بر آنها می‌شورند .

بهین جهت است که وقتی لازم می‌آید نیروی مبارزه جو یانه توده مردم بشکلی اجرایی مصرف شود تحریک بر علیه اقلیت‌ها شدیدتر میشود . درست در همان مواقعی که امپراطوری عثمانی در حال تجزیه بود دو قتل‌عام بزرگ ارمنی تحریک شد و درست در همان موقع که نیروهای انقلابی آلمان در حال شور و نا بود فجاج ضد یهود دامن زده شد .

ساده‌ترین صورتی که طبقات حاکمه میتوانند توده را بر علیه اقلیت‌ها برانگیزند ، اتکاء به جنبه‌های مذهبی است بهین جهت مبارزه بر علیه اقلیت‌های مذهبی از مدت‌ها پیش یکی از عانی‌ترین منظره‌های تاریخ های بشری بوده است .

برای دستگاه‌ها که فرق میکنند که حمله مبارزین در کدام جهت منحرف شده باشد همیشه در کافی است که خود آنها از آماج این حمله کنار مانده باشند اگر آماج حمله مبارزین قابل اندرک سخیم باشد (مبارزه بر علیه اقلیت‌های مذهبی یا ملی) چه بهتر والا اگر مردم این تعصبات را بدور ریخته باشند یا هزاران خدعه و تزویر توجه مردم را بسوی مسائل ایدئولوژیک ساخته و پرداخته‌ای جلب میکنند در امریکا سیاه‌پوستان را میکشند و در اروپا که به چنین مغری برخورد نمیکنند جنبش ضد یهود راه می‌اندازند و بآن جنبه « علمی » هم

مرك پرنده!

ناور ناو پور

شب، باد پر شکسته، میرفت و ناله میکرد
بیپوده در سیاهی، هر سو کثاله میکرد

آهنگ دور پایش، در برگهای پائیز
میرفت لحظه ای تند، میخورد اندکی لیز
میبود سایه هارا، با خویش آنطرف تر...
میآمد از تیرش، آهنگ بال کمتر...

خاموش بود صحرا، مهتاب روشنی بخش
میکرد نور خود را، بر صحنه زمین بخش
از لای شاخساران، سر میکشید و میدید
تاریکی زمین را، در زیر سایه پید!

اسرار تیره شب را، میجست و خنده میکرد
برگی ز شاخه میجست، بادش پرنده میکرد
تنها صدای جویی، لرزنده و ملایم...
پیوسته پنجه میزد، در آن سکوت دائم...

اما در آنطرف کوه، سرد و عبوس و سنگین
از شب نمی پذیرفت، جز اقیاد و تمکین
رخسار پر زچینش، در سایه روشن ماه
مرموز و پر مخافت، می بست بر نظر راه

دامان پر چروکش، از دور دیده میشد
تا گوشه های صحرا، با شب کشیده میشد
بالایش آسمانها، از اختران مبهم،
چون کشت نودمیده، یا قطره های شبنم

مرغان نیمه وحشی، بر روی تک درختان
آهسته می نشستند، غمگین چوتیره بختان
گاهی پیاده، میگشت، لی لی کنان نسیمی
صحرای بیکراه، پر میشد از شبیسی

ختم میشد از کسالت، هر لحظه شاخ و برگی
میزد نسیم خاموش، آهسته جینگ مرگی

دنبال باد و لگردد، جولان زنان نکامم

میرفت و نور مهتاب، تنها چراغ راهم

ناگه بلرزه آمد، برگی و شاخساری،

جسمی ز شاخه افتاد، در موجی از غباری

xalvat.com

بر خاک پوش و نمناک، غلتید و پربری زد

بادی که ناله میکرد آهنگ دیگری زد

يك لحظه ایستادم، مبهوت و سرفکنده

تا بنگرم بدقت، در جنبش پرنده،

چشمم چو آشنا شد، با ظلمت و سیاهی،

دیدم پرنده بر خاک، جان میکند چوماهی

برگی سپس عقب رفت تا بید نور مهتاب

گوئی پرنده ما، زد غوطه در دل آب،

آنگاه چشم من دید، گنجشگی آرمیده ...

بر خاک سر نهاده، در سایه ها آرمیده ...

از جرگه های یاران، رخت سفر گرفته

در گوشه های ظلمت از نو مقرر گرفته

آنروز شامگاهان، او بود و همسفرها

کانگونه میکشودند، مستانه بال و پرها

از روی کوهساران، باخنده می پریدند

ابر سیاه شب را، از سینه می دریدند

گوئی بیادشان بود، گنجشگکان پویا،

از دره های خاموش، افسانه های گویا

ناگه پرید و برخاست، سنگی ز يك فلاخن

از ضربتش زیان دید، بال پرندۀ من

افتاد و سرنگون شد، در دامن درختی

بر شاخه ای برهنه، مسکن گرفت لختی

چون طاقش ز کف رفت، از شاخه سرنگون شد

در پیش پایم افتاد، غلتید و غرق خون شد

اکنون پرنده من، دیگر صدا نمیگردد

سر زبر پر نمی برد، یا دست و پا نمیگردد

اشک ستاره و ماه، زان دیدگان خسته

چون قطره های شبنم، بر بال او نشسته

(پایان)

درباره ترجمه های تسوايك

زماندار مطلق دائره تنك سياست بازار گسانی ناشرين كتاب در ايران، اسم اعظم اشرفن تسوايك شده است. شايد ديگر هيچ ناشر كتابي در تهران نباشد كه از كارهاي اين نويسنده، آفلايك رساله سي صفحه اي چاپ نزده باشد. حتي برخي از نوشته هاي وي زير سه نام بيرون آمده است.

اين بيروزي نويسنده مرده، بخصوص با در نظر گرفتن ارزش عادي و فني كارهاي وي، جالب توجه است و اگر تسوايك، مورد گفتگوي مادي چند صفحه آينده قرار ميگيرد. بعلمت ميزان اهميت اين نويسنده نيست بلكه بخاطر اهميت كم بيايش انتشار خارج از اندازه و نسبت ترجمه كارهاي تسوايك است. مي خواهيم بينيم اين نويسنده چرا و چگونه و از چه هنگام مورد توجه شده است. در اين كار، ناچار آنچه را كه درباره وي حس ميكنيم خواهيم گفت و سپس خواهيم كوشيد كه از گفتگوي خود نتيجه اي بگيريم.

زبان فارسي ما، نخستين تماس خود با ادبيات باختر را از راه جنبه روماتيكي اين ادبيات پيدا کرده است. زبان پراستعاره و رنگ ما، ميراث عشق معروف ادبيات ما، بلند پروازيها و آساني انديشيدن شاعرهاي ما، ناچار مترجمين ما را بسوي روماتيكي ها مي رانند. بخصوص كه در زمان آغاز اين تماس، آن سبك ادبي كه در باختر سبك غالب و مرسوم بود، سبك روماتيكي ها بود. درست است كه در آن زمان رماليسم آغاز شده بود ليكن اين مكتب، از آنجا كه با واقعات سرو كار داشت و واقعات، وضع بد زمانه بود نويسنده رماليسم با انتقاد از اين وضع مي برداخت، نمي توانست باب طبع مترجميني شود كه خود از گروه برگزيده بودند و بخاطر برگزيده گان به ترجمه دست مي زدند.

هنگامي كه روزنامه هارو بفروني نهادند، ترجمه داستانهاي پراگنده، انگيزه تازه اي يافت و در حكم سنتي شد. آن دسته از مترجميني نيز كه ذوق عاليتر داشتند، نتوانستند خود را از قيد كارهاي روماتيكي ها برهانند چه از يك سو زمينه فرهنگشان، ادبيات پراگ و رنگ و غم و دلدادگي فارسي بود و از سوي ديگر گردش زمان آرزوهاي اجتماعي را بر نياورده بود و آزادي از قيد استبداد به اسارت در چنگال

ديكتاتور ميگرايد. مترجم با ذوق و احساساتي كه نمي توانست به شوايه ها و وزن بهادر هاي قرون وسطي روي آور شود، از نده هاي لامار تيني و مويه هاي گوته همدرد ميگست؛ «آرتوز» و «دار تيان» را مي نهاد و به «الوبر» و «شارلوت» چشم مي دوخت بينوايان هوگو نيز در سال هائي به زبان مادر آمد كه اگر چه اميد اصلاح اجتماعي، جوانان را خوشدل ميگرداند اما بيشتر در دو مقاومت هاي روماتيكي ژان والزان و عشق و محروميت هاي فانتين و كوزت و احساساتي بودن ماريوس مورد نظر بود. و تازه ترجمه اين نوع كتابها نيز و امانت و عرصه ترجمه، عرصه يكه تازي «دريفا» و «اي خدا» و «آه» و «اوه» و «واي» شد.

در روزگار حكومت بليسي، هر كه ميخواست چيزي ترجمه كند و بچاپ رساند، بهتر همان بود كه از دوري معشوق، توي سر خود بزند و آه بكشد. و با به بيند چين كوزر چائي چه كرده است. داستان ترجمه و نوشتن مانند آب مرداب ماند تا بو گرفت.

شهر يور ۲۰ به اين جنبه از زندگي نيز تكان داد مردم چيز نو ميخواستند اسم هاي كم نه و نوشته هاي كه به دردشان نمي خورد. چيز نو ميخواستند.

از ميان چيزهاي نوي كه به مردم عرضه شد، يكي هم نوشته هاي تسوايك بود.

از كارهاي تسوايك قبل از شهر يور نيز چند تاغي بزبان فارسي در آمده بود كه غالب آنها همان طرح هاي كوتاه و كم عمق بود كه وي از زندگي آدمهاي شناس و ناشناس كشيده است.

حفات روزنامه اي كه اين ترجمه ها در آن بچاپ رسيده بود، كمكي به معروفيت تسوايك نكرده بود اما ترجمه خوبي كه از يك اثر درجه اول تسوايك در مجله دنيا شده بود، هنگام كه در يك روزنامه مهم روز كه ميكوشيد از لحاظ روزنامه نويسي پيشرو ترين روزنامه ها باشد، دوباره به چاپ رسيد، وي را نويسنده نو و اثر وي را آن اثر نوي كه جابريش باز بود، معرفي كرد. كمبي بعد از آن ترجمه بسيار زيادي آموك داستان شگفت عشق جسي، در همان روز نامه منتشر شد. «كوچه مهتابي» و «راز» به دنياي آموك و نامه يك فن ناشناس آمدند و جاي تسوايك را محكم ساختند. آننگاه نوبت دو بيوگرافي از كارهاي تسوايك رسيد. سپس داستانهاي چاپ شده در روز نامه بصورت كتاب در آمده اند. تسوايك معروف شده بود، كتابها فروش

میرفتند و کتابفروش ها بی تسوايك میرفتند.

تسوايك داستان نویسی، مردی است که پیروسيك آنالیتيك است. به روح و دردهای روحی چشم دوخته است. دردهای روحی را ناشی از خواهش جنسی میداند. قهرمانان وی معشوقه را در ابرهانی خواهند، آدمهای قرن بیستم، آدمهای آلمان شکست خورده و روپای پس از جنگ اند، آدمهایی هستند که از گیرودار زمانه به لذت جسم روی می آورند، به فرد خود روی میاورند، صفاتشان حدت یافته است؛ اگر عاشق اند، دیوانه عشق اند و اگر پول پرست اند، دیوانه پول اند، آدمهای عادی نیستند، آدمهایی نیستند که در جامعه عادی و با تعادل اخلاق و صفات زندگی کنند. ریشه درد را نمی بینند و به جستجوی دارو، آغوش زن را میخواهند. اصلاحی از علت درد در طرح داستان نیست و آدم های داستان را باید خود خواننده در چهار چوب جامعه ای که در آن زندگی میکنند جای دهد تا برای خود دردشان را، درد واقعی شان را پیدا کند.

آدمهای تسوايك می خواهند درد خود را بکشند و خاموش بمانند و زندگی خود را پایان یافته ببینند. تنها هستند. علت ساده است - آدمهای زائیده مغز روشنفکری هستند که میبیند دنیايش پیش چشمش دارد از هم می باشد، تمدن باختریش را میبیند که فساد گرفته، اینها را میبیند و نمیداند چه بایدش کرد.

پس تسوايك چیز نوی آورده بود: شکل بیان نوی از درد نوی آورده بود. درد آدمهای تسوايك را بسیاری از خواننده های ایرانی - و شاید همه آنها - کما بیش نزد خود دیافته بودند، اما کسی این درد را برای آنها نگفته بود. و هنگامیکه این داستان گفته شد، همدردی یافتند.

با ترجمه کارهای تسوايك درد های ادبی از پشت ابرها با این آمد و توی کوچه های آشنا ریخت.

هین جا بایستیم و اینک ببینیم که تسوايك چه جور آدمی است، ارزش کارهای وی تا چه اندازه است.

تسوايك با همه کوششی و با اقلا، علاقه ای که به پیروی از سيك تحلیلی دارد، بخصوص در بیان زندگی کسانی که برآستی وجود داشته اند، در این کوشش و یا علاقه خود پیروز نیست. وی معتقد است که آدمهای برجسته و شاید برگزیده اند که حدود و خطوط میز به جامعه را رسم می کنند، این استنباطی نیست که از خلال نوشته های وی کم کم بدست آید؛ این چیزی است که به يك نگاه از کارهای وی می توان پیدا کرد. وی هر زمان که مرد بزرگی را به بررسی میگیرد، چنان خود را در حوادث زندگی وی گم میکند که گویی شرح حال این مردان بزرگ باید بیان آرزوهای شخصی وی باشد. انکار مذهب نژادی وی، همچون روحهای افسانه ای پیوسته در مغز وی سایه افکننده است. هر زمان میکوشد این مردان را پیغمبری بشمارد و

هر چه را که در آینده و پس از مرگ این مردان روی داده است نتیجه کار آنها بدانند.

بررسی های وی، بر بررسی تحلیلی، در مجموعه دستگامی نیست که قهرمان وی جزئی از آن بوده است، بلکه بیشتر تعبیه و جای دادن علی نامعقول در مقدمه رویدادهایی است که در آینده پیش میآیند. نقطه نظر بررسی های او، باین ترتیب، يك نقطه نظر اجتماعی و تاریخی نیست. و این امر، خواه ناخواه، نتیجه گیری را دقیق و خشنی صحیح نمیسازد.

مثلا در مورد داستایفسکی وی معتقد است که مرگ این نویسنده سبب «برادری» میان «شاهزاده و گدا»، مالک و رعیت» گردید، طبیعی است که نه تنها مرگ، بلکه زندگی هیچ آدمی نمی تواند میان گروه های مختلف المنافع جامعه، برادری برقرار کند. با اینهمه، با تناقض شکفت انگیزی، وی بلافاصله اظهار میدارد که در مراسم تشییع جنازه داستایفسکی، «در همین ماتم و ندبه بود که جوانه های انقلاب که اساس اختلاف طبقاتی را روی هم ریخت بوجود آمد.» نمی شود بی برد که چگونه برادری و در عین حال انقلاب، در اثر واقعه ساده، مرگ يك آدم می تواند بوجود آید.

علاقه تسوايك، وضع دلایل بی جا، جهت و قایع بزرگ و میل این نویسنده به بزرگ کردن قهرمانان خود و تزریق آرزوها و رویاهای خویش در زندگی آنها، سبب می شود که در مورد انقلاب عظیم آینده ملت روس يك ریشه دیگر بترشد تا نویسنده دیگری را نیز منشاء این حادثه نشان داده باشد. تسوايك در مورد تالستوی مینویسد، «به جرات میتوان گفت که اگر در روسیه رژیم انقلابی کمونیسم روی کار آمد به نسبت هشتاد در صد بر اثر تبلیغات تالستوی بود.» و صریحاً برده صومی و فداکاریها و قربانیهای گزاف را که خود به «اقلا یکصد هزار تن» تخمین میزند، در برابر نوشته های تالستوی به چیزی نمیگیرد.

وی فرد را چنان برجسته میگیرد که لزومی برای نشان دادن علت کارهای وی نمی بیند. برای تسوايك هر گز این مسئله طرح نمی شود که پیدایش راسکولنیکوف از زیر قلم داستایفسکی به چه علت بوده است. نمی بیند که راسکولنیکوف تحت چه اجبار کلی و جزئی، چه فشار روحی ناشی از چه حالت اجتماعی به مرحله يك آدمکش با این میاید.

این نکته برجسته و مهم را چنان سرسری میگیرد که به وجود چنین تیپ هایی اصالت میدهد. در مورد قهرمانان داستایفسکی اصلا اعتقاد دارد که آنها نمونه «انسان جدید» می باشند.

تحلیل روحی تسوايك نیز يك تحلیل منطقی و یا نزدیک به منطق نیست. وی در روح مردانی که زندگیشان را به تکارش گرفته است نیروی تا علل کارهای آنان را نمایش داده باشد. هرگز چیزی مانند «موسی» یا «میکل انژ» فروید ندارد و هرگز به ساختن چیزی

سقوط بیزانس وانمود می‌شود. و در همه این گیرودار بکلی معلوم نیست که سلطان محمد چرا تا قسطنطنیه آمده است و عکس العمل و اثر این واقعه در تاریخ بشر چیست.

آن چیز نوی که ادبیات زبان ما بدان نیاز دارد، نوشته های تسوايك نیست.

ادبیات ما به تناس با زبان نو و ایده نو و بیان نو نیاز دارد. ما باید ببینیم آیا می‌توانیم و تا چه اندازه می‌توانیم از قدرت زبان خود برای بهبود آن استفاده کنیم، باید ببینیم چه پشرفتهایی در ایجاد هنری نوشته روی داده است، چه مکتب‌هایی پیدا شده است، چه چیزهایی گفته اند و چه‌ها کرده اند و زندگی را چگونه دیده اند و مایه کار کرد دیگران چه بوده است. زبان ما خود در رشته روزنامه نویسی تحول شایانی یافته است و تحول در این جهت نیز بیشتر بسوی فساد بوده است. از همه مهمتر باید ببینیم دنیای امروز ما به چه اندیشه‌هایی نیاز دارد. در کشور ما چه می‌گذرد و خطوط کلی این گذر حوادث چیست. نیاز ادبیات ما هم به بیان چیزهای تازه است و هم به بیان تازه چیزها بدون شك برای برآوردن این نیازمندی، باید ادبیات ما با ادبیات جهانی آشنا شود. و باین جهت است که برجسته شدن نویسنده درجه سومی مانند تسوايك در عصر توماس مان و سینکلر لوئیس، جویس و هینسکوی، شاو و رومن رولان، گورکی و فاست و کالدول و باربوس و اشتین بک، تاسف آوراست.

نزدیک به این دوائر نیز نزدیک شده است.

از خواندن آثار وی این حس پیدا می‌شود که تسوايك نمی‌توانسته است برای شرح مطلب خود خطوراه معینی پیدا کند. مطلب خود را می‌گوید و پیش می‌رود و به هر چیز و هر جا که رسید، آن چیز و آن نقطه را بزرگ می‌بیند و هنگامی که از آن دور شود به چیز و نقطه دیگری رسید، تازه‌ها را بزرگ می‌بیند و مهم می‌شمارد و همچنان پیش می‌رود و هنگامیکه قصه خود را بپایان میرساند نمیداند چه چیز را میخواسته است ثابت کند.

نمونه این نکته و خصوصیت کار وی، قطعه «سقوط

بیزانس» در کتابی است که بعنوان «دقایق حساس تاریخ بشر» بچاپ رسیده است. (در حقیقت دقایقی که وی نقل کرده است غالباً به قول خودش درخشان هستند و نه بنا به ترجمه بی تناسب و برادعای فارسی آن «حساس») در طی این قطعه هنگامی که از خدای مسیحی ها صحبت می‌کند، وی را چنان قادر و آماده به کمک مینماید که خواننده آرمان مسیحی‌های بیزانس را مسلماً پیروز حدس میزند. و هنگامیکه از خدای مسلماً نهاد کر میکند، به فتح سلطان محمد یقین مینماید. سفر بک کشتی بادبانی را قطعی و تعیین کننده می‌یابد و چند سطر یا مین ترمی بیند که این يك واقعه ساده و بی نتیجه بوده است، و توپ سازی عثمانی‌ها را عمل نهائی می‌پندارد و بازمی‌بیند که این کار هیچ اهمیتی نداشته است حال گذراندن کشتی‌های بزرگ سرباز بر، از روی خشکی نیز بهمین منوال است دست آخر، يك اشتباه کوچک علت اصلی

قیام غلامان در رم قدیم

مانده از صفحه ۷

و صورت يك نوع ارتباط سازمانی بخود گرفته بوده است و دست کم حالت تحصی داشته اند زیرا بدون چنین ارتباط و حالت تحصی فراهم داشتن اسلحه کافی و طرز قیام و تسخیر شهرها امکان پذیر نبوده است. از این گذشته معلوم است که قیام کنندگان تاحدودی از عصیان های متمدنی و خودروی قبلی و نتایج و سرنوشت آنان اطلاع داشت و از آن تجربه گرفته و در اتخاذ روش اغلابی خود یکنار میرده اند زیرا میان این قیام و آن عصیانهای خودروی از هر حیث تفاوت فاحشی موجود بوده است.

چنانکه گفتیم هشت سال تمام سراسر شبه جزیره سیسیل تحت استیلای حکومت غلامی باقی میماند و تمام کوشش های دولت روم سواجه باشکست میگردد از طرف دیگر در تحت تسلط این قیام چه در خود ایتالیا و چه در مستملکت های صیقل و عصیان وسعت می پذیرد. در یونان شورشیایی برپا میگردد منجمله در دلس Delos هر از گز از مدنیان بتوطئه ای دست میزنند که همه آنها را به قتل و دار و صلیب مختنق میگردد. در پرگام یکی از بزرگان گن شاه سابق آن بنام آریستونیکوس Aristonius شورش وسیعی ترتیب میدهد و غلامان و سحر و من اجتناع را بدور خود گرد میاورد و حکومتی را «دولت آفتاب» با ایدآل های اشتراکی ترتیب میدهد و چند سال در مقابل ارتش روم و متحدین وی پایدار میماند. تمام اینها بدولت روم نشان میدهند که باید بی نهایت صحت منشأ اصلی یعنی قیام غلامان سیسیل را خنثی کند. بدین ترتیب در ۱۳۴ ق-م کنسول فولویوس Fulvius با ارتش فراوان سیسیل روی میآورد ولی در گذر از شیمی که با ارتش غلامان روی میدهد بگری خرو و طرد قرار میگیرد. در ۱۳۳ ق-م کنسول خود را جانشین وی با ارتش سهگینی بسوی سیسیل میفرستد. قهرمان Messane را که در دست قیام گن بود محاصره کرده و پس از نبردی که در طی آن ۵۰۰۰ تن غلام کشته میشوند آنرا تسخیر میکند و باقی غلامان را نیز طبق معمول بصلیب میکشد و سپس بسوی پایتخت حکومت غلامی یعنی شهر انا روی میاورد ولی کله خلافت در برابر حمله وی شدیداً ایستادگی میکند حتی اغلب نیروهای غلامان از محاصره بیرون آمده و به ارتش روم شیخون میزدند. بالاخره پیروز که هوازه هر فکر استریک های سیاسی و حفظ موفقیت حکومتی خود بود از محاصره خسته شده آنرا ترک و بسوی رم میشتابد. در ۱۳۲ ق-م جانشین

پایان قیام

چنانکه گفتیم هشت سال تمام سراسر شبه جزیره سیسیل تحت استیلای حکومت غلامی باقی میماند و تمام کوشش های دولت روم سواجه باشکست میگردد از طرف دیگر در تحت تسلط این قیام چه در خود ایتالیا و چه در مستملکت های صیقل و عصیان وسعت می پذیرد. در یونان شورشیایی برپا میگردد منجمله در دلس Delos هر از گز از مدنیان بتوطئه ای دست میزنند که همه آنها را به قتل و دار و صلیب مختنق میگردد. در پرگام یکی از بزرگان گن شاه سابق آن بنام آریستونیکوس Aristonius شورش وسیعی ترتیب میدهد و غلامان و سحر و من اجتناع را بدور خود گرد میاورد و حکومتی را «دولت آفتاب» با ایدآل های اشتراکی ترتیب میدهد و چند سال در مقابل ارتش روم و متحدین وی پایدار میماند. تمام اینها بدولت روم نشان میدهند که باید بی نهایت صحت منشأ اصلی یعنی قیام غلامان سیسیل را خنثی کند. بدین ترتیب در ۱۳۴ ق-م کنسول فولویوس Fulvius با ارتش فراوان سیسیل روی میآورد ولی در گذر از شیمی که با ارتش غلامان روی میدهد بگری خرو و طرد قرار میگیرد. در ۱۳۳ ق-م کنسول خود را جانشین وی با ارتش سهگینی بسوی سیسیل میفرستد. قهرمان Messane را که در دست قیام گن بود محاصره کرده و پس از نبردی که در طی آن ۵۰۰۰ تن غلام کشته میشوند آنرا تسخیر میکند و باقی غلامان را نیز طبق معمول بصلیب میکشد و سپس بسوی پایتخت حکومت غلامی یعنی شهر انا روی میاورد ولی کله خلافت در برابر حمله وی شدیداً ایستادگی میکند حتی اغلب نیروهای غلامان از محاصره بیرون آمده و به ارتش روم شیخون میزدند. بالاخره پیروز که هوازه هر فکر استریک های سیاسی و حفظ موفقیت حکومتی خود بود از محاصره خسته شده آنرا ترک و بسوی رم میشتابد. در ۱۳۲ ق-م جانشین

او کنسول روپیلیوس Rupilius که سابقاً مدیر یکی از شرکتهای مالی سیسیل بوده و از اوضاع آنجا اطلاع کافی داشت با نیروی هنگفتی به سیسیل روی میآورد و شهر تور و منیم بوم را بسختی محاصره میکند ولی محاصره شدگان با نهایت سرسختی در برابر او بایداری میکنند و بقول دیودور «محاصره شدگان گرفتار قطعی بی نظیری شدند و ناچار گردیدند ابتدا کودکان و زنان خود را کشته و بخورند و عاقبت یکدیگر را کشته و سد جوع ناپند» ولی تسلیم نشدند. بالاخره پس از چند ماه محاصره ارتش روم یکی دو تن از آنها را فریفته و بخیانیت و اداز میکند و بدین وسیله شهر را بتصرف در میآورد تمام قیام کنندگان را اسیر ساخته و بزیر شکنجه انداختند و پس از شکنجه چون محکوم بمرک بودند و صلیب یا اندازه کافی موجود نبود آنان را از فراز برج بزیر افکندند. بلافاصله پس از این موفقیت روپیلیوس بسوی انا شتافت و آنجا را نیز محاصره کرد، در اینجا نیز ابتدا پیکاری شدید روی داد که کلتون فرمانده نیروهای شهر «قهرمانانه جنگیده و در میدان جان داد» سپس محاصره و ایستادگی شروع شد و در پی آن قطعی روی داد و سرانجام مانند گذشته باخیانت پایان رسید. اونوتوس نیز اسیر گردید و بسوی رم فرستاده شد ولی در راه جان سپرد و نخستین قیام غلامان بدین شکل پایان رسید.

علل شکست

چنانچه دیده میشود علت ظاهری این شکست باز هم کم تجربگی قیام کنندگان است زیرا آنها بجای اینکه از موفقیت های اولیه خود و عدم توجه و غافلگیری دشمن استفاده کرده و نیروهای خود را صرف شکست قطعی و نابود ساختن حکومت رم سازند بالعکس آنها را بحالت فلج باقی میگذارند و با آسودگی خاطر آتقدر در جزیره سیسیل می نشینند تا دشمن خود را آماده ساخته و بسوی آنان حمله میکند. علاوه بر این در هنگام جنگها نیز همه جا تا آتدیک تدافعی را بر تعرض ترجیح میدهند و بجای اینکه بدشمن حمله ور شوند در حصار میروند و اجازه میدهند که دشمن آنها را محاصره کند و بنا بودی تدریجی دچار سازد.

اماعل عمیق تر آن اینست که اصولاً جهت اجتماعی قیام کنندگان روی بقیصر است و میل دارند بر رژیم ساده اجتماعی قدیمی خود باز گردند و قطعی است که چنین رژیم بدوی قبیله ای قدرت پایداری در برابر سیستم جلو افتاده ای مانند دستگاه رومی هر اندازه هم گرفتار انحطاط باشد ندارد و دبر یازود مغلوب شدنی است.

ناتمام

داندیشه نو، میتواند بخواندگان خود اطمینان دهد که در تمام نوشته‌های خویش روش منگین و منطقی خود را ادامه خواهد داد و هیچ هدفی جز بالا بردن سطح پرورش اجتماعی خواندگان خود نخواهد داشت.

داندیشه نو، نه تنها با نهایت دقت و توجه به هر گونه انتقاد منطقی و غیر منرضانه ای گوش فرا خواهد داشت بلکه مشتاقانه خواستار چنین انتقادهائی است تا در پرتو آن از نقائص خویش بگاهد و راه تکامل خود را هموارتر سازد.

xalvat.com

۱۲۰ ریال

۶۰

برای ۱۲ بخش

برای ۶ بخش

بها

اندیشه نو

بهای هر بخش ۱۰ ریال است

محل مراجعات: خیابان لاله زار - کوچه اتابک - نکیسا - اندیشه نو

در بخش های خود درباره مسائل زیرین بحث خواهد کرد

- انتقاد از اگزستانسیالیسم - انتقاد از پوزیتیویسم منطقی - انتقاد از پراگماتیسم - انتقاد از
برگسونیسم - بحث درباره فلسفه نسبی - **در فلسفه**
- تحولات علم فیزیک - شکل جهان فیزیکی - تاریخ علم شیمی - تحولات نوین بیولوژی -
تئوریهای نوین ریاضی **در علوم**
- بررسی تئوریهای ارزش - انتقاد از اقتصاد ریاضی والراس - تئوریهای ارزش اضافی
مسئله تکرار تولید - اقتصاد فاشیسم - اقتصاد هدایت شده و اقتصاد طبق نقشه - برنامه هفت ساله -
حداقل دستمزد - وضع اقتصادی دهاقین ایران - اقتصاد شبانی در ایران - شکل پیدایش سرمایه داری
در ایران **اقتصادی**
- صهیونیسم - مسئله اقلیتها - مسئله جنک - بحث درباره مذهب - ملیت در ایران -
مبارزه طبقاتی در رم - تتبع درباره کتاب «جمهوریت» افلاطون - عصیانهای دهقانی در قرون
وسطی - جنبشهای استقلال طلبانه در ایران بعد از اسلام - مبارزات طبقاتی در ایران بعد از اسلام -
تتبع درباره مانی و مزدک **تاریخی**
- حاوی انتقادهای هنری و شاهکارهای ادبی **هنری و ادبی**